ميزان الموازين
فى
امر الدين

اثر خامه دانش نجفعلى تبريزى

دراسلامبول

١٢٨٨ هـ.

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



HAKÎKAT KİTÂBEVİ
Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083
Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com
e-mail: info@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
HAZİRAN-2010

ميزان الموازين

فى

امر الدين

﴿ اخلاص باخـداى سرمايهٔ نيك بختيهـا است ﴾

﴿ كلام خليفهٔ چهارم على است ﴾
«رضى الله تعالى عنه»

اثر خامه دانش نجفعلى تبريزى

دراسلامبول

درمطبعـهٔ عامره طبع كرده شد

١٢٨٨هـ

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول–تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣١	١٣٨٨	٢٠١٠

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş. 29 Ekim Cad. No. 23 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

﴿ فهرست آنچه از بیانات ومطالب دراین نامهٔ پاك آورده شد ﴾

﴿ صحیفه ﴾

پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم فرمودند که (**خیرکم من تعلّم القرآن و علّمه**) و نیز فرمودند که (**خذوا العلم من افواه الرجال**).

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمییافت لازم است که دین خودرا از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربّانی مجدّد الف ثانی حنفی و سید عبد الحکیم آرواسی شافعی و احمد تیجانی مالکی بیاموزد و در نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانی را که علم و عمل و اخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود و او ادّعا میکند که از علمای حق است از جملهٔ علمای سوئیست و متعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند و أمّا علمای سوء جنود شیطان. [۱]

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ۱ ص: ۳٦٦، ۳٦۷ و مکتوب ۳٦، ٤۰، ٥۹ از جلد أوّل از مکتوبات إمام ربّاني مجدّد الف ثانی قدّس سرّه).

﴿ هو الحی الغالب ﴾

بسم الله الرحمن الرحیم

خدای راستایش آوریم که زرات جهان آینهٔ جمال قدرت اواست • وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او • احدیتش را آرایش ازشمار وتعداد نیست • صمدیتش را آلایش بصاحبه واولادنی • مستغنی ازمشیراست و وزیر • منزه ازمانند است ونظیر • نفس کلی ازتولید روح ادراك ذاتش عقیم است • وعقل نخستین بمشاهدهٔ نجوم صفاتش منزم به انی سقیم • ناپیدایی که بنیاد جهان از پی پیدایی اواست • وباهمه پیدایی پیدا ونهان سرکشتهٔ بیدای ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عما یصفون وسلام علی المرسلین ﴾

خاصه برپیغمبر رادی • که به بندکی افتخار آورد • وعبودیت را بر رسالت پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾ بهترین موجودی که نخستین عدداست • وصاحب ابد • خاتم رسل است • وهادیٔ سبل • کل عقل است وعقل کل • سید کونین است وسرور عالمین • ملك وجودین است ومالك دارین • کاشف الظلم • شفیع الامم • صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم *

﴿ اما بعد ﴾

جماعتی ازاهل مذاهب مبتدعه که درزمرهٔ عیسویانند • دراعتراض براسلام واسلامیان تألیفاتی بتکلفات نکاشته • و برنشر آنها همت

کاشته و پیدا شته اند • که متاعی رنگین در بازار دین آورده اند •
واساسی متین درسرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران در مجمعی سخن از گفتهای آنگروه که در تألیف (میزان الحق) نام آورده اند درمیان نهاده اظهار افسوس کردند • وضرر بعضی از مندرجات آنرا در دلهای ضعفای اهل دین محتمل دانستند • وازمن بنده خواستند که برای یادآوری دلهای پاك • وآگاهی صاحبان ادراك • مختصری بنویسم • که سعادتمندرا مزید بصیرت شود • وفتنه جویرا اتمام حجت گردد *
درحالتیکه مرا اشغال وعلایق بسیار فرا گرفته بود • وبعلت کمی آگاهی که داشتم • وخودرا مرد مبارزت درین میدانها نمی دانستم • وناچار ازپذیرفتن امر برادران شدم • که رد خواهش ایشانم ناگوار آمد • امتثال کردم • وبدانچه توانستم اقتصار نمودم • واز شرح وبسط درسخن اعتذار خواستم • وبرالطاف خداوندی اعتماد آوردم • وازارواح مقدسهٔ انبیا واولیا استمداد جستم *
* ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *
این نامه راکه برای سنجیدن هرگونه میزان صحیح وسقیم است • ونمودن راه راست ومستقیم • بیاری خدای درطی یك (مقدمه) وپنج (میزان) راستین قرار داده • وهرکدام ازمیزانهارا برده معیار مرتب داشتم • وقبول وتصدیق سخنان مندرجه درآن راکه جزازراستی وحقیقت شناسی • وغیراز راه خدا پرستی نیست بانصاف صاف • وتمیز خالص بی اعتساف اهل ادراك • که ازتعصب جاهلیت رهایی دارند واگذاشتم • وخدای راوکیل امور دانسته • دست نیازبدرگاه او تعالی آورده درخواست میکنم • که مرا وهمگنان ازطالبان راه راست آلهی را ازخطا وزلل • ولغزش درقول ودرعمل وقایت کند • وگم شدگان را بصراط مستقیم خویش هدایت فرماید • انه علی کل شیٔ قدیر *

﴿ مقدمه ﴾

یاد آوری میکنم نگاه کنندگان این نامه را • که از روی راستی ودرستی بمطالعهٔ آن همت کمارند • وازآنچه طبایع ونفوس ایشان بر آن مألوف ومأنوس است چشم بپوشند • که دوست داشتن هرچیزی مردرا از دریافت عیبها کور وکر کرداند *

اخلاص را از سحرهٔ فرعون بیاموز که پادشاه بر آنها وعدها داد وملاطفتها کرد • بل تملقها نمود و بعزت اوسو کند نمودند • که انا لنحن الغالبون • همانا چون معجز موسی کلیم آلهی را بر سحرهای خود شان غالب دیدند • سجده آوردند • وایمان کردند • واز هواهای نفسانی مقهور نشده واز سلطان فرعونی وتخویف او باکی نکرده وکفتند (فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا) زندکانی این جهان پست خواهد کذشت • بهرچه خواهی در حق ما حکم کن *

طالب راه خدای ازجدال وختل اجتناب کند • وازمکابره وبی انصافی دوری جوید * علم خداشناسی نوریست که بردلهای بندکان راستکار الداخته میشود • وتوفیق باخداونداست *

این نامه را که بامر و التماس برادران مینویسم • درغایت ایجاز واختصار خواهد بود • وبدین موجب کلمات وعبارات میزان پروتستانی را کلمة بکلمة وحرفا بحرف نتوانم آورد • که بعلاوهٔ مشاغل وموانع که مراهست • طبعا اقبال بر آن ندارم که متعرض بر عبارات آنها علی التفصیل شده در نقض وابرام آنها پردازم • وکتاب کثیر الحجمی بنویسم • زیرا که وقت خود واخوان عزیزم را شریفتر از آن میدانم • وبنا براین با کمال اعتذار عرض میکنم • که درین اوراق بذکر خلاصهٔ مطالب اکتفا خواهم داشت • وبقدری که صاحبان ادراك را که بفطرت پاك بشیمهٔ انصاف اتصاف دارند قانع توانم کرد قانع خواهم شد • ومن کفر فان الله غنی العالمین *

در بیان هر مطلبی که محتاج باقامهٔ برهان است • راه استدلال رابابد

فهمید ٠ وهر مطلبی را ازمناسب آن برهان باید آورد ٠ ومایاری
خدای بهرسه کونه دلیل از حکمت ٠ وموعظت حسنه ٠ وجملهٔ دیکر
برهان ازمجادله بالتی هی احسن ٠ در طبق امر خدای بنیان بیانات
خودرا محکم خواهیم داشت ٠ وبطور مغالطات وخلط مبحث وتغییر
درترجمه وتفسیر پیش نیامده ٠ سخنان زشت وسقیم را باآرایش
دروغین نیاراسته ٠ براهل علم تأسی خواهیم جست ٠ وآداب سخنکویی را
مرعی خواهیم داشت ومانند ملحدان واهل تلبیس نخواهیم بود ٠
که بشیوهٔ زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خودرا
باآرایشهای دروغین بیارایند ٠ وازدرودریچه جویای مشتری شوند *
صاحبان اطلاع راپوشیده نیست ٠ که طایفهٔ پروتستان قریب
بپانصدسال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان
دو رئیس درطریقهٔ آنها کردیده درآیین متدا ولهٔ میان عیسویان
تصرفات کردند ٠ بمخالف تمامی انجیلیان سخن کفتند وبرای
اساس طریقهٔ خود شان ازآداب واطواری که نفوس وطبایع
پسند تواند کرد آوردند عنوان ازمواسات وبرادری نهادند ٠
رهبانیت رابرداشتند ٠ اعتراف بکناهان در نزد علمای مسیحیه را
ممنوع داشتند احترامات معابد وکلیساهارا امر زاید کفتند ٠ دعا ونماز
وروزه وپرهیز وجملهٔ عبادات وتکالیف بازحمت وریاضات جسمانیه را
رد نمودند ٠ حکومت روحانیه راکه پاتریك وجاثلیق کنند بدعت
دانستند ٠ ودرنشان دادن نان وشراب وجود یعنی کوشت وخون
عیسی را آن دوکروه باهمدیکر اختلاف کردند ٠ ودر اینجا زیاده
براین تفصیل ازحالات واطوار وکفتار های آن کروه آوردن بکارنیاید *
باعتقاد تمامی مسیحیان طایفهٔ مزبوره درمیان ملل عیسویه اهل
بدعت هستند بعلت آنکه تصرفات درآداب واطوار شریعت
کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد ٠ ویااز جانب خدای اذن داده
شود ٠ درنزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد ٠ والحاصل
شروع بمطلب خود کنیم وجنك آنهارا برآنها واکذاریم *

﴿ جون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ﴾ *

تأکید میکنم وصیت خودرا در خصوص مطالعهٔ این کتاب که بثبات قدم درمقام انصاف باش ٠ وامر دین راکار سهل وبازیچه مشمار ٠ بکلی تعصب را ازخود دورکن *

همهٔ این بنی نوع از یك پدروازیك مادر زاده ایم ٠ واختلاف وضع زمان بمرور دهور واعوام ٠ هرکدامی را بسمتی ازاین کرهٔ خاك انداخته ٠ درعادات واخلاق ولغات وآیین واطوار ٠ این بنی نوع رامختلف کردانید ٠ وبعلت حدوث اهل بدعت وکراهی درمیان صاحبان ادیان درهر قرنی از زمان ودوری مکان ازمکان ٠ وکمی آکاهی در مردم ٠ وقلت فهم وادراك در زمانهای پیش ٠ ونبودن اسباب مراودات ٠ وغلبات سلطان نفس اماره بسوء ٠ وتسویلات هواهای نفسانی ٠ ومطلوب بودن ریاسات وتسلطات مرطبایع را ٠ وباقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین در دورهٔ باطله اختلاف حاصل آید ٠ اینهمه اختلافات عظیمه وحالات وخیمه ٠ درمیان فرزندان یك پدر ویك مادر افتاد ٠ وبرادر را از برادر بکلی بینونت آورد ٠ وبدین علت کار ادیان ومذاهب بجایی رسید که می بینی ٠ دین حقیقی وراه مطلوب خدایی ازمیان برداشته شد ٠ ودر اطراف عالم بطورهای ناشایست منازعات مذهبیه شایع کردید *

اکنون اکر از روی واقع بنای تفحص در امر دین است ٠ برادروار دامن همت رابرمیان زن ٠ ملاحظات عارضیه را ازخود دورکن ٠ انس وعادات بمعتقدات خویش راترك نمای ٠ دل خود را پاك دار ٠ که دوکونه محبت دریك دل نکنجد ٠ معنی انصاف را ازخود جدا مساز ٠ ودرحضور شهادت خدای سخن را از روی بصیرت بشنو ٠ وحق وباطلرا بمیزان راستین بسنج ٠ وخدای را ولی توفیق دیده ٠ بمقصود حقیقی که خدا وراه خدااست برس *

﴿ میزان نخستین ﴾

دربیان بعضی ازا اطوار خدا شناسی ٠ وخدا پرستی ٠ وآنچه متفرع

براين مطلب است . واين ميزان بر ده معيار مشتمل است *

﴿ معيار اول ﴾

وجود صانع مطلق را اهل اديان عالم بالاتفاق معتقدند . ودر توصيف اوبصفات كمال . وتنزيهش ازنقايص واز هر كونه تغير وزوال . صاحبان ادراك ومعرفت ازاهل هر دينى اقرار كنند . بل هر صاحب شعورى اكر تأمل نمايد . وصانع رابعين اليقين شناسد . قطعا اورا ازنواقص امكانيه منزه ومعراخواهد دانست . وبصفات كمالش موصوف خواهد شناخت *
درآغاز كتاب ميزان پروتستانى كويد . خداى واحد وقديم ومقدس وعادل ورحيم كه ذاتش معرا از تغير ومبرا از تبديل است . ونيز كويد . خدا قديم ومطلق ودر ذات وصفات خود عارى وبرى ازتغيروتبديل است . وازكتب آسمانى نيزدرجاهاى بسيار ازان كتاب همين مضامين را كه دلالت ظاهره براتصاف صانع بصفات حسنه . وتنزه او از نواقص دارد آورده است . اين مطلب را داشته باش . كه مفتاح بسيارى ازامور دين خواهد بود *
پس ازآنكه دانستى كه عيسويان ومانندآنها يعنى كروه پروتستان . ازروى منطوق انجيلى كه دارند . خدارا موصوف بصفات كمال . ومنزه ازهر كونه تغير وزوال . ومعرا از نواقص كفتند . افسوس داريم . ازانكه نيزمسيح را پسر خدا داشتند . وپسر را در ذات پدر پنهان دانستند . وازان ذات بسيطش توليد كردند . تغير حالات دراورا جايز ديدند . نقص امكانى رابر آنجااورد ساختند *
عجب است كه هم ازانجيل آورده‌اند . كه ذات پسردرذات پاك پدر مستجن ومستور بود . وشباهت وعلاقهٔ ازليه . كه پسر را باپدر ميباشد . مانند علاقه ورابطه ايست . كه كلمه بفكر وفكر بروح انسان دارد . واز ازل از اوظهوريافته . ومتولد كشته است .

لکن باز درذات باپدر یکی است • تاآنکه نیز ازانجیل ازقول عیسی
کوید • که کفت من در پدرم وپدر درمن است • وپس‌ازاین
تفصیل • ازذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده • از روح ونفس
ناطقه وبدن مثال آورده • وتمثیل دیکر ازنوروآتش ومانندآن
کوید • ودرتحقیق اقانیم سه‌کانه که(اب وابن وروح القدس)است
شرحها میدهد • وسخنها میکوید • وروح القدس را که یکی
ازخدایان است • درقالب کبوتر بسوی خدای دیکر که پسر است
بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *
برادران هوشیار تنافی واختلاف تمام درین دومطلب رامی بینند •
ومی دانند که کار ازدو قسم بیرون نیست • یاآنکه عیسی پسر خدا
ومستجن اندرذات خدانتواند بود • بعلت اینکه ذات الهی را تغیر
وتبدل چه درازل وچه درقدم وچه در حدوث بهیچ‌طوری عارض
نتواند شد • وعیسی کلمة الله را چنانکه همین توریة وانجیل نیز
تصدیق میکنند • بجزبندکی واحتیاج وشرف نبوت ورسالت •
هیچ‌مناسبت وخصوصیت دیکر ازجهت ذات وحقیقت • باخدای
نتواند بود • چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد •
ویاخود کسانی که نام خودرا از اهل توحید آورده • بت پرستانرا
مردود دانستند • وبظاهرسخن خدای را بصفات کمال موصوف
وازتغیر ونقصان منزهش کفتند • دردعوی خودشان کاذبند *
بت پرستی منحصر بستایش پربت ظاهری نیست (اتعبدون
ماتنحتون) • استماع کننده ازهرسخنکوی پرستش اورا کرده‌است •
هرکاه سخنکوی ازخدا کوید مستمع پرستش خدا را کرده است •
واکر ازشیطان کوید عبادت شیطانرا بجای آورده‌است *

﴿ معیار دویم ﴾

معایب عقاید مذکوره چنانکه علی الاجمال درنزد اهل بصیرت وهوشیاری

آشکار است دراثنـای بیانات نیز تفصیلی درآنخصوص خواهد آمد و برصاحبان ادراك روشن خواهد شد ۰ که اولا انجیلی که در دست دارند محرف اسـت ومجعول ۰ وآنچه دلیل برخلاف این بیـاورند مردود است وغیر مقبول ۰ کلام خدایی و وحی خدای دریك جای امر بتوحید ۰ ودر جای دیکر امر بکفر وشرك والحـاد نمیکند ۰ وثانیا ازاینکونه عقاید درحق مسیح وتعدد ذات خدای ۰ وازآنطرف اظهـار توحیـد وتوصیف وتنزیه خدایی ۰ پایهٔ افهام ودرجهٔ دینداری آنهـا معلومست ۰ که یابعلت عدم فهم این همه تناقض وتنافی آشکار افهام آنهادر نهایت اعوجاج وانجماداست ۰ ویاخود در واقع اعتقـاد بتوحیـد حقیقی ندارند وآنکونه سخنـان را از روی مصلحت جویی خویش کویند ۰

درهر زمان و درهر قومی ۰ اضلال ملل وطوایف از راه خدای ۰ غالبا باینطورها بوده است ۰ که اشخاصی ازمیان آنها برخواسـته ۰ بعنوان هدایت وتشـیید امر آیین حق ۰ سخنـان مقرون بحق وصواب را آورده ۰ وباطل را باحق ممزوج داشـته ۰ مقصود خودشـانرا حاصل کرده اند ۰ چنانکه عیسی علیه السـلام مکر را کفت که بعد ازمن مسیحان وتعلیم دهند کان دروغکوی خواهنـد آمد ۰ وازا وصیای او کفتند ۰ که آنچه در کتب متقدمه کرده اند دراین نوشتجـات مانیز خواهند کرد ۰ چنانکه بیان این سخن نیز ازانجیل درجای خود خواهدآمد *

معیار سیم

موحدین اهل ادیان صانع تعـالی راجامع صفات کمال ۰ ومستجمع جمیع صفات حسنه دانسـته اند ۰ ودلائل وبراهین از روی عقل درائت ۰ وازبداهت اعتبـار وادراك ۰ وازکـتب والهامات الهیه ۰ وغیرآنهـا آورده اند ۰ وکـتب وتألیفـات بسـیار نیز

دراین خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آزانچه دراین مقام بکار آیدیاد آورشویم که اساس دین قویم توحید است وخدا شناسی ومبعوث نکردیدند انبیا واولیا مکر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای وتوحیداو سبحانه • پس کوش خود راباز کن • وهوش وادراك خودرا درنزدمن بعاریت بکذار • وآمادهٔ فهم این معانی باش *

﴿ اول الدین معرفته ﴾

هرمدرکی را آلت ادراك ازسنخ مدرك باید باشد که میان مدرك ومدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست • وچون خدایرا ازجهة ذات بامخلوقات نسبت ارتباط ومقارنت وعلاقه ومشابهت نتواند بود • پس ذات الهی را احدی ازمخلوقات اونمیتواند ادراك واحاطه کند * وهمچنانکه من وتومخلوق هستیم • عقول وافئده وتمیزات وادراکات مانیز مخلوقند • وهرکز جاری وواقع نمیکردد برذات الهی آنچه اوجاری کرده است درمخلوقات خود • پس آنچه ادراك کنی وبفهمی یقینا خدا نیست • ومخلوقی است مانند تو ومردود است بسوی تو *

﴿ لاتحیط به الأوهام ﴾

وجود واجب رابجهات خلق وصفات مصنوع نتوانیم شناخت • وذات الهی را ادراك نمیتوان نمود بهیچ طوری ازاطوار امکان واکوان • ازقبیل عموم وخصوص • واطلاق وتقیید • وبطور کلّ وکلّی بودن • وجزء وجزئی بودن • وشناخته نخواهد شد بلفظ وبمعنی • وبکم وکیف • وبرتبت وجهت • وبوضع واضافت • وبارتباط ونسبت • ودروقت ودرمکان • ونه ببودن برбالای چیزی • یاببودن چیزی دراو • ونه ازچیزی • ونه ببروز یافتن ازچیزی • وچیزی مشابه ذات اونیست • وچیزی مخالف باآن نی • وتمامی اوصاف وجهات وصور وامثال ومانند آنها ازآنچه ممکن است فرض کردن آن باتمیز وتعین آن یاابهام آن همهٔ آنهاغیرازذات واجب تعالی است • وشناخته نخواهد شد هرکز

نه بانچه مذکورشد ونه بغیرآنها ونه بضد آنها ٠ ومدرك نخواهد کردید ابدا بانچه در پنهان ودرآشکاراست ٠ وبطور کلیت هرآنچیزی که درمخلوق ممکنست ودرمصنوع تواند شد درخالق آن ممتنع است ونتواند شد *

﴾ ندارد ممکن از واجب نمونه * چگونه داندش آخر چگونه ﴿

چون ذات پاك الهی را منزه ازجهات وصفات خلقیه دانستیم ٠ وازین تنزیه وتقدیس ناقص خودنیز که درخور افهام وادراکات ماست منزهش داشتیم ٠ وآنچه را که از اسماء وصفات آورده شود محض تعبیر وتفهیم بجای آوردیم ٠ وازقبیل توحید نمله فهمیدیم که خدارا صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه درابنای جنس خود آنرا صفت کمال می بینند ٠ پس مانیز آنچه که درخود صفت کمال بینیم جناب احدیت راکه جهات تعدد وکثرت درآنجانتواند بودو ورود اسماء ووقوع الفاظرا برآنحضرت جایز نتوانیم دید ٠ باهمان اوصاف کمالیهٔ امکانیه بااذن خاصی که بتوسط مقربان درگاه اوبما رسیده است اورا میخوانیم ٠ وگرنه مشتی خاکرابا آن عالم پاك چه مناسبتی تواند بود ٠ این است که انبیا واولیا نیز درانیمقام بعجز خویش اعتراف کردند ٠ مگر آنکه ایشان بجهة نزدیکی برمبدء که ظهور کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه رامسلوب ازخود داشته ٠ وحروف اسماء وصفات را درحقایق وذوات خود شان بخط واضح وجلی ازقلم صنع ازلی مکتوب یافته اند ٠ وکتابهای تکوینیهٔ الهیه شده اند ٠ این است که ایشان درسلامت ازجهل ونقصان وتغییر مانده اند ٠ ومانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

﴾ وسلام علی المرسلین ﴿

چون راه وصول برآن مقام لاهوت را مسدود دیدیم ٠ وطلب وخواهش رسیدن برآن ذات را مردود یافتیم ٠ پس ناچاریم ازاینکه رجوع بعالم خود کنیم وحد خودرا بدانیم ٠ خود رابشناسیم تاشناسایی بشناسایی او رسانیم ٠ چنانکه در انجیل میفرماید *

ای انسان خودرا بشناس تاخدای خود را بشناسی ۰ ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تومنم *
پس تدبر وتفکر کنیم که ماکیستیم وچیستیم ۰ وازکجاییم وبرای چه هستیم ۰ مارا مبدء کجا است وبازکشت تابکجا است ۰ وآیا ازما که آفریده شدهٔ صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است۰ وکاری برای ماشایسته هست که بجای آوریم یانه *

﴿ معیار چهارم ﴾

معلوم داشتیم که خدا یرا ازجهة ذات ممکن نیست ادراك نمود ۰ پس ناچاریم ازاینکه ازآیات وعلامات او که در ذوات وحقایق آفاقی وانفسی است اورابشناسیم ۰ وبقدریکه ازآثار اودریابیم در خدایی او واثبات صفات کمالیه برآن ذات پاك اقرار واعتراف آوریم *
بیاری الطاف آن هدایت کنندهٔ مهربان و براهنمایی عقل مستنیر نبور رحمن تفکر وتدبر کردیم دراطوار وآثار صنع خدای ۰ ومطابق کردیم آنچه راکه فهمیدیم بابیانات کسانی که درخداشناسی پیش ازما بوده اند وکوی سبقت دراین میدانرا ربوده اند ۰ ودانستیم بعلم الیقینی که منتهی بعین الیقین است که خدای صانع ماازکل جهات کامل است ۰ یعنی تمامی صفات کمالیه رابطور اکمل درمقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم ۰ وبکوییم خدا قادراست مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا ۰ وهمچنین است تمامی صفات کمالیهٔ او ؛ وبداهت عقل ودلائل حکمتی وتطبیق باالهامات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم ۰ تمامی نقایص واوصاف امکانیه‌را نیز ازحضرت اوتعالی مسلوب کرده ازجملهٔ آنها تنزیهش نمودیم وازاین توحید وآنکونه توصیف وتنزیه نیز منزهش داشتیم *
پس اکنون درآفرینش اوتدبر کنیم ۰ وتصور نماییم که آیاهمچنان

کامل مطلق اکر اقدام بکاری کند ازروی ملاحظهٔ فائده ومقصودی میکند . یاآنکه مانند اطفال ومجانین کارهای لغو و بازیچه از و سر زند *
می بینیم که هیچ خرد مند بادراکی اقدام بکاری نمیکند مکر آنکه فائده وغایتی برای آن ملحوظ داشته باشد . خصوصا که خدای جهانرا بصفات کمالیه موصوف داشتیم واز نقایص منزهش دانستیم . وکدام نقص است بزرکتر ازجهل برنیکی و بدی وترجیح بد برخوب . که قطعاً کار بافایده کردن نیك است وکار لغو کردن بد . وخدای قادر کامل ازهمه جهات البته نیك را اختیار خواهد کرد و بدرا متروك خواهد داشت *

﴿ اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ﴾

فعلی هذا جهان خدای موجودات رابرای غایت ونتیجهٔ بسیار بزرك آفریده باشد . ببرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرك بود *

﴿ کار هر کس بقدر همت اواست ﴾

اعتراف به بی نیازی صانع برما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود . که معنی بی نیازی مطلق وقدرت مطلقه جزاین نیست . پس به بینیم که علت غائیه وثمرهٔ ایجاد مخلوقات چیست وچکونه است . تاآنکه خودرا ونتیجه ایجاد خودرا بدانیم ومانند حیوانات وازکسانی نباشیم که بانعام خوانده شدند . واولئك کالانعام بل هم اضل کشتند *

﴿ هر کونکند بصورت تمیل * درصورت آدمی دواب است ﴾

واقفان درمقام جهل وتاریکی را که درخارج انسانیت حقیقیه هستندسه مقام است . حیوانی است که شنیدی . ونباتی است که به خشب مسنده مانند شدند . وجمادیست که قلوب آنهارا کالحجارة اواشدّ قسوة کفته اند *

﴿ هر آدمی که مهر مهرت * در وی نکرفت سنك خارا است ﴾

بعدازتدبر دراطراف این مطلب که فائدهٔ ایجاد است بطور بداهت

فهمیدیم که اول تکلیف ماشنا ختن صانع است . وامثـال براوامراو واجتناب ازنواهی او . وبازکشت مانیز بسوی اواست . که خلقت مابان طور نقصان ومقام دوری وحرمان نبوده باقتضای جود وکرم و بقدرت تامهٔ آن صانع کامل آفریده شده ایم . پس بایدبان مقام نخستین که از آنجا آمده ایم وآنجا وطن اصلی ما است برسیم . که حب الوطن من الایمان *

پس ثمرهٔ ایجـاد وغایت خلقت . معرفت صانع است ودانستن اوامر ونواهی او . که بسبب امتثال بر آنها واجتناب ازاینها خودرا ازاین منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب وموطن اصلی برسیم . که این بازکشت همان معنی معاداست *

﴿ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون ﴾

اکرچه صاحبـان معرفت وادراك وارباب فطرت پاك آکاهی بشایسته ازاین مراتب ومطالب دارند . وشرح وبسط دراین نامه درنزدایشان مکرراست . لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی راکه دراین مقام مفید باشد بیا وریم *

﴿ هوالمسك ما کررته یتضوع ﴾

هست وهستی هست کنندهٔ خودرا مینماید . صنع ومصنوع وجودصانع خویش را آشکار کند . ودر تمامی اشیـاء این مطلب ببداهت هویدا است بنـایی راکه بینی بانی آنراخواهی دید . کتابتی راکه بینی کاتب آنرا ادراك میکنی . که هیچ فعلی بی فاعل نتواندبود وهیچ مصنوعی بی صـانع نتواندشد واین معنی درهمهٔ اشیـاء وجملهٔ افعـال وصنایع وحرکات وسکنات جاری و پیداست . وآن فاعل ظـاهر ازفعـل همچنـانکه بعد ازفعـل است قـبل ازفعـل است ومع الفعل است . یعنی ازاوجدانیست وممکن هم نیست جدابشود . مکر آنکه آن مصنوع صرف عـدم کردد . وعـدم محض وفنای مطلق نیز در مخلوقات نخواهدشد *

پس جملهٔ کائنـات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بندای بلیغ گوید که من صنعة الله ام *

* وآدم بصدای فصیح شنواند که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ یك از افعال وصنایع که دلیل وجود صانع و فاعل هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراك نمود ونه دیگری را بمقام ذات اوو ادراك حقیقت او توانند رسانید * ببین کتابت را که مینماید نویسندهٔ برای آن هست لکن نمی تواند نماید که آن نویسنده درچه شکل وهیئت وکدام صفت است اطوار او چیست واوضاع او کدام است وبجز اسم کاتب نامی برای او نتواند گفت . پس شناسایی اوصانع خود را در خارج از حدود خود نخواهد بود *

﴿ بل تجلی لها بها و بها امتنع عنها ﴾

نهایت کار این است که اگر آن کاتب کسی است که درخارج اورا میدانیم وخط اودرمیان ما معروف گردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی درآیینهٔ ادراك خود اومنطبع شود . مانند آنکه کسی میرعماد[1] یاحافظ عثمان[2] رامیداند که بدیدن خط آنها ازخط صرف نظر کرده کاتب را تواند دید . وخواهد گفت حافظ عثمان را دیدم . یعنی بدلالت اثراو واین معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی را یعنی طورنمودن اثرمؤثررا در حروف به بینیم کاتب حرف (ا) را مستقیماً نوشت . این الف راستی واستقامت را دز وجهی که تعلق برآن داردمی نماید . وبالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن حرکت دست که متعلق بر ایجاد من است مستقیم است . وندا میکند مؤثرخود را باسم یامستقیم . واگرتوحید کند اوراخواهد گفت که استقامت اومنزه است ازاستقامتی که درمن دیده شد . وخواهد دید که ازآن استقامت چیزی برمقام او که الف است حلول نکرده وچیزی ازاو خارج نگردیده است *

انجا است جای لغزش ومقام زلت اقدام که بسیاری ازمدعیان خدا شناسی درانجا خطا کرده اند . وازاین صراط الهی که باریکتر ازموی و برنده تر ازشمشیر است نتوانسته اند بگذرند . پس هراثری

(۱) خطاط شهیر قزوینی در سنهٔ ۱۰۲٤ هـ. [۱٦۱٥ م.] مقتول شده است.

(۲) در سنهٔ ۱۱۱۰ هـ. [۱٦۹۸ م.] در استانبول مرده است.

مشـابه صفت مؤثر است نه مشـابه ذات مؤثر · وهیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد و در آنجا مستجن و از آنجا ظاهر و بارز نتواند گردید واین سخنان در نزد خداشناسان وصاحبان فطرت سلیمه از بدیهیات است و بجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود *

﴿ عبدی اطعنی اجعلك مثلی ﴾

اطاعت کن تا مظـهر اوصاف آلهی شوی · مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی · خدا را بشناس چنانکه خود را برای تو شناسانیده است · واسماء وصفات خود را در حقیقت تو بقلم تکوین نوشته · کتاب خود را بخوان وبکار خلقت خویش برس *

﴿ اقرء کتابك کفی بنفسـك الیوم علیك حسیبا ﴾

﴿ فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضمر ﴾

خدایتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت وقدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت وصانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید · وآنچـه ممکن بود که متعـلق ایجاد گردد در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت · واورا مرآة یعـنی آلت رؤیت برای کمالات ربوبیت خود گردانید *

در توریة نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم اورا مشـابه ومانند خود سازم · تا آنکه بر ماهیـان بحار وطیور هوا وحیوانات وتمـامی زمین وجمـلهٔ جنبندگان در روی زمین سـلطنت وحکومت کنند *

﴿ خلق الله آدم علی صورته ﴾

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقـامات نازله ومراتب سـافله آورد · که اورا چنانکه کامل بود مکمل ومکمل گرداند · وچنانکه خود را برا وشنـاسانیده بود مخلوقات خـود را نیز براوشنـاساند · وآن انسان باین مشاعر ومدارك عنصری مدرك نخواهد شد · مگر

بعداز تصفیهٔ تمام وتحصیل مناسبت * وبطوریکه کفته شد هر مدرکی را
بامدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست . واین انسان ظاهری را با ان
مقام عالی بجزاستعداد مظهریت وشایسته بودن براینکه آن صورت
الهیه راقبول کند مناسبت دیکر نیست . وچنانکه شاعری دراین مقام
اورداین انسان لباس وقالب حقیقت است *

﴾ اینکه می بینی خلاف آدمند * نیستند آدم غلاف آدمند ﴿

پس انسان جمادی وترابی که درنهایت مقامات است حامل ومظهر
انسان حقیقی که باجمال معنی آن را فهمیدی تواندبود . وآن انسان
ازمنازلی که آمد مأمور بباز کشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است
کردیده . واین جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود
به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات الهیه اش خواهد داشت *
هرکاه آن انسان حقیقی درهنکام بروز وظهور دراین عالم تولد
جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی راود رفطرت اصلیه باقی است
ودراین دنیانیز تغیرش ندادمعاد اودراین دنیا حاصل است وقیامت
اوقائم کردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت
قیامته) وهرکس بخواهد قیامت را به بیند در وجود آن کامل
مطلق تواند دید . واطوار رستاخیزرا از اوآشکارا تواند فهمید *

﴾ هرکه کوید کوقیامت ای صنم * خویش بنما که قیامت نك منم ﴿

این انسان برحسب مراتب کمال وکاملیت اوومقامات مظهریتی که دارد
چون بشر را داعی وهادی ومبشر ومنذر ویاد آورنده از عوالم بالا
ونجات دهند کان جهانیان هستند . این است که ایشان را انبیا
ورسل واوصیا واولیا ونقبا وعلما ومانند اینها کفته اند . وکسانیکه
خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنهارا دراین داربلا
ومحنت که منزل وقوع امتحانات واختبارات وشمول فتنها است
باداب واطواری که درکتب آسمانی وبیانات صاحبان شرایع مقرر
ومبین است ترقی داده . وچنانکه ازآنها خواسته اندباسباب سلب
عوارض وآلایشهای عوالم سفلیه آنهارا بمقامات قرب الهی رسانند .

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده وهیچ گوشی نشنیده وبرخاطر هیچ بشری خطور نکرده است * نمیدانم اینهـا راکه میکویم بکد امین کوش میشنوی ۰ وبکـد امین دل میفهمی ۰ اکر بچشم اعترض وکوش عنـاد ودل بغضنـاك می بینی ومیشنوی بیاوه خودرا زحمت نده وبرتعنذ خود میفزای ۰ وبکار دیکر بپرداز ۰ واکر وصایای مرادر کار داری ومقصودت فهمیدن است ۰ امیـدوارم که بتوفیق خـدای ویاری روحانی ازانبیـا واولیا بهره یاب کردی *

هرکاه بخواهیم ازمقـامات نزول وصعود وکیفیات تکمیل انسـانی ووقوع امتحـانات وترتیب نوامیس وشرایع ازبد وعالم تا کنون وپس ازاین را عـلی التفصیل دراین نامه شرح وبسط دهیم ۰ از وضـع کتاب که برای بیـان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون رویم ۰ علی هذا درانجـا بهمین قدر اکتفا کنیم ۰ ودر اثنـای بیانات در اطراف مطلب بدآنچه توانیم سخن کوییم *

﴾ علی نحت القوافی فی مواقعها * وماعلی اذالم یفهم البقر ﴿

﴾ معیـار پنجم ﴿

ذات صـانع را که بهمهٔ جهـات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل نتوانیم کفت که چیزی ازآن ذات قدیم خارج شود ۰ یاچیزی برآن والج وداخل کردد ۰ اکرچه این دخول وخروج بغیرا طوار جسمانی ویابطور اعلا واشرف باشد ۰ بحد یکه درامکان اعلاتر واشرفتر ازآن چیزی نباشد ۰ بعلت اینکه (اولا) ولوج وخروج مطلقا ازصفات امکانست وکفته شد که آنچه درمخلوق ممکن است درخالق ممتنع است * (ثانیا) مغایر صفت کمال است زیرا که بسیط ازمرکب کاملتراست * (ثالثا) تصوراین مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است ۰ وقیام مرکب بااجزا وقیـام اجزا بامرکب بطور نیاز است ۰ وکفته شد

که خدای غنی مطلق است *
(رابعا) آن داخل وخارج شونده اکر عین ذات است پس تعددی نیست واین سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد ۰ واکر غیر ذات است پس هرکاه مخلوق است وحادث ۰ ذات خدا مدخل ومخرج مخلوق نتواند شد ۰ واکر قدیم است وخالق ۰ خالق قدیمی که غیر خدا باشد سراغ نداریم ۰ واکر برفرض غلط ومحال موجود باشد بذات غیر خود نتواند داخل شود ویاخارج کردد ۰ ودرصورت غیریت مناسبتی هم باهم نخواهند داشت ۰ وکذشته از عدم دخول باهم جنك ونزاع نیز خواهند کرد *
﴿ لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا ﴾
خدای تعالی منزه است ازاین توهمات باطله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا *
(خامسا) این دخول وخروج مستلزم تغیر احوال ومنافی است باآنچه مصنف میزان پروتستانی خودکفت که خدا منزه از تغییر وتبدیل است ۰ زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی برآن ذات غیر ازحال عدم دخول است ۰ وحال خروج چیزی ازآن غیر ازحال عدم خروج است ۰ وهر متغیری حادثست ۰ پس آنچه عیسویان یادیکران از اینقوله سخن کویند بالبدیهه از عالم خدا شناسی وخدا پرستی دور خواهد بود *
چون سخن بدینجا کشید از سرّ آفرینش خدای وطور خلقت موجودات آکاهی جوییم *
واضح است که بعد ازبیانات مذکوره ذات خدارامبدء مخلوقات نتوانیم دانست ۰ پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکرفعل الهی که آن فعل واحد وبسیط است لکن بوحدت وبساطت امکانیه ۰ وآن فعل امر خدا است ومشیت خدا است ومحبت خدا است *
وچون تدبر کردیم بمستقیم ادراك وبعقل دراك وباتفاق جمله خدا پرستان از اهل ادیان وملل وبمنطوق تمامی کتب آسمانی ودلالات

آیات آفاقی وانفسی ۰ آفرینش آفرینند ۰ کاملرا عزوجل اولین مخلوق دانستیم ۰ که اوواحداست ویکتا واثر واحدیت ویکتایی صانع‌است زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست واثر مشابه صفت مؤثر است *

﴿ قل کل یعمل علی شاکلته ﴾

تصور کن کتابت را که خوردترین اثرهای آفاقی است ۰ که شخص کاتب بیك حرکت دست یك الف بیشتر ننویسد ۰ وگفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید ۰ پس آن مخلوق نخستین بایدیکی و دارای جملهٔ صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد ۰ واز مساوی ونواقص منزه ومعرا باشد تادلیل کمال صانع گردد *

اقتضای قدرت تامه وصفات کمال مطلقهٔ صانع تعالی ازعلم وحکمت وغنا وکبریا وکرم وجود وفیاضی او بجزاین نیست ۰ که آنچنان مخلوق محبوب خودرا در کمال کاملیت کند وازنواقصش عاری وبری دارد ۰ که درغیراین گونه آفریدن صانع باید عاجزویا جاهل ویابخیل ومانندا ینهابوده باشد ۰ یاآنکه همچنان مخلوق متعلق خواست الهی نتواند بشود ۰ وچون هیچکدام ازاینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل ۰ وتمامی کمالات مبدء فیاض را حائزوحامل است ۰

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده ازمیان تمامی موجودات است ودرمبدء فیاض ایستاده واسطهٔ ایصال فیوضات برمراتب نازلهٔ امکان واکوان درهمه اطوار وادوار وجمله اوطار واکوار است ۰ وپیغامات وجود وبقای کائنات وحکایت تمامی اسماء وصفات وانباء شرع وجودی ووجود شرعی در جملهٔ عوالم ومقامات ۰ وبالجمله آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهرشود بوساطت آن اولین تعین است ۰ وجود مقدس اورا در حضرت ازل تعالی فقر محض واحتیاج صرف باید بدانیم ۰ بعلت آنکه جهة مخلوقیت اوراوجودا هرگزفراموش نمیتوان کرد وچون پای مصنوعیت بمیان آید

سراپای وجود مصنوع نیاز است واحتیاج بصانع ٠ اگرچه نسبت بعوالم سفلیه ودر مقام حکایت از صانع همه غنا وربوبیت است وفضل او برساير ین مانند فضل صانع است براو ٠ زیراکه اواول عدد است وواحد است چنانکه صانع احد است وفرق درمیان این دوتعبیر چنان است که احد داخل در شمار نیست وواحد داخل درشمار است ٠ ونسبت آن واحد بر اعداد نسبت پدر است براولاد ومانند کلی است از برای افراد *

اگرچه تعبیرات مذکوره بجز دریك مقامی بیشتر جایز نیست ٠ وآن مخلوق اول رامقام تفردی هست که درآنجا اعداد وافرادرا ذکری نیست ٠ نه نبی مرسلی را درآنجا راه هست ونه ملك مقربی را ٠ جبرائیل ومیکائیل رادرآنجا بار نیست ٠ روح القدس را درآن مقام نامی *

اکنون ذهن مستقیم پاك ودل هوشمند باادراکی میخواهم ٠ که مطلب را قدری روشنتر کنم ٠ ودلهای آگاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه رابرای اکمال نعمت بر راست کاران واتمام حجت بر منکران نوشتیم ٠ ومردسعاد تمند مطالعت در این سخنان را اگر از روی خدا جویی وبطور بی غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست ٠ و پس ازآنکه متبصرانه ازمقدمه تاخاتمه رافهمید یقینا مسارعت برانکار یك حرف ازان رانخواهد نمود ٠ وازخدا یتعالی درخواست دارم که مراوجملهٔ طالبان سعادت را ازخطا ولغزش نگاه دارد ٠ والحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثال شناخته شود نه بجدال ٠ واینگونه مطالب عالیه در عالم محسوسات جسمانی بجزاز راه محسوسات نزدیك بفهم نشود ٠ وآیات وعلامات خداشناسی راصانع مطلق مهربان درآفاق ودر انفس ما برای ما نموده است ٠ لهذامثالی دراین مقام بیاوریم ٠ وازآنجا پی بمقصود بریم ومثل را ازجهت تشبیه مقرب دانیم وازجهات دیگر مبعد ٠ پس اگرگویند زیدمانند شیراست ازجهة شجاعتست نه ازسایر جهات واوصاف وهیئات (ولله المثل الأعلى) *

تمثیل ربانی

ذات ظاهرهٔ خدایرا مانند ظهور صورت انسان بفوتکرافی درمظهر ازلی ثانوی که اول مخلوق است ۰ بتمامی ظهورات واوصافی که در حین مقابله واشراق انطباع آن ممکن است متجلی بدانیم *
وجودآن مظهر را مانند آینه وجامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی درآن ظاهراست ۰ وچون آن مقام مقام بساطت ووحدت است ظهور وآینه ومظهررا یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منفی دانیم ۰ وآنچه درآنجا ازتعبیرات که موهم کثرت است وتعدد بیاوریم برای تنکی میدان الفاظ و بجهة تعبیر وتفهیم دانیم ۰ پس صانع موصوف بصفات کمالیه بتمام ظهور وکمال برو زاشراقی درآن مظهر اولی ظاهر باشد ۰ بطوری که اکرکسی درمقام برداشتن پرده های اشارات برآن مظهر ازجهة انیت آن ۰ وبعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر ازملاحظات اطوار ظهور ومظهر نظر کرده به بیند ۰ خواهد کفت صانع ازل را دیدم *
درخودمان به بینیم ۰ زید درآینهٔ بزرك بدن نمایی خود رامینماید بطوری که خود زید را غیر مرئی دانیم مکراز راه اشراق وظهور درآینه که بدیدن عکس در آینه توانیم کفت زیدرا دیدیم *
زیدرا ازاین تجلی واشراق درآینه تغییری درذ اتش حادث نکردد ۰ وزید من حیث الذات ربطی به آینه وظهورند ارد ۰ وبلا کیف ظاهرشود ۰ وآن مظهر که آینه است تمامی اورا بقدریکه ممکن است درآینه نمود ارشود حاکی ونماینده است *
مقام مظهر راباز یدمقابل ملاحظه ومعلوم کردیم که در حضرت زید بجز احتیاج محض ونیاز صرف مالك بر چیزی نیست ۰ وهیچکاه جهت غنا و بی نیازی اورا از زید نتوانیم دید ۰ کهدر هرآنی محتاج بامداد وابقای زید متجلی است ۰ واکر اوخودرا ازمقابله بازکیرد صورت ظاهره درمرآت معدوم کردد *

﴿ اکرنازی کندازهم فروریزند قالبها ﴾

عرض کردم که این بیانات وتمثیلات برای تقریب مطلب است بافهام • وکرنه سخن باریك است وجهان تاریك • واین بحر بی کران رادرظرف الفاظ کنجانیدن نامتصوراست چنانکه کفته اند *

﴿ معانی هرکز اندرحرف ناید * که بحرقلزم اندرظرف ناید ﴾

﴿ کر بریزی بحررا درکوزهٔ ﴾

﴿ چند کنجد قسمت یك روزهٔ ﴾

اکرصورت زید که درآیینه است بکوید من درذات زید بودم ودرآن پنهان بوده ازآنجا آمده‌ام غلط کفته است • واکر کوید او پدر من است • وازآن متولد شده‌ام ویا او ویکی بودم یاهستم وازاو منفصل شده وبراواست پیوستم خطا کرده است • زیرا که مبدء صورت مرآتی چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود • بل تجلی کلی که فعل اواست مبدء آن است • واکر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست • چه اکر هزار آیینه درمقابل زید بکذاری وجهی وشعبهٔ فعلا ازآن کلی درهرکدام ازمرایا ظاهر شود وچیزی ازان کلی نیز کم نکردد وبسبب آن انعکاسات چنانکه درذات زید تغییری حادث نیست دراشراق کلی نیز تغییر وزیادت ونقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبحی است وعکسی است منفصل ازشبحی که منفصل ازصورت متصله بزید مقابل است *

اکردراین تمثیل ربانی تدبری کنیم بسیاری ازمطالب توحید وخدا شناسی ودیکر مطالب دینیه برماروشن کردد *

عمران صابی که ازمتکلمین صابئه بود برای مباحثه در امور دین درزمان خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد • درانجمن خلیفه که انبوهی ازمردم بودند از ﴿ رئیس اسلام ﴾ که عالم ناس خطابش میکرد درضمن سؤالات خویش پرسید • که آیا خدای در خلق است یاخلق درخدا است وباین عبارت کفت ﴿ اهو فی الخلق ام الخلق فیه ﴾ آنجناب فرمودند ﴿ اخبرنی عن المرآة انت فیها ام هی فیك ﴾ خبرده مرا

از آینه که آیا تو درآن هستی یااودر تواست ۰ عمران از ایراد جواب درماند ۰ وپس ازسؤالات ومجاوبات بسیار ایمان آورد ومسلم شد *
چون این مطلب را ازروی آگاهی دریافتی وآینه وعکس وظهور بل ظاهر را یکی دیده وکائن اول ومخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط امکانی است شناختی ۰ بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب با محبوب وبزم انس الهی است ۰ عالمی است بالاتر ازمدارج عقول وافهام که درآنجانه ملك گنجد ونه نبی ونه روح ونه نفس وآن مقام را ازاطوار ظهور ومظهریت وظاهریتی که جسمانیان وروحانیان توانند فهمید تقدیس وتنزیه باید نمود ۰ ومع ذلك آن مقام الهی را درهمه جای آشکار وهویدا بایددید ۰ ولی پرده‌ها را بایدبر داشت وبیگانگی را بیگانگی رساند *

﴿ مناجات ﴾

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی وبردوستان خویش رؤف ورحیمی ۰ پرده را از روی خویش بردار که یگانه وبیگانه جمال ازل را مشاهده کنند ۰ وازشك وانکار بگذرند ۰ لاوالله آینهٔ بیگانه جمال ترانماید *

﴿ پرده بردار که بیگانه خود آن روی نه بیند ﴾
﴿ تو بزرگی ودرآینهٔ کوچك نمایی ﴾

﴿ معیار ششم ﴾

ببداهت ادراك وضرورت عقل درالك روشن شد ۰ که صانع ازل ومخلوق اول ومقصود ازآفرینش اوعزوجل چیست وچگونه است ۰ وکمال الهیت اوراشایسته چه بود ۰ وحدممکن مخلوق تاکجا است *
اکنون دراطوار مصنوعات ودرجات مخلوقات نیك تأمل کنیم ۰ ومنشاء واسباب این کثرات را دریابیم ۰ وحدود خود را بشناسیم وتجاوزازان را جایزنداینم ۰ تارحمت الهی رامظهر شویم ۰ وتکلیف ومأموریت خودرا درکار بازگشت بسوی اوبجای آوریم ۰ ودرچهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم ۰ وازمشقات

وکربتهای غربت بازرهیم . وبتأسی وتبعیت برحبیب خدای محبوب خداشویم . ومصداق حدیث قدس باشیم . که میفرماید *

﴿ فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به ﴾

﴿ وبصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها ﴾

صانع ازل بقدرت تامه ورحمت کامله وعامهٔ خویش مخلوقات را برحسب درجات وطبقات کامل مطلق آفرید . یعنی فیض الهی بریك منوال درمراتب موجودات جاری شد *

مانند سیلی که ازکوه آید ودروادیها وبیابانها سیلان یابد وهریك ازآن وادیها بدآنچه توانند ازان آب راد ریابند که این اختلاف درکمی وزیادی آبها در وادیها ازقصور وبخل آب نیست بل بعلت اختلاف قوابل درواد یها است که مرخلق رحمن راتفاوتی نخواهی دید *

﴿ فسالت اودیة بقدرها ﴾

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدارا بجزاو صنع ومصنوعی نیست . وسراپای عالم فاحببت ان اعرف اواست . جمال مطلق ازل است ونور کلی حضرت لم یزل . وظهور کامل وتام اوعز وجل است ومرآة نمایندهٔ تمامی اطوار ظهورات واسماء وصفات اواست بطوراتم واکمل *

بدیهی است که اگرآن نور کلی را نیز نوری باشد وآن ظهور مطلق را ظهوری باشد یقینا دلیل برکمال کاملیت صانع بیشتر بود . که هرقدر ملك کامل باشد دلیل برکمال مالك است . وهمچنین است اگرآن نور دویم رانیز نوری باشد وجمال ثانوی رانیز جمالی باشد . تاحدی که عالم کثرت را گنجایش نماید کی ازآن تجلی شود . وآن وادیهای طولانی رایارای تحمل وظرفیت ازآن سیلهای ربانی گردد . مانند آینه های چند که هرکدامی را مقابل باآن یکی داریم یعنی دویمی را بااولی وسیمی را بادویمی وچهارمیرا باسیمی وهمچنین تابجایی که مطلوب ومقدر است برسد *

تمامی آینه ها ازید رامی نمایند لکن وسایط را نیز خواهند نمود .

وچون مرایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
بسیار آینهٔ بزرگی را درمقابل خویش بگذار وعکس خودرا درآن نمای . آنگاه آینهٔ دیگری را محاذی باآن آینه کن بطوریکه عکس ترا ازآن آینه بنماید نه ازمقابلهٔ تو باوی . پس به بین که درآینهٔ دوئمی سه چیز موجود گردد خود آینه وعکس آینه اولی وعکس تو .
ودرآینهٔ سیمی که بمقابل دوئمی بیاوریم چهار چیز پیدا گردد .
اینها که گفته میشود برحسب ظاهر تمثیل است وبرای اشارت برنوع مطلب . وگرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است .
وکثرتها کهازتعدد مرایااست برحسب کلیات است . واگرجهات اوضاع وقرانات وارتباطات را باتمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون ازحد تناهی واحصاخواهدبود *
مثال آینه را درمراتب خلقت درست ملاحظه کن تاامر آفرینش را بفهمی *
هرگاه درمقابل آینهٔ اولی که بجزیکی نیست (وماصدر عن الواحد الاالواحد) را مصداق استآینه های چند بگذاریم . همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است مینمایند . وبااین همه تعدد وجه زیدراوجمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نگردد *

﴿ وماالوجه الاواحد غیرانه * اذا انت عددت المرایا تعددا ﴾

این گونه حکایت را که آینه های چند جداجدا ازیك آینه نمایش آورند حکایت(عرضیه) گویند بسکون راء یعنی وجودآنهارا ترتب ذاتی برهمدیگر نیست ونسبتعلیت ومعلولیت باهم ندارند . ونسبت اینهارا بمرآة اولی که نسبت علیت ومعلولیت واثر وموثر است حکایت (طولیه) گویند . وحکایتی دیگر ازقبیل حکایتپسر ازپدراست ومانند نسبت قشراست برلب ومثل این است که چراغ را ازچراغی روشن کنی وآنگونه حکایت را (طول درعرض) گویند . وتمامی موجودات درخارج این سه گونه نسبت وحکایت نتوانند بود *
این نامه را گنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست وخارج ازاساس

وضع این مختصر است ۰ واهل حق را دراین مطالب تحقیقات عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *

چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت وشناسانیدن خود را خواست واول مخلوق را آفرید ۰ وآن اول مخلوق متعلق محبت کلیهٔ صانع کردید ۰ واطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد ۰ وهمچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد ۰ حبیبش کفتند که صیغهٔ فعیل بمعنی فاعل ومفعول آید *

آن مخلوق نخستین که در مبدء اول از مصدر ازلی صادراست واسطهٔ کلیهٔ کبری ونبی مطلق الهی است ۰ وهرآنچه ازبدو خلقت تانهایت امکان واقع کردد بوساطت اواست *

نزاعی در تعیین شخص آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا با همدیکر نکنیم ۰ اکرمناسبت ادراك آن عالم پاك را پیدا کردیم وپردهٔ جهل وکوری ازچشم بصیرت ماها برداشته شد اورا خواهیم دانست ۰ که اینکونه نزاع ومجادله ازجهالت ونادانی خیزد ۰ نام آن واسطه ومظهر کل را تومیخواهی عیسی بکذار وآن یکی موسی بکذارد وآن دیکری ابراهیم کویدو یکی دیکر آدم نامد *

﴿ لانفرق بین احد من رسله ﴾

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطهٔ کبری مثل کوران وفیل است ۰ که هرکدامی معرفت ناقصه بیك عضوی ازاعضای فیل بهم رسانیده اند ۰ وچون خواهند سخن ازفیل کویند وآنرابشناسانند اوصاف پای وکوش یاکردن وخرطوم اورا شمارند وچنان دانندکه فیل راشناخته اند وفیل را شناسانیده اند

﴿ ذلك مبلغهم من العلم ﴾

﴿ معیارهفتم ﴾

پس از دانستن مراتب ومقامات در مخلوق اول وآکاهی ازتعینات

ذاتیهٔ او که نسبت اولادی را براو دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تام و کامل باید باشد ٠ ظهورات اورا در مرتبهٔ دویم اشراقی در آینه های چند ملاحظه کردیم ٠ که آن آینه ها در عالم اجسام انبیا و رسل و هادیان امم نامیده شدند *

تجلیات او در مرتبهٔ دویم باختلاف قوابل وتفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر و مرایا ظاهر آمد و باقتضای وضع حکمت الهیه و بجهة اتمام نعمت و رحمت بر جسمانیان ٠ یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند ٠ واسماء وصفات الهیه وجلال وجمال ازلی را ازمرآت نخستین اخذ کرده ونمودند ٠ ولی مدارك وافهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی ونتوانستند آنهارا بشایستکی بشناسند *

درزمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی ازحالات واطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول اورا بخدایی خواندند *

﴿باده خاك آلود تان مجنون کند * صاف اگر باشد ندانم چون کند﴾

این است که اکر پیغمبر آخرالزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خودرا پیش انداخت و در نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند که با انهمه اطوار وآثار الهیه بندکی اورا فراموش نکنند *

﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾

والحاصل چون تعین اول ومخلوق نخستین که مظهر اولیت وآخریت وظاهریت و باطنیت خدا نیز بود خواست که بواحدیت بشریه درهیکل خاص جسمانی ظاهر شود ٠ ازمیان تعینات خویش تعینی را که مودوع درصلب آدم کردیده بود اصطفا واختیار کرده اورا بذات خود اختصاص داد ٠ واورا به﴿ مختار ومصطفی وصادق وامین ﴾وجمله نامهای نیك خواند *

اکرترا چشم بینا ودل آکاه همراه باشد شهادت خواهی داد براینکه
آن واسطهٔ اولی راباشراق وتجلیات خوددر تمامی مظاهر امکان واکوان
ظهورات غیر متناهیه هست ۰ ودرهر چه بنکری شواهد وجود
ونمایندکان جمال وجلال ومرا یای اطوار کمالات او راخواهی
دید که نبی مطلق اواست وصا نعیت خدا را بتمامی ذرات بالذات
تبلیغ کند ونفرستاده است اور امکر برای رحمت برعالمین ﴿ والحمدلله
رب العالمین ﴿

﴿ تفسیر ﴿

این ﴿ حمد ﴿ که مقام بساطت آن نبی مطلق است ودر مقامات تفریع
مشتقات به ﴿ احمد ومحمد ومحمود وحمید وحامد ﴿ خوانده میشود
﴿ لله رب العالمین ﴿ که لام لله برای تملیك است ولام اختصاص است *
چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که درعوالم ظاهر
کردیده است بجزا ونیست توانی کفت که آن خداوند حاکم کل ممالك
امکان واکوان است ۰ وسلطان اقالیم دهر وزمان ۰ وبجزاو
درسریر ملك ایجاد صاحب تاج ودیهیم ومالك کاه وافسری نیست
﴿ مافی الدیار سواه لابس مغفر * وهو الحمی والحی مع فلواتها ﴿
یوحنا وصی عیسی وناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل رادید
وبراو شهادت داد وچنان کفت *
در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که اورا امین وصادق کفتندی
۰ وحکومت باستقامت میکرد وجنك مینمود چشمهای اومانند شعلهٔ
آتش بودی ۰ ودرسر تاجهای بسیار داشت ۰ ویك نام مکتوبی
داشت که بجزاو کسی دیکر آنرا نمی دانست ۰ اورالباس (جبهٔ)
خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میکفتند ۰ وکروه
آسمانیان بالباسهای سفید وبسیار لطیف سوار براسبهای سفید
شده در پشت سراو میرفتند ۰ وبرای زدن طوایف شمشیر برنده
ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین حکومت خواهد کرد ۰
وتنکهٔ قهر وغضب الهی را که برهمه چیز قادر است خود فشار

خـواهد داد · ودرجبه وپهلوی اونامی داشت بمعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

تفسیر فقرات مزبورهٔ یوحنارا درضمن معیار چهارم ازمیزان چهارم خواهیم آورد · وروشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات درنزد انجیلیان محتاج بتفسیراست · وبجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز نتواند داشت *

بایددانست که توحید الهی وشناسایی اونه چنان است که بعقول ناقصه فهمیده آید · ویا از کتب واسفاری که هنوز حال آنها وحال ترجمه های آنها که بخیالات واوهام کرده‌اند معلوم نشده، وبخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود · وهمینکه توحید واطوار خداشناسی که اساس وبنیان است ناقص ومعوج شد واضح است که نبوت ومقامات واطوارآن نیزناقص وکج خواهد بود وهمچنین همهٔ اطوار دین وآیین درطبق همان اعوجاج ونقصان خواهد آمد *

دربالای بنیان مثلث خانهٔ چهار گوشهٔ را بنانتوان کرد · درختی که درروی زمین روییده وآنرا اصل وریشهٔ نیست آنرا قراری نتواند بود وبجز از تباهی بارنخواهد داد *

﴿ مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت ﴾
﴿ من فوق الارض مالها من قرار ﴾

این است که عیسی را نشناخته ومقامات عالیه وحکایات آنجناب را که ازاسماء حسنی وصفات کمال آلهیه داشت آگاهی نجسته ومفاخر ومزایایی که آن روح الله را است درعین عبودیت اونفهمیده اورا ابن الله گفتند واورادر ذات خدا گفتند واورا خدا گفتند · مواقع مدح وقدح راندانسته حرمت ذات اورا رعایت نکردند *

﴿ در پس پرده نهانستی وقومی بجهالت ﴾
﴿ حرمت ذات تونشناخته گفتند خدایی ﴾

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات وابراء اکمه وابرص ومانند اینها

کار بسیار بزرکیست . وهر کس چیزی ازین امور را ظاهر کند خدا ویازادهٔ خدا است ونمیدانند که خدای قادر برهمه چیز آنکونه آثار را از یك عضو کاوبنی اسرائیل ﴿ که برمرده زنند وزنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد *
اکر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم ویا از عیسی سخن کوییم این عیسی پرستان حیرت کنند . ودانند کهما خدا وعیسی رابهتر شناخته ایم وتابعان حقیقی او بجز از اسلامیان نیست *

﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی از بیانات اطوار ظهور وتجلی کلی ودیکر ظهورات صانع را دانستی ومبدء نور ور وشنایی را درعوالم خلقیه بطورا جمال فهمیدی * اکنون تدبر در پیدا شدن ظلمت وتاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات وشرور وبدیها را می بینیم *
بدیهی است که ظلمت وتار یکی اصلا و بالذات مقصود ومحبوب صانع مقدس نتواند بود . فقط مصالح حکمتی واقتضای قدرت کاملهٔ صانع دراجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تانور را ظهور بود که هرنوری بی ظل وعکس وسایه نخواهد بود *
﴿ تعرف الأشیاء باضدادها ﴾
بعبارت دیکر کوییم جهة تعین مصنوع وانیت مخلوق که درزبان حکما ماهیتش کویند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود . واین ظلمت برحسب مراتب ومقامات محبوب ویامبغوض باشد . ولی محبوبیتش به تبعیت وجود وجهة نوراست چنانکه درمراتب عالیه ودر خاصان الهی بطوری مضمحل ومعدوم کردد که ازکثرت اضمحلال واعدام حکم خویش همرنك نور ووجود شود وفرق داده نمیشود مکر بفرض واعتبار که همان جنبهٔ مخلوقیت وامکان است *

﴿ سیه رویی زممکن در دوعالم * جدا هرگز نشد والله اعلم ﴾
مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر ومابه الاستمساك نور است ۰ وچشمهٔ حیوة جز در ظلمات پیدا نشود *
﴿ سیاهی گر بدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است ﴾
اگر کرهٔ خاك نباشد روشنایی آفتاب تابناك ظاهر نگردد ۰ چون چراغی را درخانهٔ بزرگی بگذاری روشنایی ندهد وشعاع آن بجهة دوری دیوارهای خانه درهوای فضا منبسط وغیر مرئی شود ۰ وبالعکس اگر آنرا درطاقچهٔ بگذاری وآن روشنایی را درآن جمع کرده وظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *
﴿ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ﴾
چون آیت ظلمت بمراتب نازله آید کثافت یعنی غلظت واستمساك آن بیشتر بود تابجایی رسد که نور درآنجانا پیدا شود ۰ وبقدری باشد که هستی آنرا نگاه دارد که درانجا بعکس اولی نوررا وجودا موجود وحکما معدوم توانیم گفت بعلت اینکه خیرات وحسنات که خاصهٔ جهة وجود است ازآنجا ظاهر نتواند بود *
* (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *
چون خدای صانع مختار است اثر وصنع او نیز مختار خواهد بود که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد ۰ واین صفت اختیار جز در ترکیب نور باظلمت واختلاط دومبدء که یکی مبدء خیراست ودیگری مبدء شر متصور نیست ۰ لهذا صانع تعالی بحکمت خویش در این عالم بشری ودرحقیقت این انسان خاکی تمامی آثار مبدء نور وظلمت را ودیعت نهاد وامر خودرا بانها رسانید که آثار ظلمت را ازخود بردارند مظهر ومظهر انوار شوند *
صانع حکیم در مقابل نور ظلمت رانیز سلطنت ودولت داد واسباب تکمیل انسان را بامتحانات واختبارات مقرر کرد *
پیغامبران باطنی درخلقت انسانی ازعقل ودراك قرار داد ۰ ومع ذلك

بعلت دوری آنها ازمجالی انوار برای اکمال نعمت واجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان ورا هنمایان فرستاد که در قرون واعصار ایشان را از عهود وشروط الهیه که درمراجعت بسوی اوطان اولیه باایشان داشت یادآور شوند و راه برداشتن ظلمات ورفع حجابات انیات راباایشان تعلیم کنند وایشان را بحظائر قدس وعوالم الفت وانس رسانند ایشان رامردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی وخواه انبیا ورسل واوصیاء واولیاء وعلما وحکما نتوانند بود مکر از حاملان ومظاهر نبوت مطلقه وولایت مطلقه که صفت خاصهٔ واسطهٔ کبری واولین مخلوق خدا وناموس اعظم الهی است *

﴿ همه نواب اواند رعوالم * بماضی در نبی واینده عالم ﴾
﴿ تنش چون فص خاتم درمیانه * نهاده ختم برکار زمانه ﴾

این کرهٔ خاک زمین محشر است واطوار وآثار درجات عالیهٔ نورانیه ودرکات هالکهٔ ظلمانیه دراین کرهٔ تراب بتقدیر قدیر وهاب ودیعت نهاده شد *

﴿ وفی الارض قطع متجاورات ﴾
﴿ رنک رکست این آب شرین وآب شور * برخلایق میرود تانفخ صور ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است ومجبول باحسن تقویم ومکرم بهرکونه تشریف وتکریم است ۰ وآن ایت تفرید وتمجید وهیکل خاص توحید الهی را ازاین عالم ادنا که نازلترین مقامات وعالم آلایش وکدورات است ساکنان ملاء اعلا هرزمانی بزبانی وهرآنی بلسانی ندامیکنند *

﴿ کهای بلند نظر شاهباز سدره نشین ﴾
﴿ نشیمن تونه این کنج محنت آباداست ﴾

چون اختلاط نور وظلمت واعطای سلطنت وقدرت بر ظلمت را مانند نور دانستی . وعلایق وآلایش این عالم را فهمیدی وبعثت انبیا واولیا را دیدی و پی بر چکونکی علل واسباب این کار بردی ومقتضیات جهل ونادانی وموجبات هرج ومرج رادراین عالم پست تصور کردی . تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت واستقامت که ازصفات الهیه است وانسان‌را خواسته اند که بدان استقامت وراستی موصوف آید . وبجهة ترتیب مقدمات ترقی وازالهٔ کدورات ورسیدن بمقام انوار وتجلیات درهر قرن وزمانی باختلاف ازمنه وتفاوت افهام عمومی ملل باید ازجانب خدای مهربان بدستیاری وسایط ورسل شریعتها وناموسها کذاشته شود که مطیع وعاصی معلوم کردد وبسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیك آید . و درضمن آن شرایع ریاضات جسمانیه نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان رابار یاضات جسمانیه تواند بود وبس * همچنانکه برای حواس باطنیه وقلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر کردیده واعمال روحانیه ازانها خواسته اند که ذاکرباشد ومتوجه بخدای ورضای او باشد وآنهارا ازبدیها پاك کند اخلاق خود را نیك نماید حسود نباشد عنود نباشد علم وحلم تحصیل کند خاضع وخاشع شود متکبر وجاه طلب وحریص نباشد ومانند اینها از اطواری که معین کردیده است . همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبث وبیهوده نیافریده‌اند وبعلت کثرت کد ورتی که اوراست ومحتاج بتصفیه وتکمیل است اعمال مقرره ازجنس خود ازاو خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود واکر در اینجاسخن را بسط دهیم بطول انجامد واز اصل مطلب دورمانیم *

پس بسخنان آنانی که محض بجهة غفلت از حقایق امور وبدبختی خودشان ظاهراعمال وعبادات را لغو میدانند واحکام تمامی شرایع ونوامیس را باطل میکنند کوش نکن وآنها را دردائرهٔ اهل ادیان

مشمار اکرچه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی
ویاخرستیانی باشند *

﴾ نقطهٔ دینت بخودم هان سهو مکن ﴿
﴾ ورنه چون بنکری از دائره بیرون باشی ﴿

بزرکترین اسباب تکمیل وترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار
امتحانات واختبارات است ٠ ودر هر زمانی سنت الهیه براجرای
اقسام امتحان وتمحیص در بندکان بوده وبدین سبب انبیا وهادیان
خود را بطورهای کوناکون باقتضای اهلها وزمانها مبعوث کرد
واحکام را تابع برموضوعات داشت ٠ وچون طبایع جهانیان
در این عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد وشریعت برای اصلاح
آنهاودفع مرضها بود این است که شریعت را دراطوار مختلفه مقرر
کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نورونورانی بیافریند وملائکه وابلیس را راه
سخن باز نکند واورا ازخاك ظلمانی وکثیف نیافریدمکر برای اجرای
سنت امتحان واختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعد باز کشت از طور سینا را معین کرد
وچهل روز کشید واز انطرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را
ساخت وخدا اورا بصدا درآورد تابنی اسرائیل کراهی جستندوآن همه
فتنهـا برخواست وآن فتنه یعنی اجرای افتتان از خدا بود *

﴾ ان هی الافتنتك ﴿

خدا قادر بود یهودان را ازاهانتها وارتکاب بامرصلب ودار کشیدن
درحق عیسی ومانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند براینکه
اکر اواز جانب خداست وتابعان اوپسر خدایش مینامند چرا
دردست مابدینکونه مغلوب ودر مانده اش ساخت وآنها را ازاین کارها
باز نداشت مکر برای آنکه امتحانات خودرا در آنها جاری سازد *

خدا قادر بود دربدو خلقت آدم یك هادی مطلق قرار بدهد
واو را در زمانهای طولانی باقی دارد وشریعتزا بریك طور

ویك منوال جاری کند واینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود واینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاك نکردند وانیکونه اختلالات حادث نیاید وآنهـا را بسبب کراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا واوضـاع شرایع حاصـل میشد بانواع عذابهـا وبلایا مورد قهر وغضب خود نماید ۰ والحاصل در ترتیب ادیان ومذاهب ونظم عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم وامنیت را در روی زمین بکذارد وهیچ اسبـاب اختلاف وهلاکتی در این میان نباشد *

﴾ ولو شاء لجعلکم امة واحدة ﴿

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را درمیان بنی نوع انسانی مکر برای اجرای آیین امتحان واختبار که تکمیل این بشر خاکی درغیر آن غیر ممکن بود واین مطلبی است بسیار بزرك ۰ وشرح آن رادر اینجا کنجایش نیست ۰ واکر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبر نماید اطوار امتحانات خـدای رادرام ماضیه وقرون سالفه خواهـد دید وحقیقت امر را خواهد دریافت واز جریان سنت الهیه در کار امتحـان واختبـار آکاهی حاصل خواهدداشت *

﴾ معیـار دهم ﴿

درمعیار سیم کفته شد که خدای را از نسب واضافات که صفات حدوث وامکان است منزه ومعرا باید دانست پس نسبتها واضافتها که بحضرت الله در کتب منسوبه بوحی والهـام الهی وکلمات خدا وتعبیرات خدا شناسان وارد کردیده است منتهی الیه درهمهٔ آن اضافات عنوان ظهورات ازل است ۰ بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخسـتین وواسـطهٔ کبری است *

پس اینکه کوییم کلام خدا ونور خدا خانهٔ خدا یمین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا ومانند آنها ۰ چنانکه کوییم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهـان خدا نزد خدا حضور خـدا هیکل خدا

وامثال انیها که لایعد ولا یحصی است تماما برعنوان وارداست . واکثر آنها از قبیل اضافهٔ لامیه است مانند خانهٔ خدا وهیکل خدا وذات خدا وروح خدا وکلام خدا وآنچه بدانها ماند که بجهة ظهور اطوار شرافت درچیزهایی که منسوب بخد اتواند اشد اختصاص بخداداده میشود . که خدای من حیث الظهور درهمه جایی هست وهمهٔ خانه‌ها وهیکلها جای خدا ازجهة ظهور است وخانهٔ معین وهیکل مخصوصی که منسوب بخدا میشود برای فهمانیدن شرافت واختصاص آنهااست . وهمچنین روح وذات ونفس که بمعنی بیت الله وهیکل الله وروح الله وذات الله ونفس الله است . ومع هذا اینکونه نسبتهانه چنان است که هرکس هرچیزی رابخواهد بخدا نسبت دهد بلکه اکر باذن خاص ازجانب خدا وخاصان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد *

واکر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای ونامناسب بمقام توحید وتقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اکرچه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی ویاپیغمبری باشد ومعجزات وخارق عادات بیرون ازحد وحصر نیز بیاورد *

﴿ پایان سخن ﴾

اکر انصاف را باهوشیاری تاآخراین میزان همراه خود آوردی وسخنان روحانی مرا که همه مطابق باالهامات غیبیه وتأییدات الهیه است بکوش مستقیم شنیدی وبادل پاك فهمیدی بسیاری ازامر دین واطوار خداشناسی برتو منکشف کردد *

هرکاه مرا موانع ومشاغل نمیبود ووضع این نامه رامقتضی میدیدم دراین مطالب توحید ومراتب خدا شناسی واسرار شرایع وادیان وحقایق معانی وبیان ودقایق مبادی اکوان واعیان موجودات بیان میکردم بعضی ازآن چیزهایی راکه ازمقربان درکاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت کردیده ودراین مقام عجایب بیان رامینمودم چنانکه روحانیانم تحسین وقدسیانم آفرین میخواندند *

﴿ والحمد لله علی ماهد انا ﴾

﴿ هو ﴾

﴿ بسمه ذی القدس والجبروت ﴾

﴿ میزان دوېمین ازمیزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیقی وشناختن راه راست خدای از روی بصیرت وانصاف . ورسیدن بپایهٔ ایمان واعتراف . واساس این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب وتنظیم یافت *

* فزنوا بالقسطاس المستقیم *

﴿ معیار نخستین ﴾

کار را ازسر گیریم تاگمراه نشویم . وعقل رحمانی را پیشوای خود کنیم تاراه بمقصد بریم*
اکنون خودرا درخارج ازهمهٔ ادیان ومذاهب وتقلید براهل آنها داریم . وخالص الفواد ازجملهٔ اغراض وامراض باشیم . ودرکار دین نیك تدبر کنیم تاازورطهٔ حیرت رهایی جوییم *
پس ازآنکه وجود صانع کامل الصفات منزه ازنقایص را اذعان کردیم ودانستیم که جهان را برای مقصود بزرك برآورد به بینیم که برای ماتدین بیك دینی ورفتار درتحت قوانین یك آیینی لازماستیانه *
اطوار بنی نوع خودرا در امر دین نیز بطورکلی بردوگونه یافتیم *
گروهی را دیدم که ازپذیرفتن هرگونه دین ومذهبی خود شان را معاف داشته ازمطلق انبیا واولیا وعموم شرایع ونوامیس وازجملهٔ کتب وصحف الهیه اعراض کرده اند *
این گروهرا پس ازآنکه برحسب مقامات ومراتب باختلاف یافتیم کافهٔ آنهارا

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *
درتمامی اقطار زمین آن کروه را مجتمعا ومتفرقا موجود یافتیم
وفهمیدیم که آن کروه برحسب عدد ازسایر طوایف دینداران
بیشترند . ولی نه بیك اسم خاص ورسم عام آنچنانکه در صاحبان
ادیان ومذاهب کفته شود *
بعضی ازآن کروه بعلت دوری از مدنیت وبی خبری از اطوار ادیان
در خارج از دائرهٔ دین داری مانده اند *
برخی دیکراز آنطرف پل افتاده عالما وعامدا عدم اعتراف برادیان
وانکار انبیا ورسل وآنچه ایشان آورده‌اند از توحید ومتفرعات آن
واز بودن روزجزا وثواب وعقاب وجنة ونا رومانند آنها را طریقه
ومعتقد خویش ساخته اند . مانند دهریه وزنادقه وملحدان *
جمعی دیکر ازآن کروه متفرقا درمیان آحاد وافراد اصحاب مذاهب
ونحل آشکار او پنهان هستند . چه درمیان اهل ادیان اشخاص
بی اعتقاد موجودند . همچنانکه در فرقه های عیسویه وطوایف
اسلام نیزازآن کسان بسیارند . وآن کروه اکرچه ظاهرا دعوی
تدین مینمایند ودرنزد عموم ملت خود شانرا ازمعتقدان بآیین ملتی
که‌درمیان آنها هستند بمنسلك میدارند ولی در حقیقت معتقد بهیچ
چیزی نیستند *

اساس بی دینی

اساس این کار چنان است . که خدای حکیم وعلیم امر دین را
بااینکه درنهایت وضوح وآشکاری کرده است پرده های بسیارنیز
برچهرهٔ این شاهد ازلی کشیده وازدیدهٔ نامحرم ودل بیکانه پنهانش
نموده است *

بل طبع الله علیها بکفرهم

باقتضای حکمتهای بسیار وبرای اجرای آیین امتحان واختبار
که‌بزرکترین اسباب تکمیل نوع انسانی است ودرهمهٔ قرون واعصار
سنت الله برآن‌جاری بوده وهست درامر دین حقیقت کاررا چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آکاهی حاصل نکنند . و بدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . واز یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار باقدرت واقتدار نمودند . وطبایع ونفوس را در مقامات ادناسرکش وداعیه طلب داشتند . چنانکه اکر بخواهیم علل واسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم ومقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم واز مأخذ علم آلهی برما عنایت شده است معین نماییم سخن بطول انجامد واز مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

﴿ ولکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام مما یطول ﴾

اکر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم وآحاد وافراد بشریه به بین که پستترین و بیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانهٔ بزرکان خود نیکند . وجملهٔ افراد بشر طبعا مایل بر ریاست وحاکمیت ومطاعیت هستند مکر کسانی که عقل کامل وحکمت مستقیمه را مالك شده اند . ودیکران درزیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مکر از راه پیدا نکردن اسباب تمرد وسرکشی وناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

﴿ نفس اژدرها است او کی مرده است ﴾
﴿ ازغم بی آلتی افسرده است ﴾

کروه مذکور یعنی ترك کنند کان دین وآیین بطور مطلق بادراك وتمیزی که مشابه است بادراك وتمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه واوضاع کتب سماویه واحوال انبیا واولیا را . ومی بینند تفاوتهای بسیار در جملهٔ آنها را ومشاهده میکنند فرقه ها واصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب ومعتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیکر را خارج از آن دین میکویند . این یکی آن را بد وآن دیکری این یکی را غیر معتمد می شمارد . وعجب این است که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است ودین ایشان یکی است وکتاب ایشان یکی است *

وهم يتلون الكتاب

ملاحظه بكنيد ازيك توربة وموسى كه اولا خوديهود يهادر تبعيت آيين موسى چها كرده اند وچه قدرها اختلافات درميان آنها واقع كرديده است. پس ازآن عيسى آمده وميكويند كفته است براى محكم كردن امر توربة وموسى آمده ام نه براى تغييراحكام كذشته وتا آسمان هست حكم خدا وكلام خدا زايل نميشود . معذلك همان عيسى پرستان تمامى احكام توربة وتورا تيانرا چنان تغيير ميدهند كه هيچ اثرى از احكام توربة باقى نمانده . كليات اعمال وآداب وعبادات را مانند روزه ها ونمازها ونذرهاوختنه وطلاق وقربانيها وعيدها وغيرآنها را بكلى تغييرداده اند . بحديكه روز آسودكى را كه در ايام هفته در توربة روزسبت قرار داده وچه قدرها تأكيد درآن كرده است بروز يكشنبه مبدل كرده اند . كه اكردرست ملاحظه شود توان كفت كه هيچ جهة اتحادى درميان يهود وتوربة باعيسويان وانجيل باقى نمانده است *

كذشته ازاين ملاحظه ميكنند بهانه جويان در ترك دين سخنان فرقه هاوطوايف اهل اديان را . وازيكطرف مشاهده ميكنند رؤسا وپيشوايان وعلما وكشيشان ومعلمان وروحانيان آنها را ومى بينند اكثر آنهارا كه همه تابعان هواهاى نفسانى ودوست دارند كان جاه ورياستند . وصاحبان كبروحرص ونخوت . بند كان دنيا ومايلان برجمع كردن زخارف دنيا . ومرتكبان براموري كه خودشان مردم را ازآنهامنع ميكنند . وتاركان امورى كه مردم را برآنها مأمور ميدارند *

ناورده بصبح درطلب شامى چند
ننهاده برون زخويشتن كامى چند
دركسوت خاص آمده عامى چند
بدنام كنندهٔ نكونامى چند

اذا فسد العالم فسد العالم

والحاصل ملاحظه میکنند تارکان ادیان بافهام قاصرهٔ خودشان اطوار خوارقی را که ازانبیا واولیا میشنوند . ومی پندارند کهاکثری ازآن خوارق اموری است که خارج ازصورت امکان است وجملهٔ دیگر ازآنها کارهایی است که بحیلتها توان آورد . وچون مقصود وبنیان کار آنها بهانه جویی است بملاحظات مذکوره ومانند آنها از پیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده واز قبول داشتن مطلق دین وآیین اعراض نموده اندو امروزرا آسوده ازمشقات تکالیف وزحمت اعمال وآداب شده اند *

درهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الأمل فسوف یعلمون

پس از آنکه عیسی وموسی وسائر انبیارا تنزلا ازبنی نوع خویش خوانند چگونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند . وایشان را پیشوا ورئیس ومطاع شمارند وخود شان را بنده ومطیع واتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که باوجود کمالاتی که مرد درعالم خود بیند زیربارا طاعت وانقیاد بریك کس ازابنای جنس خودکه پیشتر از اوآمده وسخنی کفته ورفته است برود واورا برخود آمر وحاکم سازد *

وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین

بعضی ازمؤلفین آن کروه چه دراورو پاوچه درجاهای دیکر دراین مطلب وترویج طریقهٔ بی دینی کتابها نوشته ومطابق بامدارك وافهام خود شان سخنها کفته اند . هرکس طالب باشد مراجعت بانها مینماید ومطاعن آنهارا که برکتب آسمانی وخاصان خدای کرده اند میشنود *

ازباکره مولود بوجود آمد ملك برمریم دمید یعنی چه . پسر خدار امشتی یهود بدار کشیده استهزا ها کردند ومعدومش ساختند

چه معنی دارد • این مکر پسر آن خدا نیست که میکویند اقوام بسیاری را بجهة قبول نکردن سخن پیغمبران بطور های بد بعذابهای شدید هلاك میکرد چوب اژدرهاشد چه چیز است • عصارا بسنك خاره زدند وآبها جاری کردید کدام است • از سنك شتر بیرون آمد آتش کلستان شد کارد کلوی پسر ابراهیم را نبرید مردکان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دونیم شد وسنك ریزه تسبیح کفت یاجسد سایه نداشت چه حرفهای بیجااست • وازین کونه مقالات که درمقام سخریه واستهزا میکویند *

﴿ الله یستهزیٔ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون ﴾

باالجمله آن کروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خود شان وردبراهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست ودرفهمیدن زمینهٔ مطلب همینقدر کافی است *

﴿ معیار دویم ﴾

آن کروه را باقسام چند بادلائلی که دارند واعتراضات لایحد ولایعد که برجلهٔ دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم • وازطرف دیکر صاحبان ادیان ومذاهب را بااطوار مختلفه وسخنانی که هرکدام دراثبات حقیت خودمی آورند دیدیم • وآنهارا درانکار بربی دینان وسخنان آنها متفق القول یافتیم • ولی اختلاف عظیم را درمیان آنهانیز ملاحظه نمودیم بطوریکه دوفرقه ازآنهارا پیدانکردیم که همدیکررا تصدیق کنند وقول طرف مقابل را قبول نمایند *

﴿ فهذه والله بلیة عمت ورزیة طمت ﴾

حال مرد میباید که بپایمردی هوش وادراك کشتی خودرا دراین ورطهٔ هلاك وازین طوفان هولناك درشب تاریك ظلمانی بساحل نجات ولیمان حیات رساند *

شب تاریک وبیم موج وگردابی چنین هایل
از یکسوی گروه تارکان دین است باطواری که شنیدی ومیدانی
وازاینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی ومیشناسی ٠
اکنون کاررا با کدام میزان مستقیم ومعیار راستین خواهی سنجید ودین
حقیق وآیین حق را مسلم خواهی آورد وچکونه از زبان طعن
وتعرض طوایف واقوام دیکر رهایی خواهی جست ومیزان تو را چکونه
مصدق خواهند داشت *

معیار سیم

پروتستانها درین میان چه میکویند ٠ آیا حق دارند دراینکه
بعد ازکذشتن یکهزار وسیصد واندسال اززمان عیسی درحالتیکه
امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند وبجز یکی ازآنها درنجات
نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های
دیکر را مردود دانسته آنهارا پروتست نمایند ٠ وترك كنند
آیین جملهٔ آنها را وبرخلاف همهٔ عیسویان سخن کویند بی آنکه
ملکی برآنها نازل شده خدا ویاروح القدسی درآنها حلول کرده
باشد *
ازایشان میتوان پرسید که آیا کروه نجات یافته در فرقه های
عیسویان تاظهور آیین پروتستانی درمیان آنها موجود بودند یانه ٠
اکر بودند شما که آیین تازه وشریعت دیکر آورده اید چه میکویید
وواضحست که دراین صورت شما در بطلان خواهید بود ٠ واکر
تاپانصد سال پیش ازاین همهٔ فرقه های عیسویان درکراهی بودند
پس جملهٔ عیسویان در باطل میباشند بعلت اینکه هیچ قرن وزمانی
خالی ازوجود یك مذهب حق وطایفهٔ حقه نتواند بود *
تفصیل احوال رؤسا ومؤسسان پروتستانی را کاتولیکها وسایر
عیسویان مشروحا نوشته وبطورهای بد بدواین کار واصل اساس

اختراع طریقهٔ مزبوره وحالات سابقه ولاحقهٔ آنهارا مبسوطا کفته اند ومن ذکر آنکونه سخنان را در اینجا شایسته نمی دانم ودوست ندارم که از روی مخاصمه نام کسیرا بزشتی برم و بر صاحب میزان الحق نیز تأسی جویم

مردمان هوشمند بانصاف مبنای کار ومأخذ اقدام آنکونه اشخاص را براحداث شریعت وآیین باندك تأملی خواهند دانست * نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی و پیغمبری در این زمان از پیش نخواهد رفت عیسی وانجیل را عنوان کرده آیین دیکر آوردند و کردند آنچیز را که در زمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *

❊ لوظهر الباطل بصورة واحدة لم یخف علی ذی حجی ❊

عجب است که آن کروه اعتراض آورده اند بر عیسویان خواندن دعاهارا درهنکام تزویج دختران یادر وقت خاك نمودن مردکان ببرهان اینکه درانجیل نصی دراینباب وارد نکردید • وخود شان دراوقات مزبوره آیات غیرمعینه را ازانجیل میخوانند بااینکه دراینخصوص نیز نصی درانجیل ایشان وارد نیست • وملتفت نیستند براینکه کار بی نص واذن صریح کردن چه ازانجیل وچه ازغیرانجیل یك حکم را دارد اکر غلط است هرد و عمل غلط است واکر صحیح است اعتراض برعیسویان نمیتوانند کرد • ومع ذلك کارهای دیکر بسیار درخارج ازمنطوق انجیل نیز دردست دارند که شرح و بسط درآنها دادن نیز زاید است *

اکنون را ازاین سخن بکذریم که مارا کاری بزرکتر درپیش است ودرهمچنان تاریکی که جهان را فراکرفته است راه روشنایی را باید پیدا کنیم • دراین بیابان بی پایان آب را ازسراب شناخته چارهٔ تشنکی خود را یابیم • این وجود آلودهٔ خود را ازتعلق وتدنس برهانیم • بحظائر قدس رسیم • روح قدس الهی را درقوالب جسمانیه ظاهر کنیم • عصای خداشناسی را بدریای حیرانی زنیم • وازجنود فرعون نفس شریر خلاصی جوییم •

ازسنك خارهٔ دل چشمه های حکمت ومعرفت را جاری سازیم ٠ آتش فتنه های کراهی را بخلت خدای کلستان کنیم ٠ بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم ٠ اصنام تقلید وهواپرستیرا بشکنیم ٠ هرمعبودی را بجزازخدای واحد باطل وتباه دانیم ٠ خدا را باشیم تاخدا مارا باشد اورا دوست باشیم تا اومارا دوست دارد *

﴾ من تقرب الی شبراتقربت الیه ذراعا ﴿

﴾ نی نی یحبهم تمام است یحبونه کدام است ﴿

﴾ من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم ﴿

﴾ معیار چهارم ﴿

مقدماتی که درمیزان نخستین در شناختن صانع واوصاف کمالیه وتنزیهات اوکفته شد وفوائد صنع وایجاد که مبین کردید در تصدیق یك شق ازدو مسلك تدین وبی دینی بقول مطلق مارا کافی تواندبود *

راست است ترك مطلق تدین وآسودکی ازکارهای زحتی وفراغت ازمشقات تکالیف واستخلاص از قیودات اعمال ورهایی از تحمل احمال امروز راکاری است بسیار سهل وامریست بس آسان ٠ لکن هرکاه امروز رافردایی باشد ومارا روز جزا وهنکام باز خواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بود وامر بغایت دشوار خواهد شدزیرا که در آروز پشیمانی بکارنیاید وشاخ ندامت بارندهد *

﴾ آه اکرازپی امروز بودفردایی ﴿

اکر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع وادیان وارسال رسل وانزال کتب ومتفرعات این مطلب رابالاطراف درین نامه بیاوریم بطوری که هرصاحب انصافی حقیقت کاررا برأی العین به بیند وتصدیق نماید ٠ مقدمات بسیار وتمهیدات چندی را محتاج خواهد شد ومطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که درهرشعبهٔ سخنی مبسوط باید آورد ٠

علی هذا ازپرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم واز نوع دلیل موعظه برهانی آوردیم *

﴿ موعظهٔ حسنه ﴾

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانهٔ کعبه‌را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء تعرض کرد. که این کار مسلمانان چیست که سنکهای چندیرا بالای هم کذاشته وراههای دور را بامشقتهاطی کرده بدور آن طواف میکنند. درجای دیکر مانند شترهروله مینمایند ومرتکب بکارهای بی ثمر وفائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان کان الامر کما تقولون ولیس کما تقولون فانتم وهم سواء وان کان کما یقولون وهو کما یقولون فقد نجوا وهلکتم *

چون سائل اززنادقه وبی دین بود واعتقاد بروز جزا ووقوع ثواب وعقاب نداشت عالمان چنان فرمودند که. هرکاه کارجنان باشد که‌شما میکویید • یعنی اعمال‌را جزا ومکافاتی نیست • شما واسلامیان مساوی خواهید بود که‌شما بجهةترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد ومسلمانان نیز مثاب ومأجور نخواهند کردید یعنی هرکسی زندکانی خودرابنحوی باخرمیرساند وآخرتی نیز نیست که ثواب وعقابی براعمال نیك وبدوارد آید
فقط هرکاه امر چنان باشدکه آنها • یعنی مسلمانان میکویند که‌دینی هست وتکلیفی هست وروز بازخواست وجزا ومکافاتی هست حقادرآنحال ایشان نجات‌خواهند یافت وشما هلاك خواهید کردید *

﴿ معیار پنجم ﴾

اگردلهای بی دینان‌را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنهادر سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد ۰ وهرگاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود ۰ واینهمه انبیا ورسل واطوار واوضاع ومعجزات وشرایع ونوامیس ساختکی ومجعولی نتواند بود ۰ واینجهان بی جهتی آفریده نتواند شد * آن کروه را بر بی دینی‌واداشت مکرهواهای نفسانی وتسویلات شیطانی ۰ پس زینت دادنفس اماره‌بسوء درنظرهای آنهانعمتهای دنیارا و پسندیده کرد آسودکی عاجل‌را وفراموش ساخت جزا ومکافات آجل را ۰ ودلهای آنهارا باین خانهٔ رنکین بست‌واین اطفال خاك رافریب داد *

﴿ وه چه خوش کفت آن‌حکیم کامکار ﴾
﴿ که تو طفلی خانه پرنقش ونکار ﴾

﴿ در الهی نامه کوید شرح این ﴾
﴿ آن حکیم غیب وفخر العارفین ﴾

کمراه کنند کان درمیان هرملت وکروهی چنان بوده اند که‌دشمنی خودرا درحق آنان پنهان کرده ودر صورت دوستی وهوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی وکمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی‌ورسم دعوت کردن براه مسیحی طریقهٔ حقیقیهٔ عیسویه را ازمیان برداشتند ۰ وبجز اشخاص معدودی درآن طریقه باقی نماندند ۰ وچنان شد که عیسی ووصی پاك اوشمعون کفتند که مسیحان ومعلمان دروغکوی خواهند آمد ودرسخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین درکتب متقدمه کردند ۰ وبیان اینسخن را درموقع خود خواهی شنید *

والحاصل درامر دین بابصیرت وباهوش باش واهل تلبیس وتدلیس ازهر قومی وبهر نوعی را بشناس *

﴿ معیار ششم ﴾

قرار کار را در امر دین بعد از اقرار بوجود صانع وتوصیف و تنزیه او تعالی ودانستن اینکه ما را برای کاری آفرید وناموس وشریعتی جهان را لازم است ۰ چنان یافتیم که درمیان ادیان باید دینی را اختیار کنیم ۰ که درهر حال بی دینی بکار مرد خرد مند نخواهد آمد ۰ وبختیاری وسعادتمندی در دو جهان بجز در تدین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم درمیان ادیان و بسیاری از آنها را درخارج خدا پرستی یافتیم ۰ ودانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام و پرستش مخلوقات نیافرید ۰ وقباحت وشناعت معتقدات شرك والحاد آمیز آنها را دیده نتوانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانهٔ آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم ۰ که ما وامثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم ۰ وهر کونه خطا ونسیان از ما صادر میشود وهیچکونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم ۰ ونا چاریم از اینکه در شناختن صانع ودانستن اوامر ونواهی او ودر یافتن تکالیف ظاهریه وباطنیهٔ خودمان ودر تعیین ناموسی که آن صانع مقدس را مطلوب است ۰ کسانی را پیدا کنیم که جسدا ازنوع بشرند وروحا طاهر ومطهر ۰ اشخاصی باشند که شایستهٔ راهنمایی بسوی صانع باشند هرچه کویند از او کویند وهرچه کنند بامر او کنند ۰ وخدارا بشناسانند امانه بسخن ۰ بکویند خدا عالم است وهم عالم بودن خدارا درخودشان برای ما بنمایند ۰ وبکویند خدا قادر است وقدرت اورا بر ما بنمایند ۰ بکویند خدا حکیم است وحکمت اورا در افعال واقوال خودشان برما آشکار کنند ۰ بکویند خدا غفور است و بر ما بخشایند ۰ وهمچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میگویند نمونهٔ آن را برای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر بر همه چیز درشناسانیدن خویش بر مخلوقات بنحو اکمل صورت گیرد ٠ ونیز از مساوی عیوب واز معاصی وذنوب مبرا ومعرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را درمیان خود وصانع تعالی واسطه قرار دهیم وهرچه گویند ازخدا دانیم ٠ اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت باایشانرا مخالفت باخدای بینیم ٠ ویقین آوریم که امر ایشان امر خدا است ونهی ایشان نهی خدا است ٠ رضای ایشان رضای خدا است وغضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است ودشمنی باایشان دشمنی باخدااست ٠ وهمچنین درتمامی آنچه ازجانب خدای درجهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدایرا نشناسیم *

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای گذشته اشخاصی باین سمات وعلامات آمده اند ٠ وکتبی آورده وآنهار ابالهامات الهیه منسوب داشته اند ٠ وناموس وآیینی گذاشته اند ٠ وازعلم وحلم وحکمت وقدرت خدای ومانند این صفات کمال بیاناتی قولا وفعلا کرده اند ٠ ودانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادگان ازجانب خدابوده اند ووسایط الهیه درمیان جهان هستند *

تدبر کردیم در اطوار آیینها وآنچه از آن وسایط بما رسیده است (سه) ملت را درمیان ملل پیدا کردیم ٠ که اعتنا باآیین آنها وبکتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هرکدامی از آنهارا برضد همدیگر ومخالف آن دوگروه آخر سخن میگویند وآنهارا تابعان ﴿ موسی وعیسی ومحمد ﴾ علیهم السلام یافتیم که شرح حالات واطوار ومعتقدات آن سه طایفه راباید بفهمیم وتکلیف خود را درقبول کردن آیین یکی ازان سه معین نماییم و واسطهٔ میان خود وصانع قدیم راشناخته توسل بوی جوییم *

چون این سه گروه رادر موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میگوید بعد ازموسی مسیح آمدوگفت مرا واسطهٔ خودتان

بخدای دانید · واسلامیان کویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت خودرا بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت واکنون او واهل بیت وجانشینان اورا وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *

چون موسی وکتاب اورا علی الاجمال هر سه کروه قبول کردند ومحل اتفاق برای این سه خصم منازع است اکرچه اسلامیان را درحق کتابی که بانجناب منسوب است سخن هست · ولی بقدریکه تصدیق ازآن کنند متفق علیه ومیزان فصل وحسم نزاع تواند بود · واکر بکلی نیز نزاع آنها را برنداردیك قدری از بنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیت در یکی ازآن سه کروه فی الجمله معلوم کردد تابعد از ان به بینیم بادلائل خارجیه وبراهین دیکر کدام یك ازآنها براثبات مدعا قادر خواهد شد *

﴾ شخص بیکانه ﴿

دراین هنکام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه کانه بود پروتستانی بمیان آمد وکتابی را بیرون آورد وسخن از بطلان اسلام وحقیقت آیین عیسوی را درمیان نهاد · ولی آیین عیسی را درخارج ازجملهٔ آیینهای متدا ولهٔ درمیان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد

اکرچه عیسویان آنطائفه را قبول نداشتند وآنها را ازاهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را از بسیاری دشمن باکی نیست وشمشیر برهان الهی رابتوانایی دردست دارد او را نیز در صف عیسویان نشاند وازراه توسع اورانیز عیسوی نامید · اکرچه در واقع ممکن است هیچکدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن برخلاف یکدیکر کویند وهمدیکررا مردود دانندهمه درراه حقیقی مسیحی نخواهند بود *

آنکاه یکی از آن عیسویان تازه بوده که بابرا دری از ما سخن

از امر دین بمیان آوردند وآغاز بر مصاحبت و گفتگو کردند *
پس ساعتی گوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود ومقدمه بر مقصود ما نیز تواند شد *

﴿ عیسوی پروتستان از مسلم پرسید ﴾

آیا شما عیسی مسیح کلمة الله وروح الله را قبول نکرده اید وقرآن و پیغمبر شما در جاهای بسیار اورا تصدیق وتمجید نکرده است واز آمدن او خبر نداده است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

تو مگر صحبت میزان الموازین را نشنیدی وندانستی که اکنون سخن در تعیین دین حق در میان سه گروه است وچون بوکالت فضولیه از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی ومن ترا قبول کردم باری بطرز محاوره وآداب مناظره سخن بگوی . هنوز دعوای شما باموسائیان حسم وفصل نشده بقرآن و پیغمبر ما وتصدیق وتکذیب از ما تمسك نمیتوانید جست . میدانی که میزان دوخصم منازع محل اتفاق آنها است وما سه گروه اکنون رادر موسی وتوریة اتفاق اجمالی داریم *

﴿ عیسوی ﴾

بسیار خوب از همان توریة وموسی آمدن عیسی واطوار او وابن الله بودن او و دیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم ومحتاج بتصدیق قرآنی هم نیستم *

﴿ مسلم ﴾

آفرین بر تو خیلی ممنون میشوم از شما که ازعهدهٔ این سخن برآیید ولی هرچه میگوئی از روی انصاف بگوی وهر چه می آری از روی انصاف بیار *

﴿ عیسوی ﴾ ١٨٧٠

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یکهزار وهشتصد وهفتاد سال پیش از این باعلامات وآثاری که در کتب

عهد عتیق یعنی توریة وکتابهای دیکر انبیا نشان داده بودند
متولد شد وازاو معجزات بسیار نیز بظهور آمد وجمعی ازسعادتمندان
بانجناب ایمان آوردند واین امر درکمال وضوح است *

﴾ مسلم ﴿

درتوریة ومانند آن چکونه خبرداده اند بطور صریح وآشکاری
علامات وآثار عیسی را نوشته اند ومع ذلك بنی اسرائیل وعلمای
یهود اورا انکار کردند ؟ *

﴾ عیسوی ﴿

آری کتب متقدمه در جاهای بسیار ازعیسی خبرداد باوصف آن
انکارش کردند واذیتها نمودند وبالأخره بدارش کشیدند *

﴾ مسلم ﴿

عجب است که باآنهمه آشکاری کار درعیسی واخبار صریحهٔ صحیحه
ازکتب سماویه وظهور آنکونه معجزات وخوارق عادات اورا انکار
کنند وکذشته از انکاردرصدد آزار او برآیند راستی عقل درتصور
وقوع این امر قدری ایستادکی میکند ! *

﴾ عیسوی ﴿

چراعقل تصدیق نمیکند این کار درنهایت وضوح است وازاینکونه
وقوعات دردنیا بسیار شده است *

﴾ مسلم ﴿

بسیار خوب اکنون بکوبه بینم درکجا خبرعیسی را بطور صریح
وآشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تأویل وتوجیهی
نباشد ؟ *

﴾ عیسوی ﴿

چه میکویی درصورتیکه بنای انکار وعناد شد هرکونه تأویل
وبهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند ولکن عیسی درباب
پنجم یوحنا صریح کفته است که اکرموسی را باور میکردید هرآینه
مرا باور می نمودید زیرا که اودرحق من نوشت *

﴿ مسلم ﴾

تو میکفتی آیات بسیار در توریة وغیر آن بطور آشکاری درحق مسیح وارد است حال ازقول عیسی درانجیلی که بعد از او نوشته اند وحال آن معلوم نشده است دلیل میکویی وماشرط کردیم که بجزازتوریة دلیل نکویی که هم اکنونرا محل اتفاق ماست وهم یهودرا جای حرف باقی نمیماند *

﴿ عیسوی ﴾

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ماتفصیلی دراین باب نوشته شده است ومیتوانید بانجا مراجعت نمایید فقط بنانبود که شما عیسی وانجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

﴿ مسلم ﴾

اکر آیات شما ازتوریة وغیر آن درحق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح درحق پیغمبر آخر الزمان است وهیچ ربطی بعیسی ندارد وتفصیل آنرا ﴿ میزان الموازین ﴾ نوشت اکر بخواهید رجوع بآن کنید ۰ وانیکه میکویی بنابراین نیست که شما عیسی وانجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی وانجیل شما را هرکز نمیتوانیم قبول کرد ومع ذلك اسکات یهود نیز قرض بزرك شماست *

﴿ عیسوی ﴾

بحث ازآیات واخبار کتب عهد عتیق را دراینجا نکنیم ازمیزان الموازین میتوان فهمید که چکونه بیان آنهارا میکند فقط معنی سخن آخری شمارا نفهمیدم که میکویید عیسی وانجیل شمارا قبول نداریم مکر عیسی وانجیل ما وشما یکی نیست ؟ *

﴿ مسلم ﴾

آشکار است که درمیان عیسی وانجیل ما وعیسی وانجیل شما فرق بسیار است واز زمین تا آسمان باهمدیکر تفاوت دارند *

﴿ عیسوی ﴾

این سخن تازه‌گی دارد ماتاحال نفهمیده بودیم که دوعیسی ودوانجیل بدنیا آمده است ! *

﴿ مسلم ﴾

خیلی چیزهاهست که خیلی آدمها نفهمیده اند اگر بخواهم تفصیل این مطلب‌را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد . همینقدر میگویم عیسی‌ما که‌عیسی واقعی وحقیقی است بندهٔ خاضع وخاشع خدا وعبد مخلوق ومرزوق اواست پیغمبری است ازاولی العزم مبعوث شده بربنی اسرائیل تنها . که درزمان معلوم متولد شد ودعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه ازمیان رفت بدلالت انجیل موجود مسیحان ومعلمان دروغگوی پیدا شدندوآیین‌او را تغییردادند وسخنهای‌اورا تحریف نمودندوبشارتهای اورادرحق پیغمبرما پنهان کردند واوصیای حقیقی او بسبب غلبهٔ جهل ونادانی که عالم را فرا گرفته بود پنهان شدند . اکنون اگر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ومنکر او راکافر میدانیم . واگرغیراین است واو پسر خدا ودرذات خدا است وتعین خدا است پس مارا معذور ازایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ماباآن توحیدی که نمونهٔ آنرا درمیزان نخستین ﴿ ازمیزان الموازین ﴾ توانی دید داخل دردائرهٔ شرك والحاد نتوانیم بود . وجدا بودن انجیل مصدق مابا انجیل شماکه بعد ازعیسی نوشتند ونمیدانیم چگونه نوشتند وتحریفات دراصل وترجمه‌ها کردند ازاینقرار که خدمت شماعرض کردم معلوم خواهد شد . دیگر نگویید چرا دوعیسی ودوانجیل میگویید *

میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اگرچه وقت تنك است وراه من دور *

﴿ عیسوی ﴾

این کاربرهمه‌چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم . بگویید به بینیم

چه خواهید کفت *

﴿ مسلم ﴾

شخص بسیار خوش صورت ومستوی الخلقهٔ ایستاده وچند آینه کذاشته ایم که اورا بنمایند بجهة اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه اورا نتوانیم دید . وآینه های مذکوره بیك طور نیستند اولا در بزرکی وکوچکی اختلاف دارندو ثانیا یکی ازآن آینه ها بزرك ومستقیم است وصافی وروشن وبعض دیکر بااینکه بزرك هم باشند کج نماومعوج ورنکین است وبعضی کوچك است وباوصف کوچکی مستقیم هم نیست وازاعضای شخص خارج یك عضورا مینماید لکن باعوجاج یارنك شده یاتاریك یابزرك از اندازهٔ خلقت وبااین حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل رامینمایم وآنطوراست که ماهی نمایم *

حال عیسی نیز بی کم وزیاد چنان است که یکی ازصاحبان مذاهب عیسویه واسلامیان اورا مطابق باواقع ونفس الأمر شناخته اندوباقی دیکر در شناختن وشناسانیدن او درغلط هستند وهرچه میکویند باطل است . پس نمیتوان کفت که عیسی ماو پروتستانها وعیسی کاتولیك ورومها وعیسی ارمنیها ولاتینها وعیسی یعقوبیها ونسطوریان همه یکذات است . بعلت اینکه عیسی درخارج بجزیکی نیست واینها اورا باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

﴿ عیسوی ﴾

دیکر درخصوص عیسی چه میکویید این سخن راقبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت وازآمدن اوخبرداد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

از قبول کردن مااین سخن را بشماچه فایده میرسد . اکنون ما می کوییم همانطوری که شماکفتید موسی درخصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هرکونه نوشته در آن خصوص بیاوری مانیزبدآنکونه وصریحتراز آن را خواهیم آورد . واکر موسی

درحق عیسی نوشت درحق عیسی مانوشت نه درحق عیسی شما *

﴿ عیسوی ﴾

پس چه طور شد که بسیاری ازعیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدا نستند اورا قبول نکردند کاهی جنك با او کردندو کاهی که عاجز ماندند جزیه و باج وفدیه دادند باینکه شنیده ایم که شمامیکویید پیغمبرشما معجزات وخوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

این کارهما نطورشد که شمامیدانید وآنطور شد که میکویید یهودان اخبار صریحهٔ کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند ومعجزات وخارق عادات بی شمار نیز ازاو دیدند مع هذا انکار کردند ودر صدد آزار او برآمدند *

﴿ عیسوی ﴾

پس صحبت ماباشما در یك مجلس تمام نشود برا درانه دراین مطلب کفتکو خواهیم کرد . وخواهش دارم مجلسی دیکر برای تتمهٔ این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتراز ین صحبتها که موجب بصیرت درامر دین است نخواهد بود

﴿ مسلم ﴾

اکر واقعا تعصب وتعندرا ازمیان بردارید و بادل پاك قدم بمیدان محاوره بکذارید و سخنهارا منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شمارا دارم ودراین مجلس که خواهیم کرد بعض سؤالات را از شما توانم آورد *

﴿ معیار هفتم ﴾

﴿ درمجلس دویم عیسوی بمسلم کوید ﴾

شما کفتید که دراین ملاقات بعضی چیزها ازمن سؤال نمایید اکنون بکویید که ازچه مقوله خواهید پرسید تامن بقدریکه توانم درایراد

جواب اقدام کنم *

﴿ مسلم ﴾

درخصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعا چکونه دانسته اید
آیا پیغمبر بود یاخداو پسر خدا است *

﴿ عیسوی ﴾

عیسی را پیغمبر نمی کوییم عیسی خدا است وظهور خدا است وتعین
خدا است وابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت و بنوت
وروح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است درسه صورت *

﴿ مسلم ﴾

درتوریة که میکویید الهامات الهیه است وخبر عیسی درآنجا
موجود است بعضی آیات درآن هست که دلالت برآمدن پیغمبری
بعداز موسی دارد وصاحب میزان الحق شما آنهارا بعیسی تأویل
میکند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید کفت ونسبتهایی را
که درحق او کفیتد سخنانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید
بیان کنید *

﴿ عیسوی ﴾

راست است درتوریة بلکه درانجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت
بر پیغمبری مسیح دارد لکن درانجیل بیان الوهیت وابن الله بودن
اورا آشکارساخته است . همچنانکه باز درمیزان الحق مادر صفحهٔ
یکصد وهفتم این مطلب را مشروحا میکوید *

﴿ مسلم ﴾

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق
نمودی وانکاه ازالوهیت او سخن آوردی پیغمبر خدا نمی شود وخدا پیغمبر
نمیشود درجایی عیسی را پیغمبرفرستاده شده بر بنی اسرائیل تنها میکویید
همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند . وازیکطرف
نجات جهان وجهانیان را از کذشتکان وآیندکان براو مخصوص
میدارید و براو منحصر میکنید ! *

ازیکطرف خدا راواحد وموصوف بصفات کمالیه ومنزه ازهر کونه نقص وتغیرحال میکوید . وازاینطرف اورا ثالث ثلثه می نامید نسبت ابوت را برا وجاری میکنید و پسر از اوتولید میدارید . درجایی انکارنسخ درکتب عتیقه را آورده عیسی وانجیل راتابع ومؤکدتوریة وشریعت واقوال موسی میشمارید . ودرانجیل هم مینویسید که یکحرف از شریعت به بقای زمین وآسمان برداشته نخواهد شد . وازاین سوی یك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید . که بعضی از این متنا قضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد . ونیز شما پروتستانها که تازه تشریف آورده اید زیر همهٔ آداب وقوانین انجیلیان وتوراتیان زده اید وانجیل راعنوان کرده بدلخواه خود تان آیین وآدابی مقرر میدارید . راستی سخنان شمارا سخت پریشان وبسیار سست می بینم . وبکسی از شما را تاکنون برنخوردم که حل این اشکالات واعتراضات را که برشما ها وارداست تواند کرد *

عیسوی

این سخنها خیلی طول وتفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما درخصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه . وکسی را نمیرسد که در این مقام سخنی کوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحهٔ صدوسیز دهم بیان این مطلب را کرد *

مسلم

درصحبت باشما مکرانصاف وبی غرضی راشرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که درمقابل مثل من کسی که بجز حقیقت کویی وحقیقت جویی مقصودی ندارد میکوید باملاحظه وتأمل بکوید بهتراست . بنابرین نیست که هر کس درمخالف توحید وخدا شناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد وبکوید این مطلب منتهی بذات خدا است وهیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کنند وکفتکو

درآن نماید • تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد • مگر وصایای ﴿ سیل ﴾ نام را که از علمای شما است واو قرآن را ترجمه کرده است نخوانده که درآنجا بعیسویان میگوید (اولا) از جانب شما در حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید زیرا که ایشان ازا بلهان واحمقان نیستند *
این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیگوید که اگر مانند آن سخن را در اعتراض براو بیاورند بناچار اسکات وقانع شود • یعنی چون سخن اورا بعینه براو وارد کردی ازایراد جواب درماند *

﴿ عیسوی ﴾

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را در حق من روا میدارید اعتراض شما برعیسویان دراین مطلب چیست وسخن حسابی شما در این مقام کدام است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

شما از اطوار ملل وادیان قدری آگاهی حاصل کرده اید ودین زرتشتی را میدانید والبته کتابهای ایشان را که زند وپازند است دیده اید که آن کتاب را از جانب خدا میدانند وخدا پرستی وتوحید خدا را منحصر بخود شان میکنند ومع ذلك آتش را میپرستند وما وشما آنها رابت پرست گفته ایم • اکنون اگر آنها بشما بگویند که ظهور خدای واحد در حقیقت ناریه سری است از اسرار ذاتیهٔ خدای وکسی را نمیرسد که دراین مقام سخنی گوید زیرا که این امری است مخصوص ومنسوب باسرار ذات خدا وآدمی نتواند که ذات پاك خدا را بفهمد واحاطه وتصرف درآن کند • شما را در جواب زرتشیان چه سخن خواهد بود ؟ *
وهمچنین سخن سایر بت پرستان ودهریه وکسانیکه طبیعت را رب میدانند که جملهٔ آنها را جای ایراد برشما ازاینقوله سخنان هست • پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث وچه در ابوت

و بنوت و جـه در استحسان عیسی در ذات خـدا ومانند اینها مطلبی است مغایر باتوحید ومنافی باتقدیس وتنزیه وکبریای الهی ٠ وهیچ خردمند موحدی مانند این سخنان ناشایست را درحق خدا وخاصان خدا روا نخواهد دید ونخواهد پذیرفت ٠ وهر کتابی را که آنگونه سخنان را بیاورد کلام والهام الهی نتواند دانست *

﴿ عیسوی ﴾

راستی این بحث بسیار باریک است شمـا این بحث را دراین مجلس متروک بدارید اکنون اگر از سخنی دیگر در امور دینیـه مناسب میدانید باهمدیگر صحبت میداریم *

﴿ مسلم ﴾

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را نیز جایز نمیدانم وصحبتی که با انصاف نباشد بجز اضاعهٔ وقت حاصلی ندارد در این مطلب تثلیث برخطا بودن شما آشکار است *

﴿ عیسوی ﴾

نسبت بی انصافی را بما ندهید که ماهرگز این نسبت را دربارهٔ خودمان قبول نمیکنیم ومقصودی بجز بیان حق وفهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب میگویید اما سخن تنها بکار نیاید هرکس این صفت نصفت را ملکه نموده است ودر همـهٔ مواد جاری میدارد مرد تمام است وهمه نجات با او است ٠ بهر حال قدری هم باشمـا صحبت توانم کرد لکن چون وقت نماز است شمـا چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تا خدمت شمـا برسم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ در مجلس سیم مسلم بعیسوی گفت ﴾

شما اعتراض بر اسلامیـان آورده اید بانیکه حضرت محمد علیه السلام اعتراف بگناهکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه از قران نیز استنباط میشود وشخص گناهکار چگونه شفاعت جهان‌را تواند کرد . وچون مسیح گناهکار نیست نجـات جهـان را در او منحصر میدانید *

عیسوی

چنین است ودر ﴿میزان الحق﴾ ما نیز بیان این مطلب شده است وهمین مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشر نا چار مصدر خطا وگناه تواند شد . ونجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

مسلم

دلایل میزان شمـارا دیده وهیچ قوتی در آنهـا پیدانکرده ام زیرا که حال انجیل وتغیرها وتحریفات اورا اصلاً وترجمةً شما هم میدانید وماهم میدانیم وچنان میدانم که ﴿میزان الموازین﴾ مجعول بودن انجیل وتحریفات آنرا بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد . وگذشته ازاین سخن لااقل اکنون را مجهول الحـال خواهد بود . خصوصـا که میزان کار در نزاع دوکس محل اتفاق ایشان است باز از توریة میتوانید دلیـل بیـاورید . علاوه براین از انجیل شمـا دلیل داریم که عیسی نیز اعتراف بگناهکاری میکند . وهمین سخنان متناقض است که دلیل بر مجعولی انجیل تواند شد *

عیسوی

ازکجـای انجیل بر گناهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخـاطرم نمی آید باانیکه مکررا انجیلها ونامه‌ها ورساله‌های آنرا ازاول تاآخر خوانده ام *

مسلم

مسیح همچنـانکه روزه میگرفت نمـاز نیز میکرد چنـانکه در انجیل درمواضع چند نیز آورده اند . درباب سیم لوقا میگوید هنگامیکه مردم غسل تعمید میگرفتند عیسی نیز چون تعمید یافته ونماز کرد آسمان گشاده

شد . ودر آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد وشاکردان را نماز آموخت . وکویا تمامی عیسویان درنماز کذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند . لکن شمارا نمیدانم اکرچه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید ومحدث دانسته اید واکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید . وچون درنزد ما وجملهٔ عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد ونماز همان است که در انجیل است وامر وز شماهم آنرا معتبرمی دانید اکنون به بینیم نمازی که میکرد چکونه است *

کلمةالله عیسی در نماز چنین میکوید . ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تومقدس باد . ملکوت تو نازل باد . ملکوت توچنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد . روزی امروزهٔ مارا درامروز ده . کناهان مارابه بخشای چنانکه ماکناه کنند کان برخود را می بخشاییم . مارا داخل اغوا وکراهی نکن . تاآنکه مارا ازشریر رهایی دهی . چون ملکوت وقدرت وعزت ابدا تراست . آمین *

عیسوی

راست است عیسی در چندجا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبور را خوانده باشد *

مسلم

این است که من درخصوص رعایت شیوهٔ انصاف تأکید دارم شمامیکویید انصاف باماهست لکن اکراز انصاف بپرسیم کوید نیست آنجناب چنانکه درفصل ششم متی نماز را بیان کرد وبتأکیدامر باقامهٔ آن نمودالبته خودعامل برآن بودوحاشا ازعیسی که عالم غیرعامل باشد *

عیسوی

راست است ازجناب مسیحی باقتضای بشریت وحکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهرشده است . روزه کرفت ونماز کرد کرسنه میشد سیرمیکردید میخوابید بیدارمیشد سجده بخدای مینمود ومعجزه می خواستند میکفت بجز علامت یونس بن متی که ذوالنون پیغمبراست

معجزی برمن داده نشد • وگاهی عاجز ودرمانده میکردید همچنانکه یهودان انقدر آزارها درحق او کردند وهمه تحمل کرد وقدرت خود را ظاهر نمود • ومانند این کارها که معین است از او دیده وشنیده شده است • لکن امر آنجناب عجیب وعظیم وجنبهٔ ملکوتیت والهیت او هویدا وغالب است • وفی الواقع کار مسیح سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد • اما کیفیت دعای مذکوررا باور بکن که من نمی دانم وتصدیق وتکذیب آنرا نمیکنم واز روی انصاف این سخن را میگویم *

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید ورفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید • که هم توحید وخدا شناسی را برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان شایستگی نشنیده باشید • وهم نبوت وبیانات اطوار آنرا وهم ربوبیت وپیغمبری عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خودتان آورده اید وهمچنین تفسیر انجیل وسایر کتب کتاب یعنی ﴿بیبل﴾ را وتعیین صحیح وسقیم از آنهارا بیك قاعدهٔ کلیه • وهکذا جملهٔ اطوار دین وحقیقت کار وعلل واسباب این همه اختلافات را • که خدای جهان درروی زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت • ومتناقضات اعمال واقوال انبیا واولیا وسر کلمة الله وسر کلیم الله وسر روح الله وسر ذات الله وهرچه از معقول ومنقول درامر دین وخدای پرستی تصور توان کرد • جملهٔ آنهارا علمای دین مبین اسلام برای شما چنان گویند ومشروح دارند وکشف کنند وشمارا بشرط ایمان وتقوی ازعلم یقین بعین الیقین واز آنجا بحق الیقین رسانند که مسیح وخدای مسیح ازشما خشنود شوند • دلهای شما از تنگی بازرهد • چشم شما بینا گردد • گوش شما شنوا شود • مهر ازدل شما برداشته شود • ومهر ومحبت حقیقیه بر آن بگذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میگویم • بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجز آن نیست کوش بسخنانی
که انس برشنیدن آنها کرفتهٔ نکن بادل پاك تدبرنمای وانصاف بده واکر
شکی واشتباهی داری فهمیدن وتحقیق آنرا بتعند جایز مدار که عناد
وتعصب ازشیطان است وهیچ شکی درامر دین باتعند زایل نکردد *
﴿ میزان الموازین ﴾ را از روی بصیرت مطالعت کن اکر اشتباهی
وارد کردی ازاهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برآی ۰ خود را
برای روزجزا آماده دارو بدان که در آن روز پشیمانی سود ندهد *
باالجمله اکنون از بقیهٔ سؤالات که درمیان داشتیم کفتکو کنیم وکیفیت
اقرار انبیا برکناهکاری خود شانرا بمیزان الموازین محول داریم ۰ شما
یعنی پروتستانها کفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات
نیاورد ودر قرآن نیز نفی ازوقوع معجزات وارد است احادیث هم
معتبر نیست ۰ دراینصورت اکر مثل این سخن را یهودان بشما
کویند ۰ که عیسی معجزات نیاورد وباوجود قول عیسی که بجز
علامت ذوالنون بمن چیزی عطا نشد آنهم اکرچه وقوع ندارد اکر
باشد نیز دلیل بر معجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا
درهمه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند وعیسی بقول شما کشته شد وبعد
ازسه روز ازقبر باسمان رفت ازاینقرار پس درحیات خود هیچ معجزه
ازاو ظاهر نشده است واحادیث شما که عبارت ازانجیلها ونامه ها است
معتبر نیستند ۰ دراینصورت شما در جواب چه میکویید بااینکه درقرآن
آیتی درنفی صدور معجزات پیغمبری نیست وشما ازآیات نفهمیده دلیل می
آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آنرا در جواب میزان الحق
کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میکویید *

﴿ عیسوی ﴾

شما مرا می خواهید بزیر رکاب بکشید ۰ من میخواهم شمارا هدایت براه
نجات کنم وراستکاری وحیات ابدی رابشما نشان دهم ۰ حال شما مرا
باسلام دعوت میکنید ۰ وپس ازهمهٔ تفصیلات سخنان یهود را
که لجاجت وعناد وجحود وبی ادراکی آنها آشکاراست درمقام

اعتراض بر عیسویان می آرید ! *
درقران خودتان نمیخوانید ﴿ لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود ﴾ سخن آنکونه دشمنان متعند را در مقابل کسی که ازروی برادری سخن میکوید میتوان آورد راستی از شما بعید است که ازقول یهودی برما اعتراض بیاورید *

﴿ مسلم ﴾

آفرین برتو یهودی نباشد هرکس میخواهد باشد میدانی که اینکونه جوابها از مرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نکاه کرد نه بکوینده و جواب سخن را باید کفت نه بشیوهٔ جاهلان اعتراض برشخص کوینده درخارج ازمطلب آورد *

﴿ خوب سخن جوی چه جویی زمرد * نیکویی وفربهی ولاغری ﴾
﴿ انظر الی ماقال و لاتنظر الی من قال ﴾

﴿ عیسوی ﴾

مقصودم جواب نکفتن برشما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن راخوش ندارم خودشما هرچه میکویید بیاورید اکر جواب آنراتوانستم خواهم کفت واکرنتوانستم اعتراف میکنم ومدعی این هم نیستم که من همه چیزی رادر دنیا میدانم ومانند این ادعارا امثال ما نتوانند کرد

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب لکن شما کویا باهمهٔ بلندی خیال که در خود میکویید نمیتوانید از تعصب وغضب شخصانه بکذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما از زبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی واین یکی رانیز علاوهٔ برمقاله نمای که آیا شما نمیکویید معجزات پیغمبر شمار ا بجز زوجات واصحاب او کسی دیکر روایت نکرده است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری مکر شمادر مقام انصاف انکار این کار راتوانید کرد مکر ازروی حقیقت غیراین را اعتقاد توانید نمود ؟ *

﴿ مسلم ﴾

کرفتیم که این مطلب چنان است که میکویی فقط از شما میپرسم که اکر یهودان ومخالفان باشما درحق مریم وکفتهای اودر خصوص پسر پاك خود ٠ وهمچنین در بکر بودناو وعصمتی که دراو میدانید ٠ وخبرها وشهادتهای حواریان یاخواص اصحاب او ومانند آنها را درخصوص معجزات عیسی ٠ بشمابکویند که همهٔ اینها که شمامیکویید دروغ است ومخالف باقول صریح عیسی که کفت هیچ علامتی برمن داده نشده است ٠ وتمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیلت دردلهای عوام‌الناس جایکیرنمودند ٠ حتی کاربقتل عیسی کشید و پس از او آن کشته شدن واهانتهای منسوبه براورا اسباب مظلومیت اوقرار داده وانکسار قلوب را وسیله کردند ٠ وانجیلها و نامه ها ورساله‌هاازرأی وخیالات خود شان نوشتند ٠ واز این مقوله سخنان که یهودان وغیرهم راتو اند بودشما رادرجواب ایشان سخن چیست ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

را ستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید ٠ عناد ونفهمی ولجاجت آنها آشکاراست ٠ ومیدانید کسی که بنای کار خود را برتعنـد کذاشت هیچ مطلبی را برا وحالی نتوان کرد ٠ ودر اینجا بمذاق شما دوشعری از شاعر ماهر خسروزاده حکیم ناصر بخوانیم *

﴾ کوردل‌را که مغزتیره بود * هیچ حالی فهیم نتوان کرد ﴿
﴾ دل کمراه‌پاك‌نتوان ساخت * سفهـارا حکیم نتوان کرد ﴿

آنهاهمان کسان هستند که باو جود دانستن اخبار عیسی از توریة و باوصف مشاهدهٔ آنهمه معجزات وخوارق عادات از آنجناب مقدس انکار اوراکر دند وروز بروز برانکار ولجاج خود شان افزودند وبالآخره نیز میدانی که چها کردند *

﴿ مسلم ﴾

بدنمیکویی ولکن پیشترنیزبشما کفتم که مرد خردمند سخنی رانمیکوید

که اکر عینا آن سخن رادررد براو بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد • حال مسلمانان بشما میکویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبرمالجاج وعناد میورزند • وباآنکه در کتب سماویه وبوسایط اوصیای حقیقی وایمان آورندکان راستین عیسی واز راهبان ومقدسین عیسویه فهمیده وشنیده بودند • که آن پیغمبرعظیم الشان خواهدآمد • وباهمهٔ معجزات وکرامات وخوارق عادات اوخاصه مانند قرآن معجزهٔ ثابته وباقیهٔ که هیچ عاقل باانصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد • وبعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای سرآنها بود • ایمان بآن جناب نیاوردند وباهمهٔ نخوت وغروری که داشتند عارجزیه دادن وخواری اعطای فدیه ودیکرحقارتهارا برخود هموار نمودند وتصدیق آن پیغمبررا برخود هموارنکردند • واکنون چکونه میشود که ایشان کذشته ازاهل انصاف آنهازیر بارتکالیف اسلام بروند خصوصا که پروتستانهارا رؤسای آنها برترك اعمال وریاضات جسمانیه معتاد کردند وآنهارا ازاعمال بازداشتند • درجواب این سخنان که برشما وارداست چه خواهید کفت ؟ • اکنون اکرشما انصاف وتدین دارید ومقصودشمامطلب فهمی است • قدری ازاین مجاوبه صرف نظر کنید ودر کتاب ﴿ میزان الموازین ﴾ مطالعت نمایید بعدا اکرلازم شد بازصحبت خواهیم کرد • باهمدیکر ان شاءالله ملاقات میکنیم • شمارابخدا اسپردم •

﴿ معیارنهم ﴾

دلائل حکمتی وبراهین خداشناسی وقواعد توحید خدای واحد واحد وتوصیف ذات پاکش بصفات کمال وتنزیه وجود حق او ازهر کونه تغیروزوال وامتناع تطور واحد بسیط الحقیقة ازجهة ذات درسه طور واستلزام استجسان وتولید وتجزیه

در آن ذات مقدس هر کونه تغیر وحدوث ونقصان را • بابداهت عقل دراك وضرورت مستقیم ادراك • مارا راضی توانند کرد بر اینکه ﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را • بندهٔ مخلوق وعبد مرزوق خدا دانیم • که عبادت خدای را بجای آوردی • نماز میکردی وروزه میداشتی وسجده مینمودی ومناجات وزاری باخدای داشتی • ودرجاهای بسیار میکفتی که اعمال من از من نیست بل ازخدا ییست که مرا مبعوث کرد • بل ابداً نسبت پدری رابخدای نداد که خدارا پدر کفتن هرکز روانبود ﴿ وآنچه ازاین کونه مقولات انجیلیان آورده اند ازسهویاتی است که از تعبیرات دعوت کنندکان بعدازعیسی ناشی شد واز ترجمه هایی است که تغیر دادند واکر انجیل اصل را پید اکنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴾ وباهمهٔ عبودیت وخضوع وخشوع که آنحضرت رابود مظهر ربوبیت خدا وآیینهٔ جلال وجمال الهی بود وایمعنی درجملهٔ خاصان خدای ومقربان احدیت برحسب درجات ایشان جاری وظاهر است *

﴿ العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة ﴾

عیسی روح الله کلمهٔ خدابود وهست ودرنزد خدابود وهست • ولی آن کلمه خدا نبود ونیست ونتواندهم بشود • زیرا که ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد • بل اکر حقیقت کاررابفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل واسم غیراز مسمی است بالبداهة *

﴿ شهادة کل صفة انها غیرالموصوف ﴾

﴿ وشهادة کل موصوف انه غیرالصفة ﴾

تمامی مشتقات ازاسماء وافعال ازفعل صادر وبرآن متفرع است ویاازمصدر که آن نیز فرع است ازفعل • ملاحظه کن ازقواعد صرفیه که حقیقت کار برتو روشن کردد • ازفعل تو که نَصَرَ است یانَصَرَ درهنکام یاری کردن این فعل ازتوصادر کردد وهیچ مدخلیتی بذات وحقیقت تونداردد واین فعل نصرت را لامن شیٔ

هست کردی و بوجود آوردی بعد از آنکه نبود · پس به بین که از آن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق گردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و بر آلت نصرت منصر صادق آمد · وهکذا تمامی افعال واسماء رانسبت بذات فاعل بغیر اینگونه بنود · وخدای آیات علامات شناسایی خویش را درمخلوقات برمخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است ازفروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است ازاوصاف متعدده زید که آن زید ازجهة ذات متبارك ازتنزل درمقام اوصاف است یعنی ازجهة تنزل ذاتی وآن وصف نیست مگر صکریك ظهوری ازظهورات زید من حیث الظهور · واین مطلب را درخود آشکارا توانی دید ·

وفی انفسکم افلا تبصرون

خود را بشناس تا خدای را بشناسی

خدای را ازآنگونه تکلم که درخود بینی تنزیه کن · خدای معرا ازحدود ومنزه ازصفات کم وکیف است · واو را زمان ومکان وجهة ورتبت امکانیه نیست · اثر صفت مؤثر را مانند است *

قل کل یعمل علی شاکلته

کلمهٔ خدا را حدود واعراض نیست · وکیف وکم وسایر حدود را درآن راه نی · وچون درمقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر گردد یعنی بظهور اشراقی یکی ازحروف آن کلمه راعیسی ودیگر راموسی وحرفی را ابراهیم نامند وآن کلمه از یکی بیشتر نیست · وبرحسب ظهورات وتطورات درمقامات ومراتب او را اسماء والقاب پیدا گردد وکثرت حاصل کند · وبجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند · تا آنکه نادانان را دانش آموزند وآن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ابجادیه ازآن نقطه نوشته شد · وآن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع وایجاد الهی ازدوات رحمت کلیه وفیض ابدی خود برداشته ونام آنرا

نقطه علم نهاد . وجهان را بدان نوشت والی الأبد مینویسد *

﴿ العلم نقطة كثرها الجاهلون ﴾

﴿علم﴾ دانستن خدای وشناسایی او ودانستن صنع وآثار ودانستن اسما وصفات او ودانستن اطوار خلق ومخلوقات او همان ﴿نقطه﴾ است . که جهل جاهلان واقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد . واز آن نقطه درسلسله های طولیه وعرضیه کتابها نوشته شد وکلمه های بسیار پیدا کردید *

خدای توانا در ابتدای آفرینش بجز یك کلمه بیشتر چیزی نیافرید . وآن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیهٔ آن کلمه بیانش فرمودند و بلفظی که فرمودند بیان کنیم *

ان الله خلق اسما بالحروف غير مصوت وباللفظ غير منطق . وبالشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ . وبالبصر غير محسوس برئ عن الامكنة والحدود مبعد عن الأقطار محجوب عنه حس كل متوهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا . که آن اسم باحروف مصوت وقبول صوت کننده نیست . و بلفظ بنطق نیاید . وبشخص مجسد نیست . وبتشبیه موصوف نکردیده . و برنکی مصبوع و رنکین نشده است . باچشم محسوس نیست. ازمکانها وحدها بری است . ودور از جمله اقطار . حس هرصاحب توهمی از اودر حجاب است *

اینکه کفیتم درابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است . همچنانکه انتها بی پایان است ودر حکمت مبرهن است که ﴿ مالا آخرله لااوله ﴾ آنچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست وفیض الهی را آغاز و پایان تصور نتوان کرد . وبالجمله اکر بخواهیم ازکلمهٔ خدای بی پایان وازکلمات تکوینیهٔ اوتعالی که حروف طولیهٔ آن کلمهٔ ازلیه وآینیه های نماینده جمال الهی هستند در انیجا سخن کوییم از مطلب بازمانیم با اینکه مارا کیت

سخنکوبی در این میدان لنك است وزبان بیان کنك *

﴾ قل لو كان البحر مداد الكلمات ربی ﴿

﴾ انفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربی ﴿

در اول انجیل یوحنا میکوید ﴾ بود در ابتدا كلمهٔ وآن كلمه درنزد خدا بود وآن كلمه خدا بود ﴿ عبارتیست که آنرا تحریف کنندکان از انجیلیان تغییر دادند ٠ واین تغییررا دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه را بمتکلم کفتیم ٠ وتصور نمیتوان چیزی را که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد وهم عین خدا باشد وهم غیر خدا باشد ٠ وچنان میدانیم که عبارت آن كلمه خدا بود باضافه است یعنی در اصل انجیل ٠ وواضح است که آن كلمهٔ خدا بود ٠ ویوحنا برای تاکید بعد از ان کفت واین یعنی كلمهٔ خدا در نزد خدا بود ٠ ولفظ بود نیز در انجا بمعنی هست است زیرا که آن كلمه همواره در نزد خدا بود وهست وخواهد بود ٠ ونزد خدا که کفته شد نزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست ٠ وآن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین کفته شد این است که یوحنا میکوید ﴾ هر چیزی از آن کلمه آفریده شد وهیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد وحیات در آن کلمه بود ﴿ زیرا که آن كلمهٔ خدای حی وقیوم بود ومظهر حیات وقیومیت الهیه بود ﴾ وحیات نور انسان بود ﴿ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

﴾ اول ماخلق الله نور نبیك یاجابر ﴿

﴾ نور نیز در ظلمت درخشان شد وظلمت نوررا ادراك نکرد ﴿ یعنی استکبار آورد وانکار نمود وربوبیت ومظهریت ووساطت اورا نپذیرفت وموجب سریان کدورتها وشرارتها ونادانیها در مراتب امکانیه همین استکبار ظلمت کردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت وحکمت خدای آفریده شد وصاحب دولت وسلطنت بزرکی کردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیار در مخلوقات خود وبرای بپداداشتن نور خود آنکونه

سلطنت راباو عطا فرمود ۰ واین مطلب مفصلی است که در بیانات علمای اسلام ازاهل حکمت وتوحید بیان کرده شده است ۰ واکر اصل انجیل دردست بودی یاهمین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لا أقل بی تحریف حاضر بودی وعیسویان بطور انصاف وبی غرضی آرامی خواندندی ۰ واضح وآشکار میشد که چه کونه تحریف کرده اند اصل وترجمهٔ آنرا ۰ بااینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمهٔ ازعبرانی تواند بود ۰ وآن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل کردید بزبان عبرانی است ۰ که هیچ پیغمبری مبعوث نکردید مکر بلسان قوم خود وعیسی رالسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را ازراه مجاز انجیل کفته شود *

یوحنادر انجیل خود از اصل انجیل تبرکا پنج آیت رابطوریکه ترجمهٔ آنهارا آوردیم ذکر کرد بعد ازآن رابه بیان ازحالات مسیح میپردازد ۰ وبرای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است ۰ انجیل کتابی است آسمانی ومطالب اوهمه حکمتهای الهیه است وبیانات توحید واسرار خلقت وپند واندرز ونصیحت وشریعت وامثال وعبر ومانند آنها ۰ نه اینکه روزنامهٔ احوال جسمانی از پیغمبری یامکالمات وافعال وحرکات از کسی که کتاب مذکور برای اودر حیوة وی نازل کردید وخود معلم آن کتاب بودی وآن کتاب مخاطبات خدا است باپیغمبر خود نه روایات وصی آن پیغمبر ازاطوار واحوال آن پیغمبر حال آنکه جملهٔ انجیلهای موجودة ازاین قرار است که کفته شد ۰ ودرنزد شخص هوشمند نیز این مطلب آشکار است ۰ نهایت کار این است که درمیان بیانات احوال واطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان جای رفت وبرمردم چنان کفت یاچنان کرد وواضح است که از سخنانی که مسیح میکفت یك لختی از انجیل بوده است ولی سخن در این است که آیات انها نیز در حالت اصلیه باقی مانده اند یانه *

پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه • که اکثریا احوال مترجین وروات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که درصورت صحت ترجمه های حاضره غیرموثق بوده اند *

معیار دهم

اگرچه تحریف یافتن توریة وانجیل اصلاً وترجمةً مطلبی است که شخص دانشمند باانصاف اقدام بر انکار آن نمی کند ودر نزد اسلامیان نیز ازضروریات است • ولی چون صاحب میزان الحق این مطلبرا عنوان کرده وبزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف وتغییر راه نیافته • وپس از آن تمامی سخنان خود را براین اساس متفرع کرده است • بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار وچه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *

گذشته ازاینکه دراثبات اسناد کتب عهد عتیق وجدید عیسویان را سخن معتبر ومقبولی نیست واختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثرآن کتابها • ملل وطوایف یهود ونصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه قبول نموده اند فرقهٔ دیگر آن راغیر معتبر دانسته اند * وبعض دیگر بعکس آنها گفته اند • ونیز درحق مؤلفین وجمع کنند گان کتب عهد عتیق وجدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست واکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم ومرعوام را فائدهٔ از آن ملحوظ نیست • وهرگاه تنها امر ترجمه وغرضهایی را که درامر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلاها بسر کتب وصحف آسمانی آورده اند • وکسانیکه ازکار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کماهو بیان کند وبناچار تغییر خواهد پذیرفت *

حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد ومتقدمین حکما از ایشان اخذ وتلقی کردندوچون متفرد شدند دراخذ کردن چنانکه مشائین و رواقین را اتفاق افتاد ﴿ یعنی در فهمیدن معانی حقیقیهٔ حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ﴾ بسی چیزها از فهم خود شان درك نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود • خصوصاً متأخرین از حکما که بعلت مذکوره وبجهة اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند وبساشد که هرلفظی را جداکانه ترجمه کردند وخطا نمودند زیرا که معنی دربعض الفاظ از مجموع حاصل شد • چنانکه اکر لفظ ﴿ قسم بخور ﴾ را بخواهی ترجمه کنی وبکویی قسم بمعنی یمین است وبخور بمعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود وتو کفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی بعربی باین حال افتاد

به بینید حال توریة را درخصوص تاریخ خلقت که درمیان ترجمه ها چه قدراختلافات پیداکردیده باآنکه عدد سال آنقدرها جای غلط واشتباه نیست وبااینکه این مطلب کاردین ومذهب نبود وغرضی برای تحریف درآن متصور نخواهد شد مکر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول ومحرف بودن کتب مذکوره بدانیم *

درنسخه های عبرانی ویونانی وسریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلا نموده آید *

یهودان از خلقت آدم تاظهور اسلام را ﴿ ٤٣٨٢ ﴾ سال کفتند *

جمعی از کاتولیك ﴿ ٤٦٣٦ ﴾ سال کفتند *
کروه رومیان ﴿ ٦١٣١ ﴾سال کفتند *

ودر نزد بعضی ﴿ ٦٢١٦ ﴾ سال معین کردیده وغیر اینها نیز اقوال در اینباب بسیار است *

از مشاهیر مورخین انکلیس ﴿ چنبرس ﴾ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سنه ١٢٨٥ﻫ.=١٨٦٨م. احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کرد نوشته است . که چون بعضی از ملتهـا که توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند ودر ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت خلقت آدم را تا زمان ولادت عیسی از روی این توریة که در دست است تعیین نمی توان کرد واطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

ودر بعضی از کتب تواریخ وغیره چنـان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح در نسخهٔ عبرانی ﴿ ١٦٥٦ ﴾ سـال معین میشود *

درنسخهٔ یونانیان ﴿ ٢٢٦٢ ﴾ سـال است *

ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ١٣٠٧ ﴾ سـال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنـان است *

که در نسخهٔ عبرانی ﴿ ٠٢٩٢ ﴾ سال است *

ودر نسخـهٔ یونانی ﴿ ١٠٧٢ ﴾ سال است *

ودرنسخهٔ سامریان ﴿ ٠٩٤٢ ﴾ سال است *

والحـاصل اکر بخواهیم از اینکونه اختلافهـا ودیکر دلائل وقوع تحریف را در کتب مزبوره یکان یکان بیـاوریم کتاب بزرکی باید بنویسـیم ومرد خردمنـد هوشیـار را حاجتی بر تفصـیل وتطویل مانیست *

در مأخذ جمع وتألیف کتب عهد قدیم کذشته از اینکه اختلافات بسیار در میان طوایف اهل کتاب وتاریخ نویسان هست ﴿ جانملنر ﴾ نام که از علمای کاتولیك است در کتاب خود که درسنهٔ ﴿ ١٨٤٢ ﴾[1]

(١) ١٨٤٢ م. [١٢٥٨ هـ.]

طبع شده است مینویسد که نسخه های تورية وسایر نسخه های کتب عهد عتیق دردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدازان هرچند بتوسط عزرا روایات صحیحهٔ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثهٔ انتیوکس پایمال کردید ۰ این مطلب را یکی از علمای اسلام برمن بیان کردو کتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه های انجیل سخنی بیاوریم تامیزان پروتستانی را بفهمی و بدانی که برخلاف اعتقاد فرقه های اهل کتاب واهل علم ومفسرین آنها ادعا کرده است که همهٔ کتابهای عتیقه وجدیده صحیح است و بهیچ وجهی محرف نکردیده است ومقصودش از این سخن آشکاراست ۰ وکرنه خوداختلافات وسخنانی راکه محققان مفسرین وعلمای عیسویه در وقوع هرکونه فساد در کتب مذکوره کفته اند بهترازمن وشما میداند *

﴿ هورن ﴾ نام مفسر انجیل چندآیات ازانجیل وکتب تورية رامحرف میداند چنانکه درجلد دویم ازتفسیر خود نوشته است ۰ ودرانجا فقط یکفقره را برای نمونه بیاوریم تاجواب میزان پروتستانی راکه میکوید تحریف راجهتی نبود که اقدام برآن کنند معلوم کنی *

درفصل یازدهم انجیل منسوب بمتی منویسد که عیسی شروع بکفتار درحق یحیی کرد ومیرساند سخن را بدآنجا که کفت ۰ یحیی ازپیغمبری نیز بزرکتراست زیرا که اوهمان است که درحق او نوشته شده است ﴿ یعنی درکتاب ملاخیا ﴾ که ﴿ اینک من رسول خود را درپیش رو توخواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کند ﴾ حقا بشمامیکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتراز یحیی تعمید کننده ظاهر نکردید امادر ملکوت آسمانها کوچکترین ایشان ازاو بزرکترند تاانکه کوید اکراورا قبول کنیدآن همان ایلیا است که خواهد آمد *

درنسخهٔ عبرانی این کلماتی که عیسی ازکتاب ملاخیا نقل کرده است واثبات اخبار اورا کرده است چنان است که ﴿ اینک من رسول خودرا میفرستم تاراه مرا راست کند ﴾

* هورن * مذکور درا ینجامینویسد که درنسخهٔ قدیمه کاهی تحریف اتفاق افتاده است
هوشیار باش وبفهم که علت این تحریف چیست که چون درتوریة اخبار یحیی وارد بود ومسیح تصدیق یحیی را کرد واورا تمجید نمود بطوری که اکر لفظ راتأویل نکنیم رتبت یحیی ازمسیح بالاتر خواهد بود زیرا که کفت درمیان زادکان اززنان ازاو بزرکتر کسی ظاهر نشد وعیسی نیزدر جزو زاد کانست و ازآنطرف میخواهند عیسی را بخدایی منسوب دارند ۰ این است که عبارت توریة را محرفا بعیسی نسبت میدهند وچنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خدا است آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتراست تمهید مقدمهٔ عیسی است ۰ اکرچه این مطلب را اکر تغییر نمی دادند ومی نوشتند که یحیی کفت عیسی ازمن بزرکتراست وپیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن د روضع تحریف و درعلل واسباب آن است *
عبارت مذکوره را که درکتاب ملاخیااست ودرانجیل متی ازقول عیسی باستشهادآورددربعضی ازنسخه‌های قدیمهٔ عبرانیه بنحوی است که کفته شد یعنی لفظ * در پیشرو تو * نیست ودرترجمهٔ دیکراز توریة وکتب عهد عتیق وجدید که ازجانب جمعیت انکلیزی درسنهٔ[1] * ۱۸۲۷ * در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب *۳* ملاخیا که درصفحهٔ * ۹۸۳ * است چنین آورده است *
* اینك من رسول خودرا خواهم فرستاد اودرحضورمن راه را راست کند *
این ترجمه نیز مخالف باعبارت آن انجیل است که باکتاب مذکور دریکجا ترجمه وطبع کرده اند *
پس تفاوت آشکار متی باکتاب مذکور حال انجیل را برما بیان تواند کرد که چکونه تحریف میدهند وعبارت مغایر با اصل آن رابعیسی منسوب میدارند *

(۱) ۱۸۲۷م . [۱۲۴۳هـ.]

واضح است بعداز آنکه عیسی میکوید درمیان زادکان اززنان بزرکتراز یحیی کسی ظاهر نشد وخود از او تعمید میکیرد ومیخواهند اورا خدا و پسر خدا کویند تحریف ندهند چه کنند *

این است که درجاهای دیکر ازانجیلها بیحیی نسبت میدهند که درحق عیسی کفت بعد ازمن خواهد آمد آنکسی که پیش ازمن آفریده شد ولکن درانکه جملهٔ این سخنها را دستکاری کرده‌اند حرفی نیست * اکر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی درحق بشارت ازپیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است ونمیتوانند بعیسی تأویل کنند زیراکه بقول آنها عیسی آفریده نشده‌است بل آفریننده است واکر بشریت اورا کویند آنهم که قطع نظر ازملکوتی او جسمی بوداز اغذیه وازعناصر چهارکانه که طفل بود وباغذیه بزرك شد وباعتقاد مسیحیان مصلوب ومقتول کردید وبقوت وتبعیت ملکوتی آن جسم پاك از قبر برخواسته وبنزد خدا رفت ۰ که تفصیل این مطلب رادرضمن بشارات ازانجیل خواهیم آورد *

والحاصل از همین یکفقره که جزئی تحریفی است ازتحریفات آنها حقیقت حال برتو روشن خواهد شد *

ولی این نکته راهم داشته باش که عیسی ازآمدن ایلیا خبر داد ۰ وچنان کفت که اکر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد ۰ وچون درترجمهٔ این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم درمعنی آن کفت که کارهای او ازایلیایی است که خواهد آمد ۰ واینکونه حلیات را درجای دیکر بیان خواهیم کرد *

چون آخر میزان دویم این نامه است بسخن از ﴿ ایلیا ﴾ درخاتمهٔ کلام مشام ادراك برادران روحانی راعطرناك کنم *

﴿ لیکون ختامه مسکا وفی ذلك فلیتنافس المتنافسون ﴾

درمیزان چهارم ازانجیل یوحنا نیز استنباط خواهیم کرد که در زمان عیسی علیه السلام بنی اسرائیل منتظر برسه کس بودند که عیسی بودی

وا یلیا و پیغمبری عظیم الشـان که معلوم ومعهود درمیان خود شان بوده است واز این عبارت که عیسی کفت ﴿ یحیی همان ایلیا است که خواهد آمدا کر بفهمید ﴾ معلوم است که اوفی الحقیقة ایلیـا نبود اکرچه من حیث المظهریة ایلیا بود ∘ چنانکه درمثالهای توحید آوردیم وازدلائل دیکر نیز مبرهن است که ایلیـا بی بوده است که عیسی بشارت براومیداد و بنی اسرائیل منتظر او بودند *

درانجیل آورده اند که عیسی علیه السلام راوقتی که بدار کشیدند بقدر سه سـاعت روی زمین تاریك شـدودر آخرین هنـکام عیسی باآواز بلند ندا کرد که ﴿ الیـا الیـا لما صبحتانی ﴾ که این سخن بزبان عبرانی است ودرمتی چنین ترجمه کرد که ﴿ اللهم اللهم چرامرا ترك نمودی ﴾ کسانی که درآنجا ایستاده بودند چون این سخن راشنیدند بعضی کـفتند این ایلیا را ندا میکند ∘ تا آنکه میکوید دیکران کفتند باشد تابه بینیم آیا ایلیـا برای استخلاص اومی آید ∘ وعیسی باردیکرندا کـرده روح را تسـلیم نمود *

ازاین سخن بنی اسرائیل نیزپیدا است که ایلیای علی الشان در میـان ایشـان معروف بوده است که درماندکان را اغاثت میکردی و یاری مینمودی واین همان ایلیـا است که فرمود *

﴿ کنت مع الانبیاء سراومع محمد جهرا ﴾

دراین میزان برصاحبان بصیرت وادراك رجحان اختیار کردن دینی ازمیـان ادیان ثلثه وکتب سه کانه وچکونکی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفهٔ یهودان وعیسویان است فی الجمله آشکار کردید وتمام بیان درطی سه میزان دیکر کفته آید *

اکرمنصفـانه بهبینیم مؤلف میزان پروتستـانی سخنـان خـود را بمغالطات آورده ومن بالطبع ازسخن کفتن بامرد غیرمنصف سخت رنجانم که هیچ چیزی درطبع انسانی چنـان مؤثر نتـواندبود که بداند کسی حقیت مطـلبرا میـداند ومع ذلك درهنکام مخـاصمه میخـواهد بغلط اندازی سخن کـوید ∘ فرضـامیداند کـه در میـان

طوایف یهود ونصاری ودرمیان افراد علما ومفسرین در خصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق درحق انجیل چه قدرها اختلافات هست ومیداند که کلا او بعضاً از آنها راجمعی از خود اهل کتاب غیر معتبر دانسته اند وکتابها نوشته اند ٠ ومع هذا مینویسد که توریة وانجیل هرکز تغییر نیافته است وسهل است اکر کسی بکوید اخبار عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط کفته است *

عجب است از مؤلف مذکور که در صفحهٔ ﴿ ٤٥ ﴾ کتابش بعد از ذکر آنکونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه برغیر آنها تواند بود استدلال میکند برعدم تحریف توریة بابنکه ﴿ دیکر آنکه خدا بیهودان تأکیدا امر وحکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافت وکم نمایند چنانکه در آیهٔ سی ودویم ازفصل دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان بمرتبهٔ متوجه نکاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات وحروفات هریك از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادا یك کلمه وحرفی افراط وتفریط کردد ﴾ *

کاش که مؤلف حاضر بودی واین سخن را بمشافهت بمیان آوردی ومن یکان یکان اختلافات وزیادتها ونقصانهای نسخه های کتب عهدعتیق‌را برای اومی شمردم ٠ وسخن خودرا که درحق مغالطهٔ او کفتم بروی مبرهن میداشتم ٠ چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای درخصوص تاریخ وغیره آوردم ٠ وآنهمه تنها وتنها برای اثبات مطلب یقینا کافی است *

ازخدای درخواست می کنم که مرا وجملهٔ حق‌جویان را از صفات بی انصافی وحق نشناسی نکاهداری فرماید نمیدانم تأکید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود ویادر ایمان آوردن بمسیح که موسی بانها وعده وبشارت اورا داد ٠ وعجب است که آن کروه توریة را حرف بحرف وکلمه بکلمه حفظ کردند ومخالفت امر خدا وکلیم را نمودند ٠ ولی مانندعیسی کلمةالله

ناطقه را انکار آوردند وتمرد از امر الهی جستند *
راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة ومانند آن پیدا کرده‌اند که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت ومراقبت در حفظ وعدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت امر خدا را کرده باشند *

از دیوان مولانا خالد بغدادی «قدّس الله سرّه العزیز»[1]

اَی پَناهِ عاصیانْ سُویَتْ پناهْ آوَرْده اَمْ
کَرْده اَمْ بیحدْ خَطاوُ التجا آوَرْده ام

بُوده اَم سَرْگشْتهٔ تیهِ ضَلالتْ سالَها
این زمانْ رُو سُویِ خُورْشیدِ هُدا آوَرْده ام

هَسْتِ مارا دَرْجهانْ جانی وَ اَیْ جانِ جِهانْ
وَانْهَمْ اَزْتُو چونْ تُوانْ گفْتن فِدا آوَرده ام

تُو طبیب عالَمی و مَنْ دَرْدِ مَنْدِ دِلْفِکار
رُو بَدَرْگاهَت باُمّیدِ دَوا آوَرده ام

زادِ رَهْ بُرْدَنْ بَدَرْگاهِ کریمانْ ناسَزاسْتْ
شادَمْ اَرُو بَرْ دَرَتْ بی زادِ راهْ آورده ام

کُوهْ بَرْدُوشْ از گناه و رُخْ زَخَجْلتْ هَمْچُو کاهْ
دارم اُمیدِ زوالِ کوهُ وکاهْ آوَرْدَه ام

شُسْتَنَشْ را یَكْ نَمْ اَز دَرْیایِ لُطْفَتْ بَسْ بُوَدْ
گَرْچه دِیوانی چُوُ روی خودْ سِیاهْ آورده ام

گر بخاكِ درگهت سایَمْ جبینْ اَیْ جانِ پاك
آنچه خِضْرْ از آبِ حیوان یافت مَنْ یابَمْ زِخاكْ

---

(١) مولانا خالد بغدادی در سنهٔ ١٢٤٢ هـ. [١٨٢٦ م.] وفات یافت.

﴿ بسمه مالك الملك والملكوت ﴾

﴿ ميزان سيمين از ميزان الموازين ﴾

اين ميزان براى سنجيدن سخنان ميزان پروتستانى است كه در خصوص انكار تحريفات در كتب آسمانى آنها وعدم وقوع نسخ وتغيير احكام در شرايع انبياء عظام عليهم السلام ومانند آن آورده اند *
* واين ميزان نيز مشتمل برده معيار است *

﴿ معيار نخستين ﴾

سخنان مؤلف را درخصوص اثبات صحت تورية وانجيل موجود ومانند آنها وعدم وقوع تحريف ونسخ در آنها را در كتاب ميزان الحق او از صفحهٔ چهار دهم تاصفحهٔ پنجاه ودويم توانيم ديد واز متن عبارات او پايهٔ سخنان اورا توانيم فهميد *
درآنجا آياتى چند از قرآن برصحت تورية وانجيل آورد كه هيچ صاحب ادراكى درمقام استدلال باخصمى خودرا راضى نتواند كرد براينكه آنكونه دليلى را كه هركز كواه برمدعاى اونيست در كتابى بياورد كه آن كتاب بدست هوشيار ترين ملتها درامر دين خواهد رسيد *
براى يادآورى برادران لفظ آيات قرآن مجيد را ﴾ كه مؤلف در اثبات صحت كتب سماويهٔ موجوده آورد وبعضى از آيا ترا نيز تماماً درج نكرد ﴾ دراينجا ذكر كنيم وحكم دلالت آنها ر برمطلب صاحب كتاب حوالت بااهل ادراك وانصاف داريم *

﴿ آیت نخستین از سورة الشوری ﴾

وماتفرقوا الامن بعدماجاءهم العلم بغیابینهم ولولا کلمة سبقت من ربك الی اجل مسمی لقضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شك منه مریب * فلذلك فادع واستقم کما امرت ولاتتبع اهواهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لاحجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر *

﴿ آیت دویمین ازسورهٔ عنکبوت ﴾

ولاتجادلوا اهل الکتاب الابالتی هی احسن الاالذین ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون *

﴿ آیت سیمین ازسورهٔ مائده ﴾

الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مرمؤلف را ازآیات مزبوره بر مطلب خود چنان است ۰ که مقصود از اهل کتاب درقرآن مجید یهود ونصاری است کتابهایی که برآنها نازل گردید بشهادت قرآن بجز توریة وانجیل نیست که میفرماید﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة وانجیل که در نزد یهودان وعیسویان است کلام خدا ووحی الهی است وتحریف و تغییر نیز در آنها واقع نشده است ۰ وچون دراین انجیل جملهٔ سخنان ومعتقدات ماموافق تفاسیر وتأویلات ماموجوداست لهذا انجیلیان در راه صواب هستند ۰ وآنچه اسلامیان ازروی بهتان وافترادر محرف بودن یاالعیاذ بالله در مجعولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است ودعوایی است که دلیلی برآن ندارند *

سخنی است رنگین واستدلالی است شیرین ۰ هرگاه عیسویان رانیز بدینگونه براهین پرو تستو کرده اند در محکمهٔ عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود . تازوداست آیین پروتستانی را بپذیرند
که فردا درآن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد بازخواست
نشوند ودرمیان ملتها رسوا نکردند . آفرین برادراك شما
آفرین بر سخندانی شما والحاصل کویا مؤلف رادر مورد
سخنکویی اشتباه شده است *
میتوان کفت که دورنیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است
وعدم دلالت آیات قرآنی را برمطلب خود بخوبی میدانسته است لکن
چون هدایت مسلمانان بیچارهٔ کمراه بصراط مستقیم پروتستانی
امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی
شوند وعلی التدریج اسباب یکی بودن که درجهان فراهم آیداین است
که استدلالی ازقرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه برمطلب
داشته باشدوخواه نداشته باشد . همینقدر عوام آنها بشنوند
که قرآن نیزتوریة وانجیل راتصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای
اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواندآمد *
ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه ازخدا است
والهام خدا است وکلام خدا است چه مدخلیت وکدام مناسبت رابتو
وانجیل محرف تو وانجیل مغیر تو تواند داشت . اکرازقرآن
میخوانی چرا آیات تحریف رانمی بینی ﴿انزل التوریة والانجیل من قبل
هدی للناس﴾ پیش ازاین توریة وانجیل برای هدایت مردم نازل
کرد بدلکن کدامین انجیل وتوریة است که بدانکونه نزول آن را
بتوانیم شناخت *

﴿ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض ﴾

انصاف ازتو میخواهم که آیا مرد آکاه باادراك تواند کفت که این توریة
وانجیل حاضر کلام خدا ووحی خدا است . اکر انصاف دهی
وازعیسی وخدای عیسی شرم آوری خواهی کفت نی *
مکرخود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد ودردست قشون
بخت نصر پایمال شد بعد ازان عزرا بعضی از آنها را وروایت نقل

خود را روایت کرد آنها نیز در حادثهٔ انتوکس تباه شد • مکر مأخذ انجیلهای چهارگانه و یابلاهایی را که مترجمین واهل تأویل بسر آنها آوردند نمیدانید • مکر تصحیحات متعددهٔ آنها را ندانستید *

مکر معنی وحی والهام الهی را در نیافتهٔ • انجیل که بعیسی نازل شد عبرانی است وآنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت که ﴿ انکلیون ﴾ رامعنی چنان است ومقصود تعلیم جاهلان است و بشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریهٔ حاضر نیز اخبار اوموجود است • این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال وکارهای اواست تازمانی که باعتقاد شما مصلوب کردید *

مکر نمیدانید که روایات صحیحهٔ حواریان در اناجیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام والهام خاص خدای • مکر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی وآنچه از ایشان باتصال سند بدست ما رسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شدهٔ برعیسی چنانکه این سخن درحق اصحاب وایمان آورندکان بر پیغمبر ما نیز جاریست • مکر نمیدانید که انجیل متی را او خود بعبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد واز آن انجیل اکنون خبری درمیان نیست وصاحب ترجمهٔ یونانی آنرا تا کنون معلوم نکرده اند که کیست وحال اوچیست ! *

مکر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح در دست ندارید و چه قدر اختلافات در روایت اصل آنها ودر تعیین ترجمان واختلاف اهل ترجمه های آنها درمیان فرقه ها وطوایف عیسویها هست *

از احوال واقوال فرقه های عیسویه واختلافات آنها درخصوص حواریان ومؤلفان اناجیل وسخنان ایشان در وقوع تحریفات وظهور اختلاف عبارات در توریهٔ وانجیل که از سی هزارتا یکصد وپنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها وترجمه های آنها اعتقاد کرده اند مکر آکاه نیستی ؟ *

فرقهٔ ابیون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند
مکر نشنیدهٔ که اورا نسبت بارتداد دادند وهمان انجیل متی رامعتبر
دانستند واز کتب عهد عتیق تنها توریة رامسلم داشتند وهمان متی را
نیز بغیر انجیلی که در دست شما است روایت کردند که کذشته از اختلافات
دیکر باب اول ودویم انجیل شما در نسخهٔ آنها موجود نیست *
مکر از فرقهٔ مارسیون که در نزد عیسویان از فرقه های مبتدعه معدود
شدند وآنها نیز جملهٔ فرقه های دیکر را در باطل دانستند آکاهی
نداری که بجز انجیل لوقا وده رساله از پولوس را که صحیح انکاشتند
وجملهٔ کتب عهد عتیق وجدیدرا انکار کرده محرف دانستند ومع هذا
انجیل لوقای آنها با انجیل لوقای شما مغایر است . مکر از تعداد انجیلها
که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمهٔ عیسویه شمرده بودند واکثر آنها
اکنون متروك است آکاه نیستی *
والحاصل اکر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های کونا کون را که همه
مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل در این نامه بیاوریم سخن
بدرازی کشد. وهرکس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی از جملهٔ
فساد وتباهی درحال کتب ورسائل موجوده در دست یهود
ونصاری حاصل تواند کرد. ومارا در بیان زمینهٔ مطلب برای هوشمندان
خدا شناس همینقدرها در اینمقام کفایت تواند داشت *

معیار دویم

میزان پروتستانی در صفحهٔ چهلم نوشت که به نسخه های کتب
مقدسه که از ایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم وچند نسخه از آنها را
تعداد کرد وکفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان
انجیل است در کاغذ پوستین در چهار صد وپنجاه سال وچهار صد
سال وسیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما وانکلتره
وپترسبورغ موجود است وغیر از آنها آنچنان نسخه ها در دست مسیحیان

بسیارهستند . و پس ازآن دعوی کرد مطابقت همه آنهارا باکتبی که الآن دردست دارند *

این یك سخن مؤلف را درخصوص کتب مقدسه بعیار بصیرت بعیار آوردیم ودانستیم که سخنی است بغایت سقیم ومطلبی است در خارج از محل نزاع *

﴿ اولا ﴾ اینکه میکوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است . این سخن رابطلان محتاج برهان وبینه نیست بعلت اینکه عیسی علیه السلام را لغت عبرانی بود وانجیل آسمانی نیزبزبان او وبنی‌اسرائیل که انجناب برآنها مبعوث کردید خواهدبود . وانجیل متی که اوخود نوشت باعتقاد بسیاری ازعیسویان عبرانی بود . وکاتو لیکها انجیلهای یونانی راغیرمعتبر دانسته ترجمهٔ صحیحه را بزبان لاتین کویند *

﴿ ثانیا ﴾ اینکه مؤلف احوال سیصد سالهٔ انجیلهارا هیچ نکفت واصل نسخه ها راکه متی ولوقا ومرقس ویوحنا نوشتند معلوم نداشت که درکجا است ودرکدام کلیسیامانده اند . ودلیل وبرهانی درمطابق بودن آن انجیلهای قدیمه بانسخه های اصلیه نیاورد باآنکه خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کنند تاآنکه قدیمی بودن آنها بکار آید ونیز اثبات قدیمی بودن آنهانیز قرض دیکر اواست *

﴿ ثالثا ﴾ باوجود مسیحان ودعوت کنندکان دروغ کوی وتحریف کنندکان که بعدازعیسی بودندبطوریکه انجیل‌خودناطق براین مطلب است آیادیکر میتوان کفت که انجیلها درحالت اصلیه باقی‌ماندند وحال آنکه اقلا سیصد سال فاصله مابین عیسی ویك نسخهٔ بزبان یونانی‌است که میکویند درفلان کلیسیا موجود است وحقیقت حال درآن نیز نامعلوم است *

﴿ رابعا ﴾ مطابق بودن این انجیلها رامؤلف ادعاکرد حال آنکه این دعوی خود برهان بركذب وبطلان آنست . کی وچه وقت ودرکجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد درمحضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند ودانستند که هیچ اختلافی درمیان خود آنها وآنها راباین انجیلها که بلغتها والسنهٔ مختلفه ترجمه کرده‌اند پیدا نیست ٠ باانیکه همین انجیلهای حاضره نیزچه قدرها اختلاف باهمدیکر دارند پس شك نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند پذیرفت *

در نزد مردم هوشیار حال تورية وانجیل واضح وآشکار است واکر بخواهیم تحریفات واختلافات غیر محدودهٔ آنها رایکان یکان بشماریم کذشته ازانیکه اصل ومأخذ آن کتب معلوم نیست ٠ ومتن عبارات آنها دلیل برمجعول وغیرمعتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرکی جدا کانه باید بنویسیم *

اکنون قدری ازحال تورية وسخنان نالایق اوراکه نسبت بانبیا آورده وخود ساختکی خودرا آشکارکرد دراینجا برای نمونه بیاوریم ٠ اکرچه بیانات کذشته دراثبات مطلب قویاکافی است ٠ ودر این باب معیاری جدا کانه بخوانیم *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ درفصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات ازتورية است ﴾

دختر بزرك ﴿ یعنی دختر لوط علیه السلام ﴾ بدختر کوچك کفت پدرما پیرشده است ودر شهر نیز مردی نیست که بعادت همه جای باما جمع شود بیا پدرخود را شراب بنوشانیم وبا او بخوابیم واز او اولاد بیاوریم ٠ آنشب راشراب بوی نوشانیدند ودختر بزرك نزد اورفته با او خوابید واونفهمید چه کرد ونداننسته بادختر خوابید ٠ فردای آنروز دختر بزرك بکوچك کفت اینك من شب دوشین باپدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم وتو باوی بخواب وازپدرمان اولاد بیاوریم ٠ آنشب را نیز شراب به پدرشان نوشانیدند ودختر کوچك برخواسته بااوخوابید اوهم نفهمید که خوابید وندانست چه کرد ٠

وهر دو دختر لوط از پدر خود شان بار ورشدند بزرکی پسری آورد ونام اورا مواب کذاشت و پدر موابیان اکنون اواست ۰ کوچکی نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی کذاشت کنون پدر عمانیان اواست انتهی *

درسفر صموئیل ثانی از توریة است که سفر ملوك ثانی نیز نامیده میشود وخلاصةً از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *

داود علیه السلام را از پشت بام چشم بیك زن بسیار خوش صورتی افتاد و فرستاد وازاو جویاشد کفتند زن اوریاست کس فرستاد واورا آورد وبا اوخوابید وزن بارورشد وشوهر اورا خواسته ۰ تاآنکه میکوید نامهٔ نوشته بدست اوریاداد وبنزدیواب فرستاد ودرآن نامه نوشته بود اوریا را هنکام جنك بسیار شدید پیش بینداز تا آنکه کشته شود وچنان کردواوریادر جنك کشته شد *

درسفرملوك ثالث که ملوك اول نیز نامیده میشود نیزدر فصل یازدهم است که هم بطور خلاصه دراینجا بیاوریم که سخن پردراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیراز دختر فرعون زنهای چند رادوست داشت ۰ ازموابیان وعمونیان وادومیان وصیدونیان وحیثیان ۰ ازکسانی که خدای بنی اسرائیل کفته بود که با آنهااز دواج نکنید زیراکه دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند ۰ سلیمان بعلت محبت با آنها که هزار زن ازخاصه ومتعه وکنیز از آنهاداشت درحالت پیری دل اورامایل بخدایان بیکانه کردند و دل اوکه باخدا پاك نبود ۰ برخلاف دل پدرش داؤدشد وپیروخدایان صیدونیان کردید *

بعداز این سخنان نالایق بسیار درحق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالاخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به بینید حال توریتی راکه میکویند کلام الهی است ووحی والهام خدا است ۰ از کجای توریة بیاورم که بوی الهامی رابی شائبه

تغییر بتوانی ازآن استشمام کنی *
از ضیافتهای خدا خبرندارید که در چند جا خدا مهمانیها میکند نزد انبیا می آید صعود ونزول مینماید و بچشم ایشان مرئی میشود پیغمبرهای خود را فریب میدهد العیاذبالله تعالی من هذه الاوهامات *
افسوس برچنان میزان الحق باد که با همهٔ این احوال میکوید یك کلمه و یك حرف در توریة وانجیل تغییر وتبدیل و زیادت ونقصان واقع نشد ۰ ودلیل محکمی که در این مقام دارد این است که خدا به بنی اسرائیل وعیسی در انجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابها را حفظ ونکاه داری کنند وزیاد وکم ننمایند ۰ حال آنکه همان امر خدا ومسیح با آنها دلیل بر وقوع تغییرات در کتب است *
برهان دیکر نیز ازقران آورد که خدا توریة وانجیل را نازل کرده است ۰ پس از اینقرار بنده کتابی تألیف کنم ونام آنرا انجیل ویا توریة بکذارم وبکویم خدا این کتاب را در قرآن خبرداد زیرا که نام آن انجیل است *
والحاصل اکر بچشم انصاف ودل بی آلایش بستم بنکری حقیقت حال را خواهی دید ۰ وتصدیق مرا خواهی کرد ۰ واکر انصاف نکنی وستم برخود بیاوری حرجی برمن نیست و جرمی برمن نخواهد بود *
اینکه شهادت قرآن را درحق توریة وانجیل خواندی البته آیات تحریف را نیز خوانده ودانسته ۰ ازتو انصاف میخواهم که آیا این قرآن در بدو اسلام این سخنان را در ملاء یهود ونصاری و بمواجهت از علما و بزرکان آنها بطور طعن وتعرض نیاورد ۰ وآیا آنها اهل لسان نبودند ﴿ اولا ﴾ از قرآن نمی شنیدند که بدروغ کویان لعنت میکند وخود بدروغ نسبت تحریف وتغییر را به یهود ونصاری میدهد ﴿ ثانیا ﴾ این دو سخن متناقض را از او نمی دیدند که دریکی تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند ودرجای دیکر آنها را محرف می شمارد آیا بزرکان یهود ونصاری باهمه کبر ونخوتی که درنهاد اعراب بود وازپی بهانهٔ برای الزام قرآن وصاحب آن نیز بودند کنك

بودند که بکویند ای محمد چرا بدروغ وافترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی وچرا سخنان متناقض میکویی باآنکه خود درقرآن کفتی *

❊ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ❊

چه آسانتر ازاین بودی که این سخن را بکویند ومانند نصارای نجران نشوند که درمقام مخاصمه ومباهله بودند · وپس ازآنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت وخواری جزیه وفدا را برخود کرفتند *

اکر کوییم ازترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه وآشکارا این سخن را بکویند ❊ باآنکه آن مقام جای شمشیر ومقاتله نبود بل هنکام مجادله باسخن ونفرین ومباهله بود وهنوز اسلام را قهر وغلبه باندرجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را کرفته وهرکونه اعتراض را بآنحضرت میکردند ❊ پس چرا درخفا وپنهانی این سخنان خودرا بزبانها نینداختند وفریاد نکردند که دروغ پیغمبر در اطراف جهان منتشر وشایع شود · وشکی دراین نیست که اکر سخنی ازاینمقوله بمیان میاوردند مشهور ومعروف میشد وهمه کس می شنیدند · همچنانکه بسیاری از محاورات ومجادلات علما وبزرکان نصاری ویهود وسایر ملل وادیان باپیغمبر وجانشینان آنحضرت درکتب تواریخ ثبت وضبط کردید *

حتی در دولفظی ازقرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء وکبار عربی وفصیح نیست وآنحضرت شهادت پیرمردی ازعرب که اورا بمجلس خواستند ومکررا اورا امر بقعود وقیام فرمودند آن شیخ کفت اتستهزئنی وانا شیخ کبار · پس اعتراض کنندکان شرمسار شدند واین سخن درجهان منتشر کردید *

مکر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها ازقرآن آوردی نمی شنیدند ونمی فهمیدند که میفرماید اعراض ازحق نکردند واختلاف وتفرقه از راه خدای نجستند مکر بعدازآنکه دانستند راه خدای را ❊ وجحدوابها واستیقنتها انفسهم ❊ وفرمود دیکر حجتی میان ماوشما باقی نماند

وحجت بر شما تمام شد وحق از باطل تمیز یافت بطلان شما وانکار وعناد شما آشکارا کردید ۰ حال حکم ما وشما باخدا است واو بهترین حکم کنند کانست ۰ یعنی در روز جزا اقامت حجت وایفای رسم دعوت خود را در آنحضرت بیان کنم وعناد ولجاج شمارا هویدا نمایم وخدای حکم کند *

﴿ وهو خیر الفاصلین ﴾

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج واظهار بینات ونسبت تعند وانکار بر آنهـا بعداز علم وآگاهی ازحقیت پیغمبر ۰ عجب است که هیچ نگفتند وبا آنهمه نخوت وغرور بر روی بزرکواری خودشان نیاوردند که یامحمد کی مابعداز علم برحقیت دین تو وظهور حجج وبینات ازتوانکار وعناد کردیم ۰ چرا برما چنان نسبت ناشایست را میدهی ۰ وبجهة این سکوت عار جزیه ومذلت مقهوریت را برخود کرفتند *

اکنون اکر تونیز عناد جاهلیت را که درآنزمان شایع بوده است ودراینزمان لباس دیکر پوشیده است ازخود دور کنی ۰ خواهی دانست که این انجیل وتوریة کلام خدا ووحی الهی نتوانندبود ۰ اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند وبی مأخذ بودن کتابها ووقوع هرکونه تباهی وتحریف را درآنها وبشارات ظهور آنحضرت را که بواسطهٔ اوصیای حقهٔ عیسی بآنهـا رسیده بود بجهة نزدیکی زمان آنهـا بعیسی بسیار خوب میدانستند ومجال بررد آنکونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند وهمان سکوت ایشان ازاعتراض ونخواستن برهان ازاو محکم دلیلی است برآکاهی آنهـا ازحقیقت کار وحقیت طرف مقابل *

باالجمله قرآن شهادت برصحت این انجیل وتوریة نیاورد سهلست که محرف بودن آنها را بجهات چند آشکا را داشت *

امااینکه قرآن وقرآنیان نصاری ویهود را اهل کتاب کفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنامناسبی

کافی تواند بود وازاینگونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است *
عیسی را آیین حقیق بجز ازیکی نبود واینهمه فرقه های گونا گون
که هر کدامی تنها خود را عیسوی حقیق ودیگران را درگراهی دانند
بجملگی خود شان را عیسوی نامند *
پروتستان دیر وزی بجز خود دردنیا عیسوی حقیق نمیشناسد ・
کاتولیك پروتستان را اهل بدعت میشمارد ・ ارمنی لاتین را بد
میداند ・ یعقوبی ملکاوی را غیر معتمد می انگارد ・ نسطوری
رومی را مردودمی پندارد ・ ومع ذلك دراصطلاح ازجملهٔ آنها
تعبیر بعیسوی آورند ・ باآنکه اگر عیسی را خبری ازآنها باشد
تنها ازیك فرقه خواهد بود ・ که هرگاه بچشم خدایی بنگریم
آنهم درخارج ازفرقه های مذکوره است ・ واگر قدری ازروی
تحقیق بنگریم بجزاسلامیان عیسوی حقیق را پیدا نتوانیم کرد *

﴿ معیار چهارم ﴾

میزان الحق پروتستانی درتشخیص الهام حقیق شرایطی آورده
در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستانرا متفرع برشرایط مذکوره
میدارد وزاید نیست که عبارات اورا دراینجا بیاوریم *

﴿ درصفحهٔ یازدهم ازمیزان الحق مزبوراست ﴾

پس دراین صورت اگر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنابرشروط
مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد
شدکه امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان وکلام کتب آنها
ازالهام حقیق صادر گشته باشد ・ که تقاضای روح آدمی را
که دریافتن حقیقت وبی تقصیری وپاکی وخوش حالی حقیق است
هرگزرفع نمیتوانند کرد ・ بلکه درخصوص ذات وصفات خدا
وارادهٔ اوتعالی که درخصوص انسان است ازآنها گمانهای نالایق
وناقص صادر میشود ・ بمرتبهٔ که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند *
در اینجا سخنی بمیزان الحق بگوییم که این اعتراضات بر بت پرستان وکتابهای آنها که آوردی برتو وآیین وکتاب تونیز وارد تواند شد . مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی تقصیری حقیق و پاکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد . مگر درخصوص ذات وصفات خدا واراده وامری که خدا را درتکمیل انسان است از آن کتابهای نالایق وناقص صادر نمی شود . بمرتبه که آدمی را به‌شرك وتعدد خدای واحد من جمیع الجهات وعروض اعراض براو ومانند این عقائد فاسده دلالت میکنند ؟ *

﴾ مکر نشنیدی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴿
﴾ که همان سخن بعینه برخود شما برکردد ﴿

مؤلف مذکور سخنان خود را میرساند بدآنجایی که میکوید شخص طالب حقیقت ﴾ امانمی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴿ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یاانجیل یاآنکه هردو کلام خدا است وچون بسیاری ازمطالب قرآن وانجیل موافق باهمدیکر نیستند پس هردو کلام الهی نتواند بود وتنهایکی از این دوکتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *
پس ازاین مقدمات شروع براثبات صحت انجیل وتوریة وعدم وقوع تحریف ومنسوخ نشدن آنها کرده ودرنظرخویش ازعهدهٔ این امر ممتنع الاثبات برآمده بنیان آیین پروتستانی را ازهمچنان انجیلی که از حال اوفی الجمله آکاهی جستی استوار میکنند *
﴾ تنبیه ﴿ باوجود بیانات کذشته درخصوص توریة وانجیل وبرمقتضای اذعان او که یاانجیل باید کلام خدا باشد ویاقرآن وآشکارشدن حال انجیل که هرکز کلام خدا نتواند بود مارا باقی نخواهد بود مکر قبول کردن قرآن واقرار براینکه اکنون بجز ازقران کلام حقیق الهی دردست نیست واکر بعضی ازآیات اورا من وشما نفهمیم

درخارج ازمحل نزاع است زیراکه کلام خدارا از وی تحقیق مخاطبان حقیق باآن کلام میدانند وبس و برمن وشما ازآن نور قدیم وسرعظیم که مخاطبات حبیب با محبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید* کیفیت وقوع وعدم وقوع تحریف را درتوریة وانجیل بقدر کفایت اکنون دانستی ۰ ومزید آکاهی ازآن را نیز درطی بیانات ﴿میزان الموازین﴾ پیدا خواهی داشت ۰ پس عنان کیت قلم را بمیدان بیان دروقوع نسخ درکتب معطوف داریم وسخنان میزان الحق را بعیار تحقیق بیاوریم *
این بیان را درطی معیار های آینده نیك بنکر وکوش ادراك خود را بازکن *

﴿ معیار پنجم ﴾

درفصل دویم کتاب میزان الحق ازباب دویم دراثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند ودقایق سخن را از عالم ادراك خود میاورد که مردبصیر تمند هوشیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهانی ازخارج نتواند بود *
عجب این است که از قول اسلامیان درآغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد ۰ معلوم است که خیلی آکاه ازعقاید اهل توحید بوده است ومعنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است ۰ راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینکونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم ومأمور ۰ والمأمور معذور * ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند وباطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیکر این است که احکام شریعت سابقه که درحق قومی مقرر بود بعلت اختلاف وتغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیکر باقتضای موضوع لاحق کذاشته میشود ۰ وآنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت *
اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت ونسخ از آدم تاخاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم ۰ واگر در ثانی مناسبتی پیدا کردم سر وحکمت اختلاف شرایع وعدد معین آنها را نیز برای تو توانم آورد *
در میزان نخستین از ین نامه دانستی که خدایرا احکامی برای معلوم داشتن مطیع وعاصی وبرای نظم نوع بشر وبرای تعیین خدمت جسم وجسمانیان وبرای سایر حکمتها ومصالح دیگر در هرزمانی لازم است *
در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت وناموسی از جانب خدای برای او واولاد اومقرر کردید وصحف آسمانی که صحف آدمش کوییم برآنجناب نازل آمد *
تازمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بودوبعد از بعثت آنحضرت شریعت تجدید شد ووحی تأسیسی براو نازل کردید ۰ وآن تجدید وتأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
تازمان ابراهیم علیه وعلی آبائه السلام شریعت نوح معمول بود وبشریعت ابراهیمیه شریعت نوح تغییریافت یعنی نسخ شد وبرآن حضرت نیز صحف سماویه نازل کردید *
شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییرپذیرفت واین شریعت چهارمین شد *
شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ کرفت وتغییر در احکام سابقه ظاهر کردید ۰ ومولود شریعتی که در زمان ابوالبشر علیه السلام بمنزلهٔ نطفهٔ ازجنین بود جان کرفت وروح برآن جنین داخل شد ۰ مژدهٔ تولدمولودراقالاوحالادادوکتاباو ❊ انکلیون ❊ یعنی تعلیم وبشارت بود ۰ این است که مسیح بروح ملقب کشت *
وچون در ازمنهٔ پنجکانه موضوعات تغییریافت احکام آلهیه تغییرپذیرفت بعلت اینکه احکام تابع برموضوعات است جنین درشکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد و پس از تولد شیر میخورد وچون بزرك شد خطاب ﴿ احل لکم الطیبات ﴾ باو میرسد *

این جهان که انسان کبیر است درطبق انسان صغیرکه افراد بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیررا تامقام جان کرفتن در شکم مادر پنج کونه تغییر کلی است که اهل حکمت این معنی رادانند . نخست ﴿ نطفه است ﴾ دویم ﴿ علقه ﴾ سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکتساء لحم ﴾ که مقام ولوج روحست این است که زمان موسی علیه‌السلام یعنی اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظام میت داشتند وسخت دیر فهم ولجوج بودند *

تازمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت وبتوسط عبد حقیق آلهی ﴿ که پدر جسمانی اونیز ﴿ عبد الله ﴾ بود ومادر او ایمان بتوحید واسماء وصفات الهیه آورده از جمله مساوی ومعایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمسهٔ متقدمه است مقرر آمد وکاملترین شریعتها شد بعلت اینکه در طبق مولود تام الخلقه بود *

﴿ ثم انشاناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین ﴾

چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود وهرچه بزرکترشود همان انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة ﴾ *

نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشنوی وبکدام دل میفهمی اکر کوش شنوا ودل آکاه را همراه داری خوشا بحال تو واکرخدای نخواسته با کوش معاند ودل بغضناك هستی پس برای اصلاح خویش طبیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *

اکنون را ازاین مطلب بکذریم ونسخ شرایع را بفهمیم . پس مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحهٔ سماویه نیست . وتغییربیانات در خصوص اسماء وصفات ومطالب توحید جاری نتواند بود .

وهمچنین آنچه مسلی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق ونیکویی آداب وخوبی معاشرت با ابنای جنس ورعایت حقوق وترك عقوق . وهمچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم وتوریة وانجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت . مانند ممنوع بودن یمین کاذب وزنا ولواط وقتل نفس بغیر قصاص وسرقت وشهادت زور وخیانت برعرض ومال همسایگان وتزویج زن پدر وتزویج مادر ودختر مادر وتزویج دختر وتزویج خواهر وتزویج خاله وعمه وجمع بین الاختین ومانند آنها . چنانکه در شریعت مقدسهٔ اسلام نیز مقرر است وهمچنین است امر ختنه وطلاق وتعدد ازواج ومطلق نماز وروزه وغسل که بعضی ازاینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند ومع ذلك گفتند شریعت بدوام آسمان وزمین باقی خواهد بود ونسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که ببیانات الهیه برحسب مقامات اهل هر زمانی باقتضای افهام ومدارك آنها اختلاف حاصل کند *

﴿ سخنها چون بوفق منزل افتاد * در افهام خلایق مشکل افتاد ﴾

به بینیم میزان پروتستانی چه میگوید ووقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چگونه برمی دارد . اگر معنی نسخی را که اسلامیان میگویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است . ودر صورتیکه هیچ اثری را ازشریعت موسی درعیسویان باقی نگذاشته اند وهمه را تغییر داده اند ونسخ بمعنی تغییر در احکام است دیگر این دعوی اصلا جایز خواهد بود وبرهانی در رد آن لازم نیاید *

عجب داریم که میگوید خلاف واختلاف در مضامین واحکام وارده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل گفتههای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است وعیسی گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست ازاین سخن عیسی چیزی بفهمیم وعلی العمیا نگذریم .

اکر بصیرت وانصاف آوریم ازاین کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد واورا وشریعت اورا بنیان قرارداد . وبنابراین انجیل هرکاه ازخدایی آنجناب بکذریم درمرتبهٔ نبوت ازاین سخن پیدامیکردد که مقام کلمه باکلیم فرقی خواهد داشت وصاحب بنیان عظیمتر ازصاحب فروعات خواهد بود مانند این است که توخانهٔ محکم الاساسی را بسازی وبدست رسام ونقاش یانجار ومانند آنها بدهی که درآن رسمها وزینتها ودر وپنجره ومبل وپرده وامثال آنها ترتیب دهند *

ولی ازسخن آن سخن الهی استنباط کردیم که اونیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده وکار اومحکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مکربرکشند کان خانه اسرائیل *

والحاصل صاحب کتاب درمطابق بودن انجیل باتوریة ومحکم کردن عیسی شریعت موسی راسخنانی چند برای نمونه آورده است که درانجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کردواز همان سخنان او بطلان مدعای اورا آشکارخواهیم داشت *

میکوید درتوریة نهی ازقتل شده است وانجیل کفت که بدکویی درحق برادر دینی مانند قتل است . درکتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودندوانجیل ازنکاه کردن بشهوت ممنوع داشت تاآنکه بحکم طلاق میرسد ومیکوید که توریة طلاق دادن راتجویز کردلکن مسیح بجهة توضیح معنی عظیم نکاح این اذن رابرداشت ومنحصر بحال وقوع زنا اززن یاشوهر نمود *

انجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بروقوع نسخ در توریة است اکرچه انجیل وعیسی ازاین حکم خبری ندارندواکر کفته اند بمعنی مکروهیت طلاق درنزد خدای کفته اندنه از روی حرمت ومطلق ممنوعیت جنانکه پیغمبر ماعلیه السلام فرمودند *

ابغض الاشیاء عندی الطلاق

در نزد خرد مندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه در امر طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان با زنان دارد ۰ وممنوعیت آن چگونه مفاسد ومعایب رالازم کرفته است *
کذشته از اینها اکر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورده همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح معنی عظیم نکاح باشد وخواه ازروی اخفای معنی حقیر نکاح ۰ با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغییردر احکام نتواند بودزیرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاحرا عظیم کرد موسی رانیز اوفرستاد ومیتوانست آنوقت نیز توضیح این معنی را نماید اکر این امر لازمی بود ۰ وکرنه عیسی را از این مطلب بری خواهیم دانست *
صاحب کتاب در فصل دویم ازباب اول کوید ۰ اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی وروحانی مبدل خواهد شدمطلب تازهٔ نبودزیرا که درکتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
هرکاه این سخن را ازانجیل وتوریة قبول کنیم برهانی دیکر بر وقوع نسخ درشریعت خواهد بود *
شاهد برمطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی ازفصل سی ویکم کتاب ارمیا است که در ترجمه آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند ومحل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس از آنروزها باخاندان اسرائیل خواهم بست این است که شریعت خودرا بدرون آنها خواهم انداخت وآنرا بردلهای ایشان خواهم نکاشت *
صاحب کتاب ازاین عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروك خواهد کردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است وندانسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهدبود ۰ ومعهذا فراموش کرده است سخنی را که خوددر کتابش ازکتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند وحکم خدا زایل نمیکردد ،
وغافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترك
نکرده است ٠ وکذشته ازاینها آیات ارمیا را درست نخوانده است
که پیش ازاین آیات عنوان سخن از نقض عهد الهی بوده است ومقصود
خدا ازاین کلمات بآن قرینه روشن کردد ٠ که فرمود زمانی
خواهد آمد که شریعت را دردل ایشان محکم کنم وعهد مرا نشکنند
وهمچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فؤاد نیز اعتقاد آورند *
بعد از ذکر آیات ارمیا بآیت ششم از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا
استشهاد جست ولیك باشارت تنها اکتفا کرد وآیات راذکر ننمود
وهمچنین شواهد دیکر را که بعد از آن آورد در هیچکدام بذکر آیات
نپرداخت وعلت عدم ذکر آنهارا بزودی خواهی دانست ٠
که * اولا * آن آیات بهیچ وجه دلالت برمطلب اوندارد
* ثانیا * در پس و پیش آیات مزبوره شواهد بعثت و بشارت
پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفهٔ بحال
خویش ندانسته صرف نظر از ذکر آنها کرد ٠ وماهمه ترجمه هارا
از روی ترجمه های خود شان در اینجا خواهیم آورد اکرچه
دراصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه
آورده اند *

* از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا است *

اینك عبد من که اورا دست کیرم واو برکزیدهٔ من است واز او راضی
هستم روح خود را بروی فرستم که حکم برطوایف راجاری کند ٠ نه
آواز بلند کندونه درکوچه ها فریاد نمایدنی مرضوضی را نشکنند
چراغ روشنرا خواموش نکنند حکم ازروی حق بیاورد تاهنکام
کذاشتن حکم درروی زمین داتنك نشده خسته نکردد جزیره ها منتظر
شریعت او باشند ٠ چنین فرمود آن خدای پروردکار که آسمانهارا
آفرید وآنها را بسط داد الی آخره *
آیت ششم از کتاب وباب مزبور راکه در تبدیل عبادت ظاهری

بروحانی شاهد آورد بخوانیم *
من که خدا هستم ترا براستی خوانم ودست ترا کیرم وترا حفظ کنم
وترا برای عهد وروشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینارا بینا کنی
واسیران را از زندان وظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی ۰
پروردکارمنم ونام من رب است عزت خود را به بیکانه وحمد خود را
بربتها نخواهم داد *
آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی ودلالت نداشتن ششمین آیت را
بر مدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *
اکنون ای مؤلفی که خود را هدایت کننده میخوانی وهنوز خود
محتاج براهنمایی دیکری هستی بیا وبا من همراهی کن وتعصب وعناد را
ازخود دور نمای ومعنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة
بانصاف وهوشیاری دریاب *

انصاف بده تا در انصاف تو بازاست

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است ووعدهٔ بعثت پیغمبر
عظیم الشانی که او عبد خدا است نه خود خدا ونه زادهٔ خدا است ۰
واو برکزیده ومصطفی است واو مرتضی است که خدا از او راضی است ۰
روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را
درطوایف امم جاری کند ۰ آن عبد خاضع خدای بفقر ومسکنت
افتخار آورد بدست خود نی مرضوضی را نشکنند که او رحمت بر عالمین است ۰
حکم وشریعت بیاورد وبرطوایف عالم احکام الهیه را صادر کند ۰
در کذاشتن شریعت در روی زمین اذیتها کشد ودلتنك نشود ۰
واو عبد برکزیده ومختار ومصطفی باشد وخدا اورا صادق خواند
واورا دست کیرد واورا حفظ کند ۰ واورا برای عهد خود وروشنایی
درطوایف عالم ظاهر کند ۰ تا آنکه نابینایان را بینا کند وجهان را
ازتاریکی جهل ونادانی وظلمات شرك والحاد وبت پرستی رهایی
دهد ۰ خدای پروردکار عزت وحمد خود را باو عطا فرماید واورا
عزیز ومحمد واحمد وحمید ومحمود وحامد نامد که عزت وحمد خدای

به بیگانه و بتها نرسد . آن عبد حقیق الهی بتها را سرنکون کند
بت پرستان را دروغ نماید که جهان را غالب باشند مخذول ومنکوب
سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین کذارد جزیره ها منتظر
شریعت او باشند *
آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تأویل نتوانند کرد زیرا که صاحب
شریعت نبودن عیسی را درانجیل تصریح کردند و باندك اعتراضی
که با آنجناب وارد کردید درانجیل نسبت دلتنکی را باو دادند با آنکه اشعیا
کفت در کذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتنك نشود *
﴿ درفصل هفدهم انجیل متی آورده اند ﴾ عیسی نیز جواب داد کهای
اولاد بی ایمان ونادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل از شما ها کنم *
عیسی در ابطال دین بت پرستی وترویج آیین خدا شناسی وبیان
اطوار توحید حقیق نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا کردد *
منتظر بودن بشریعت اورا ازجزیره ها میشنوی که درامریکا باینکه
بحبوحهٔ ملت عیسویان است چکونه شریعت مقدسهٔ اوظاهر کردید .
وانبوهی از مسلمانان دراطراف آنجا پیدا شدند واکنون درآنجا
موجود هستند . ونیز آثار شریعت او بطورهای دیکر درمیان
عسویان ساری شدو بی دعوت کنندهٔ ظاهری بواسطهٔ عقل سلیم
که نبی باطنی وشعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیت شریعت
منتظرهٔ درجزائر درمیان جمعی ظاهر آمد وحکم ختنه وطلاق وتعدد
از دواج ومانند آنها درآنجا آشکار کردید . وتتمهٔ آیات وبیانات
فصل مذکور اشعیا درطی بشارات درمعیار ششم از میزان چهارم
کفته شود * صاحب کتاب درتبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت
دیکر بفصل صدودهم زبور کرد وآیات را ذکر نمود *
﴿ اینك آیات زبور است ﴾
خدا قسم خورد ونادم نخواهد شد با آیین ملك زادق الی الأبد امام
هستی خدای تو که در یمین تست در روز غضب پادشاهان وملکان را
خواهد کشت بواسطهٔ لشکری که دینونت برامتها خواهند کرد

وزمین را پرخواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد *
مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامهٔ هفتم پولوس که بعبرانیان نوشته است محول میدارد . وسقامت ترجمهٔ نامهٔ مذکور را از متن عبارت زبور بآسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی بآیین ملك زادق را که ملك سالم ودر زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی تأویل کند واز آن عدم تأسیس عیسی یك شریعت جسمانیه را برساند . حال آنکه در آیات مزبوره تصریح برلشکر کشی ودیونت آن لشکر در روی زمین و براند اختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا آورده است *
آیات هیجدهم ونوزدهم کتاب موسی یعنی توریهٔ مثنی را برای اثبات عدم تغییر شریعت ومبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره نیز گذشته از عدم دلالت برمدعای اوشاهد ربعثت پیغمبر صاحب شریعت مانند موسی است واینك ذیلا آورده میشود *

﴿ آیات فصل هیجدهم توریهٔ مزبوراست ﴾

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها از میان برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیزانم وسخنان خود را بردهان اونهم وآنچه را که باو گویم بایشان گوید وهرکس سخنان مرا که او از زبان من گوید قبول نکند ازاو بازخواست کنم *

﴿ وماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ﴾

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودنه از برادران بنی اسرائیل که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند وعیسی مانند موسی پیغمبر نبود یاخدا بود ویاآنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد عیسویان نبود ومع ذلك از کجای این آیات عدم نسخ در کتب آسمانی یاتبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *
نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای اثبات مطلبی آورد که اگر آن مطلب بدرجهٔ ثبوت برسد موجب بطلان دعوی اوخواهد بود که گفت نسخ در کتب وشرایع واقع

نشده است وخود وقوع تبدیل دراعمال وعبادات را که همان معنی نسخ است میخواهد اثبات کند *

﴿ معیارششم ﴾

از برای منسوخ شدن توریة یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم وهمان دلائل صاحب کتاب که درانکار نسخ آورد برای ماکافی خواهد بود ودرآن ضمن پایهٔ ادراك اونیز آشکا را خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او وبراهین ردبرنسخ را که آورد اقرار واثبات دروقوع نسخ است *

﴿ کردش انکار بحدی که باقرار کشید ﴾

ازجمله دلائل منسوخ نشدن توریة باانجیل‌را میکوید که قربانی درزمان موسی بود وچون عیسی قربان شد دیکرلزومی برای‌آن قربانیها‌نماند *
درتوریة امر بغسل وتطهیر بدن شده بود اماچون این حکم برای این بود که بدانند یك شست وشوی باطنی هست و بعد از نزول انجیل بی‌آن شست وشوی ظاهرمردم آن‌معنی‌را دریافتند این‌است که حکم غسل برداشته شد ولزومی برای آن نماند *
اورشلیم محل عبادت وقربانکاه یهودان بود وخدا همچنان وانمود میکرد که درآنجا ساکن است ولکن برای نمونهٔ این بود که بایددل آدمی‌منزل خداباشداما‌بعد ازآنکه انجیل‌بسبب ایمان بمسیح‌دل انسان‌را همچنان مکان مقدس‌می‌سازد دیکر عبادتخانهٔ سنکی یعنی هیکلی لازم نبود *
درتوریة روزهای عید مقررکشته‌بود که احدی درآن روزها مشغول کاری نشود بجزازکارهای دین‌واین عیدها نمونهٔ عیدهای قلبی‌بودند که عبارت از تقرب بخدا است واستحکام رابطهٔ دوستی باطنی بخدا بعد از آنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد وتابعان خودرا باآن درجه تقرب ودوستی خدا برساند دیکرآن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب ازاین قراراست که نوشت واز انجیلها ونامه هاو رساله هانیز شواهد بسیار آورد و باعتقاد خود ثابت کرد که انجیل توریة رانسخ نمود *

درعدم دلالت فقرات مزبوره برمدعای او وبالعکس شهادت همان فقرات برمدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل وبیانی را لازم نداریم هرکسی راکه ادراکی هست آشکارا می بیند که خود اعتراف بظهور نسخ را درآیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح آورده است *

درمطالب مذکورهٔ صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت به بعضی از آنها را زاید نمی دانم *

درخصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد ۰ پس سبب غسل تعمید که درمیان عیسویان معمول است چه خواهد بود وعلت اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانهٔ سنگی را بسبب منزل کردن خدا دردلهای اهل ایمان باطل کرد پس علت ترتیب کلیسیاها ومعبد ها برای چیست ؟ *

انجیل راتقدیس کنندهٔ دلهای ایمان آورند گان بعیسی قرار داد وخدا را درآن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه ایمان حقیقی آورده اند ۰ ونگفت که آیاهمهٔ آن فرقه راقلوب مقدسه هست یاآنکه بعضی ازآنهارا هست وبعض دیگررانیست ۰ ومعهذا آنهایی که مقدس الفواد هستند آیاهمه را درجهٔ پاکی بریك منوال است یاآنکه تفاوت درتقدس دارند ۰ ودراین صورت آیا خدا درهمهٔ آنها بیك اندازه منزل کرده است ویاآنکه برحسب پاکی آنها ظاهر خواهد شد ۰ ونیز معین نکرد که آیااین هیکلهای قلوب مانند همان هیکل سنگی که خدا بودن خود را درآنجا وانمود میکرد عبادتگاه ضعفا وعوام عیسویان توانند بود وخدای تعالی درآنها نیز بودن خود را وانمود میکند یانه ۰ ونیز بیان نکرد که فرق میان هیکل سنگی وهیکل دل چه چیز است اگر ظاهر

قلب است که آن نیز از عناصر واز سنخ جسد است و یا آنکه از دل انسانی چیز دیکر مقصودش بوده است ؟ *

عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل نشدن یکشنبه را نکفت وعلت تغییر سبت را یعنی شنبه را بیك شنبه بیان ننمود • اکر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای دیکر قرار دادند و برخلاف توریتی که میکفتی تغییر نخواهد یافت وعیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

ازاین سخن بکذریم که دراین نامه مبنای کار را براختصار کذاشتیم • ولیك ازصاحب میزان سوالاتی دیکر داریم که جهات واسباب تبدیل اعمال جسمانی را بروحانی دراین چند مطلب کفتی پس علل ومعانی اقسام نذرها وآداب مفصلهٔ آنهارا که درشریعت موسی بود وشما ترك کردید چرا ذکر ننمودی ؟ *

صومها و روزه های عهد موسی را چرا برداشتید اکر صوم باطل شد چرا عیسی روزه کرفت وامر بروزه داشتن کرد واکر نشد اطوار وضع و کیفیت صوم راچرا تغییر دادید ؟ *

ازآنها کذشته این پرهیز را درجای روزه ازکجا آوردید عمل عیسی را تحریف کردید شما نیستید که میکفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد بر تغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *

نمازهای متقدمین را چه کردید که همهٔ آنهارا باطل کرده نمازهای کوناکون آوردید هرکاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال آنکه عیسی خود نماز میکرد وامت را مأمور بنماز میداشت پس این نمازهای عیسویان چیست واکر نکرد علت تغییر نمازهای مقرره درتوریة چه بود ؟ *

اکر ازاینکونه اختلافات آیین عیسویان وتوریتیان بشماریم بسیار خواهد بود ومغایرت آیین آنها بایهودان مطلب واضحی است وبرای اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم درمیان شریعت عیسی وموسی واقع است تنها یك تغییر کافی تواند بود حال آنکه دراینمقام سراپا

تغییرات را می بینی *
اکنون معنی کلام عیسی را که کفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم ازاقای صاحب میزان باید پرسید ومعنی زایل نشدن یکحرف ازشریعت را بدوام آسمان وزمین که انجیل خبر ازآن داد از او باید تحقیق کرد *

﴾ معیار هفتم ﴿

ازجملهٔ دلائل صاحب کتاب برانکار وقوع نسخ درشریعت موسی کیفیت ختنه است که میکوید ختنه در توریة ازبرای طایفهٔ بنی اسرائیل مقرر کشته بود قطع نظر ازاینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که درمیان خدا وآن طایفه بود نیز نمونهٔ بود ازقطع نمودن خواهش نفسانی ۰ وحال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید ﴿ مؤلف سخن را میکشاند بانجا یکه میکوید ﴿ دراینصورت ختنهٔ ظاهری لازم نیست از آنروی که حال درقلب بطور روحانی بعمل می آید ۰ وبرهان این مطلب را محول بنامه رومیان وقولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *
افسوس داریم ازاینکه باهمهٔ این بیانات خود میکوید انجیل کتب عهدعتیق را باطل نکرد *
چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امرختنه را ومنسوخ بودن ونبودن آنرادر اینجا بفهمیم اکرچه بیان این مطلب درجای دیکر نیز ممکن بودی *
اینکه عهد ختنه را تنها به بنی اسرائیل نسبت داد یاازروی سهو واشتباه است و یاملاحظهٔ دیکر انشاء الله سهو است پس بکوش هوشیاری استماع وفهمیدن این مطلب را آماده باش *
عهد ختنه نه دریکجای ودوجای ازتوریة است بل درجاهای

بسیار عموماً و خصوصاً وارد و تأکیدات در اینباب صادر کردیده است *
عیسی علیه السلام که میکویند بسبب آمدن او و ایمان بانجیل او حکم ختنهٔ ظاهری باطل شد بالاتفاق مختون بود باآنکه اکر پاکی دل از شهوات موجب بطلان حکم ختنه بودی در پاکی دل عیسی اسلامیان و انجیلیان متفقند واز آنطرف خود میکویند که آنجناب خدا بود و پسر خدا بود *
عناد بایهودانرا درخارج بکذاریم وتصور کنیم که همچنان عهد ابدی خدا که باابراهیم ونسل ابراهیم علیه السلام بسته شد ومانند عیسی مسیح کسی آن عهدرا ازجانب خدای برخود کرفت آیامیتواند بسخنان بی بنیاد باطل کردد ؟ *
برهانی که عیسویان را درابطال این حکم مؤکد دائمی وتحریف کلمةالله عیسی است دو عبارت غیرکافیه براثبات مدعا ازنامه هااست که ﴿ اولا ﴾ مأخذ آن نامه ها معلوم نیست ﴿ ثانیا ﴾ درتحریف اصل وترجمهٔ آنها سخنها هست ﴿ ثالثا ﴾ خود آن عبارات دلالت برترک ختنه ندارد سهل است که شاهد برلزوم ختنه است *
راستی کارهای عجیب وحیرت کردنی ازین طایفه می بینیم • والحاصل نخست مأخذ وجوب ختنه را ازتوریة بیاوریم که اساس کاررا دانسته باشیم *

﴿ درفصل هفدهم ازسفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴾

پس ازانکه خدای باِبرام نمودار شد درحالتیکه نود و نه سال داشت بوی کفت منم آن خدایی که برهمه چیز قادراست درحضور من سالک وکامل باش عهدی میان من وتو خواهم بست وترا به بسیاری تکثیر خواهم کرد • آنکاه ابرام سجده کرد وخدا بااو بسخن درآمد وفرمود همانا عهد من باتو این است که تو پدر چندین امتها خواهی کردید و پس ازاین نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که تراپدرا متهای بسیار کردم وترابه بسیاری زیاد خواهم کرد وامتها ازتو پیدا شوند ﴿ قبیله ها ﴾ ازتو ظاهر کردند • ودرمیان تو ومن ونیز بافرزندان تو که بعد ازتوآیند

عهدی میگذا رم که عهد ابدی باشد وخدای تو وفرزندان تو که پس ازتو آیند بوده · تراونسل آینده بعداز تراوارث دیارغربت خواهم کرد و پرورد کار ایشان خواهم بود *

﴿ عهد ختنه که ذیل کلمات مزبورهٔ تورية است ﴾

آنکاه مرابراهیم رافرمود عهد مرا تو وفرزندان تو که پس ازتوایند نکاه داریدوآن عهدی که بایدتو ونسلهای آیندهٔ بعدازتونکاه دارند این است· که هرذکوری ازشماهاختنه شوند غلفهٔ خودرا ازکوشت ختنه کنند تاآنکه علامت عهد من باشما باشد واولاد ذکور شمانسلا بعد نسل هشت روزه ختنه نمایندخواه از نسل تودرخانه تو تولد کنند یاازبیکانه زرخرید شما باشند· آنهایی که درخانهٔ شما بوجود آیند یابقمیت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهدمن درکوشت شما میثاق ابدی کردد · ذکورغیرمختون که پوست غلفه راختنه نکنند وعهدمرا باطل سازد ازقوم خویش منقرض وابتر باد *

اکنون برهان مؤلفرادر ابطال حکم ابدی ومیثاق دائمی که خدای برباطل کنندهٔ آن نفرین کرد ازنامهٔ رومیان وقواوسیان بخوانیم * آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ از نامهٔ رومیان راشاهد برمدعای خودمیسازدولی آیت ﴿ ۲۵ ﴾ همان فصلرا نیز بیاوریم که حال باطل کنندکان عهد الهی را واضحتر بینیم *

﴿ آیت ۲۵ ﴾ هرکاه شریعت راحفظ کنی ختان فایده میدهد اماا کراز شریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل کردد *

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میکوید ختان فائده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفائدهٔ آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر باباطن است که هیچکدام بتنهایی سودندهد واین همان معنی است که دردین اسلام مقرراست چنانکه فرموده اند

﴿ لاایمان ظاهرا الا بباطن * ولاایمان باطنا الا بظاهر ﴾

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ زیراکه یهودی ظاهری یهودی

نیست وختنه که در کوشت شده است ختنه نیست امایهودی آن است
که در باطن یهودی است وختنه آن است که در کتاب نیست
ودر معنی باقلب است و مدح اینکونه آدمی از جانب انسان نیست
از جانب خدا است *
به بینید این آیات راکه صریح میکوید ظاهر را با باطن مطابق کنید
وقناعت بریهودی بودن در ظاهر واختتان ظاهری نمایید دلهای
خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که ختنهٔ حقیقی چنان است ٠
چنانکه در آیت پیش کفت که اکر شریعت راحفظ کنی ختان فائده
میدهد وکرنه مانند این است که ختنه نکرده باشی ٠ که روح
در اعمال ظاهریه اعمال باطنیه است وجسد بی روح زنده نیست
چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود وهرکدام بی آن یکی ناقص
وابتراست ٠ وهرکس عهد ابدی خدای راباطل کند ازنسل
ابراهیم واز برکت ومبارك بودن که خدا بسبب این عهد ابدی
باراهیم وذریت ابراهیم عطافرمود بی بهره وابترباد *
دلیل دویم صاحب کتاب بر ابطال حکم ختنه فقرهٔ یازدهم ازفصل
دویم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است وآن آیت
چنان است که ذیلاآوردیم *
برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد کناهان کوشتی را از خود دور
کردید بختانی که دراوبادست نشده بود مختون شدید *
به بیند پایهٔ سخن اینها را باچه سخنی چکونه عهدخدایی را میخواهند
باطل کنند عیسی راخوب محکم کنندهٔ شریعت موسی دانستند
وآنکونه عهد ابدی راکه درخود عیسی جاری بود محض ازروی
عناد وجحود باطواریهودبی حکم الهی وامر عیسی یاتصریح
درانجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه
ازنامه هایی که میکویند ازمعلمان ومقدسان است وسندآن نامه راوصحت
ترجمهٔ آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت
برعکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند وتباه سازند *

میتوانم کفت که بعداز ترقی افهام ومدارك وفهمیدن مردم محسنات
وفوائد ختنه را ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنهابعد از عیسی
این کار رابی مأخذوغلط کرده اندالبته اسلامیان راتصدیق خواهند نمود
همچنانکه مسیو ﴿ شارل میزمر ﴾ کتابی بزبان فرانسوی
درسنه ﴿ ۱۸۷۰ ﴾ بنام سواره ده قونستانتینو پل نوشت ودرآن
محسنات وفوائد اکثری ازآداب وآیین اسلامیت رادرج کرد
واین کتاب راچاپ کرده ومنتشر داشت *

﴿ والفضل ماشهدت به الضراء ﴾

حاصل کلام سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ بود بحمدالله
که صاحب کتاب بی زحمتی برماخود دلائل آنرا آورد اکرچه
درصورت انکار آورد علی ذلك زیاده براین در این مطلب بحث نکنیم
که مطلب آشکاراست فقط درامر ختنه که متمسك بنامه هاشدسخنی
درخصوص نکارندهٔ نامه هاداریم که کاهی از روی افکار ورأی
خودشان بی آنکه مأذونیت ازعیسی داشته باشند باعتراف خودشان
سخن کفته اند وزاید نیست که در اینجا آنکونه اعتراف را برای نمونه
بیاوریم *

﴿ درفصل هفتم نامهٔ پولوس درفقرهٔ ﴿ ۲۵ ﴾ کوید ﴾

اکنون درخصوص باکره ها امری ندارم ولکن مانند کسی که از خدای
عنایت حقانی بودن رادریابد رای خود را میکویم . اکنون کمان میکنم
که برأی این تنکی ومضایقهٔ حاضره این خوب است یعنی اینکونه بودن
برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش
وچون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکتهٔ دیکردر انجا برای عیسویان حقیقت جوی بکویم که این حکم
منع ازطلاق را پولوس مقدس بااینکه از رأی خود کفت بازحکم ابدی
ودائمی نکرد . بل محتمل است که از اقتضاءات زمانهای آینده
آکاهی داشته واین حکم را موقتی آورد وسبب آن را مضایقهٔ حالیه
کرد وکفت اکنون را باید اینطور کرد وهم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینکونه مستحسن داشتم *

* معیار هشتم *

صاحب کتاب فصل سیم باب دویم ازکتاب خودرا در خصوص عدم وقوع تحریف درکتب منسوبه بوحی والهام نکاشت وبذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد وسخن را بدآنجا رسانید که کویا اسلامیان رادر عدم تحریف تورية وانجیل تازمان ظهور اسلام سخنی نبوده است واین نسبت تحریف را در بعد ازآن کفتند وآنوقت که انجیل وتورية منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیرمقبول است *
اماآیات قرآنی را که دراستدلال برمدعای خودآورد کهازاین آیات استنباط میشود. تازمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلت اینکه درآن آیات وارداست که بکتب مسیحیان ویهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند . اینکونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی ونفهمیدن آیات قرآنی است یاآنکه باآیین معهود عمدا سهو کرد امید واریم که ازروی بی اطلاعی بوده است *
پس در صفحهٔ * ۳٤ * و * ۳٥ * آن کتاب هردوقسم ازآیات رابتدبر وانصاف بخوان وجواب مؤلف را ازکتاب خودا و بکوی *
اهل ذکررا باهل کتاب معنی کرد وآیت را آورد که * فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون * ولی * اولا * غفلت ازمثل این آیت کرد که میفرماید * فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر * * ثانیا * ملتفت نشد براینکه اکرمقصوداز اهل ذکراهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بردین اسلام میشد * ثالثا * هرکاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است ازعبارت اهل ذکر که در مقابل
اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود
که بشارتهای عیسی واوصیای حقیقیه عیسی را که بو سایط اهل
ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام واصحاب او
وامثال ایشان ودقایق کلام الهی رادر اینگونه بیانات توان دیدنه در
ضیافتها ومهمانیها ونسبتهای نالایق برانبیا واولیا علیهم السلام *
این آیات رانیز مؤلف اعتراضا آورده ومیگوید اگر قبول کنیم تحریف
کتب مقدسه را ازاین آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف
پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا بنویسیم

﴿ دوآیت از سورة البقره است ﴾

﴿ یابنی اسرائیل لاتلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون ﴾
﴿ افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقدکان فریق منهم یسمعون کلام الله
ثم یحرفونه من بعد ماعقلوه وهم یعلمون ﴾

﴿ آیت سیم ازسورة البینه است ﴾

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة
رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین
اوتوا الکتاب الامن بعد ماجائتهم البینة *
درعدم دلالت آیات مزبوره برمطلب صاحب کتاب محتاج بشرح
وبسطی نیستیم ومطلب آشکاراست در آیت اولی مؤلف صدر آیت را
بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست وازیك آیت
پیشترآن رابرداشته در آنجا گذاشت آنهم ان شاءالله از روی
سهو است *
ازهیچکدام ازآیات فوق عدم تحریف در توریة وانجیل تازمان
ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است
که در نزد اهل علم از یهود ونصاری آثار واوصاف وعلامات
وسمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه از روی بقیهٔ کتابهای
خودشان وچه ازبیانات شفاهیهٔ اوصیا واوصیای اوصیا وصالحان عیسویان

مشهور ومعلوم بوده است بنحویکه هرگز مجال انکار آنحضرت را نداشتند مگر بعناد و پرده کشی برآنچه داشتند همچنانکه یهودان درانکار بر مسیح باوجود دانستن اخبار او وشناختن او کردند *

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را ازتلبیس کردن حق بباطل وکتمان حق بعد ازعلم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دویم ﴾ بیان حال لجاج وتحریف یهودان است که ﴿ اولا ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند وتوریة را آورد طایفهٔ ازآنها بیهودان گفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید ومی خواهید بعمل بیاورید وهرچه را نتوانید ترك كنید ﴿ ثانیا ﴾ یك فرقهٔ ازیهودان اززمان موسی تازمان اسلام درکار تحریف بهرقسمی که میتوانستند دریغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیاطمع میکنید که بشما ایمان بیاورند وحال آنکه یك فرقه منتخب شده ازآنها آنگونه تلبیس کردند وحق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه درمیان آنها بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب ومشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات وآثار معلومه خواهد آمد وتا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تاآنکه آنحضرت ظاهرشد آغاز بر انکار کردند ومیبایست هم بکنند که ازریاست وبزرکی وجاه کذشتن سخت دشواراست همچنانکه یهودان درحق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف ووقت تحریف وکیفیت تحریف را ازاسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شریر یعنی شیطان ونفس اماره بسوء وظلمت عالم خاکی وغلبهٔ هواها وخواهشهای نفسانی بر بنی آدم است کهاسباب وعلل این مطلب را در این نامه مشروحا نتوانیم آورد وعلی الاجمال همین وضع جهان واختلافات امم وملل و برداشته

شدن عظم واعتبار در امر دین از میان مردم وبالخصوص نمونه هایی
که در لجاجت وانکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ وسیر فهمیده
ودرجهٔ نادانی وجهالت اقوام گذشته که میدانی وانقلابات گونا گون
که بجهة لشکر کشیها از جانب سلاطین وپادشاهان وظهور
هرگونه فساد ظاهری وباطنی درمیان اقوام ورؤسای آنها
وسایر جهات که باندك تتبع توانی دانست وبعلت اجرای آیین امتحان
واختبار که سنة الله از آدم تا خاتم بر آن جاری است وقوع تحریفات
وتغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون
یك نسخهٔ اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب
عهد عتیق وجدید ونامه ها ورساله های حواریان نیز در دست نداریم
تا باصل توریة وانجیل وغیره چه برسد * اگر انصاف کنی این مطلب
در غایت وضوح است واما وقت وکیفیت آن پس بجهة دانستن
اسباب ومقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت وکیفیت آن نیستیم زیرا
که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثهٔ اتفاق افتاد
تحریف دادند وتباه کردند *
نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف
داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای
وبیان اسماء وصفات الهیه ودر اطوار شرایع ومقامات انبیا واولیا
حتی در تواریخ وحکایات چنانکه متن کتب شاهد بر این مطلب است
وبعضی از نمونه های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن
مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم وبعد از این نیز در اثنای
بیانات بمناسبت خواهی شنید *
سخن دیگر در ترجمه ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة
در نسخه های عبرانی ویونانی ورومی وغیر آنها دانستی حال آنکه
تاریخ مطلبی نیست که فائده وضرری از آن حاصل گردد *
نمیدانم بعد از همهٔ بیاناتی که در این نامه آورده شد اهل بصیرت
وانصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق وجدید

اصلا وترجمةً باقی ماند یا آنکه ازاین مطلب بگذریم *
گویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسخنان خود دارد ودل او را بمحبت این انجیل وتوریة برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب وتحویل احوال نیستم واین امر را برخدای توانا واگذاریم وهدایت گمراهان را بتوفیق اوتعالی محول دانیم *

﴿ والسلام علی من اتبع الهدی ﴾

اینکه مؤلف گفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده در توریة وانجیل ومانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید که مواضع تحریف نشده در آن کتب کدام است . بلی هرگاه اصل کتب بوجود نسخه‌های اصلیه واتصال سند وتصدیق پیغمبری آنهـا را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفـات را زمانا وکما وکیفا معین نمایم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال نیز باشند در آنصورت تکلیف ما در تصدیق وتکذیب معین ومحدود باشد با آنکه حال کتب بر ما غیر مستور است . ودر صورت مجهول الحال بودن ﴿ اولا ﴾ آنچه در بیانات خداشنـاسی واسماء وصفـات الهیه موافق توحید حقیق وتقدیس وتنزیه واقعی است توانیم گفت که از کتب مقدسه اخذ شده است *
﴿ ثانیـا ﴾ درخصوص اطوار وصفات انبیـا واولیا آنچه را که بیان مقـامات عالیهٔ آن مقربان حضرت معبود تعـالی است نیز مأخوذ از کتب آسمـانی توانیم دانست وآنچـه را دراین دومطلب برخلاف آنچه گفته شد در آنهـا پیدا کنیم الحاقی ومحرف خواهیم انگاشت *
وهمچنین درسایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدایی وموافق باجماعیات اهل کتاب واسلامیان است جمله آنهارا از کتب آسمـانی مأخوذ توانیم شمرد *
وآنچـه دائر بامر دین وآیین نیست از قبیل حکایت وتواریخ از آنهـا

نیز آنچه متضمن نسبت نالایق بخدا ومقربان خدا نیست قبول کنیم وغیر آن را مردود ومجعول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب مذکوره را سابقا آوردیم ولاحقا خواهیم آورد مانند مستی وزنا کردن لوط علیه السلام با دختران خود ومانند ارتداد وعبادت اصنام سلیمان علیه السلام باغوای زنهای او وامثال اینها بنحویکه در نهایات میزان آخرین نیز خواهی شنید . پس ای مؤلف هرگاه جویای راه حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن وتکلیف خود در ابدان که فردا در محضر عیسی وجملهٔ انبیا باتو محاکمه کنیم وشرمناك شوی وهوا خواهان تواز تو تبری جویند وکسی شفاعت ترا نکند زیرا که حجت را دیدی وسخنان خودرا سنجیدی *

معیار نهم

در معیار چهارم از میزان نخستین گفته شد که صانع تعالی باقتضای الهیت وربوبیت در طبق قدرت وعلم وجود خویش وجود انسانی را برای آیت شناسایی خویش کامل مطلق آفرید واو را آینهٔ جلال وجمال ومظهر صفات قدس واوصاف کمالیهٔ خود ساخت وآن انسان را در عالم اول معرا از نواقص وعیوب کرد ومنزه از معاصی وذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات وشفاعت برعیسی علیه السلام سخنان پریشان آورد اگرچه معنی پیغمبری ومبعوث بودن آنجناب را بربنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد ورفع پریشان گویی درحق آنجنا برا خواهد نمود . لکن چون میزان الحق بنی آدم را در گناهکاری دانست وجمله بشر را غیر معصوم ساخت ویکشفاعت کنندهٔ عمومی که نجات جهان را مالك باشد از غیر نوع بشر لازم شمرد . وبنابراین مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا ودرمرتبهٔ الوهیت گفت . لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پاکی انسان در مفتتح این معیار آغاز بسخن کردیم *

در پاکی وعصمت وجود انسانی وکامل بودن در بدایت خلقت صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه در صفحه ﴿ ۷۰ ﴾ کتابش بعداز ذکر آیات بسیار از توریة وانجیل دراین خصوص ودرباره آفریده شدن انسان بصورت خدای برای آنکه برطیور وحیوانات بریه وبحریه وجمله جنبندکان در روی زمین ودر روی زمین حکمرانی کند میکوید *

پس ازاین آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت خالق خود پاك ونیك وبی کناه بوجود در آمده است وشباهت خودرا که خدای تعالی دروقت خلقت آدمی باو مرحمت فرموده بود تأویل معنی آن شبیه باین طریق است که انسان درآن وقت ازکناه ومرك ونا پاکی قلب واز خواهشها وهوسهای بدواز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده است وخدارا درکمال کاملیت شناخته ودوست داشته وخوشحالی خود را محض در رضای اوداشته است چنانکه محض خدای خودرا میشناخت ومحض اورا دوست میداشت ومحض اوراطالب بودو بس ودراینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته ودوست داشته ودرا وبخت یافته ور وحش از قدرت ومعرفت وپاکی مملو کردیده بود که کویا نقش صفات الهی کشته قادر بود که برتمامی مخلوقات عالم ریاست وحکومت نماید انتهی *

ازبحث توحید وفوائد ایجاد وبالخصوص از این همراهی که صاحب کتاب دربیان سخن باما کرد وموافقتی که باما نمود واز کتب متقدمین ومتأخرین دلائل آورد کامل بودن وپاکی وعصمت مطلق انسان دربدایت ایجاد واستعداد او برتدبیر وتصرف درمخلوقاتی که دون ازرتبهٔ اوهستند بطور بداهت معلوم کردید *

اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جملهٔ انسانهارا ناپاك وکمراه وبدکار میکوید ویکدو عبارت نارسا ازنامه هاکه مخصوص اهل روم که مخاطب بآن نامه میتوانستند شد ومانند آنهارا آورده استدلال

بر بطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکرمترین آفریده های اوست میکنند نظر باید کرد *

﴿ درفصل دهم مرقس ﴾ از قول عیسی کوید حقا بشما میکویم که هر کس مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی کناه ﴾ ملکوت خدارا قبول نکنند داخل بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس کناهکاران بنص عیسی از ملکوت بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد برمطلب نخستین آوردنباید فراموش کرد باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم تاآنکه سلطنت در روی زمین وحیوانات آب وخاك وهوا نماید یعنی مقصود من ازاین کونه آفرینش این است واین آفرینش چنان عظیم ازآفریننده قادر مهیمن هرکز باطل نشود وبنامه های مجهول الحال والمال منسوخ نکردد *

اکر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات واسماء واوصاف شناسایی خویش انسان را آفرید پس ازان باعتقاد صاحب کتاب چنانکه درصفحه ﴿ ۷۲ ﴾ کوید شیطانی که مخلوقی ازظلمت بود پیداشد واراده ومقصود خدارا کلیا برهم زد وانبیا واولیارا کمراه نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیچهٔ خود کرد واورابالای بام بردو کفت اکر تو پسر خداهستی خودرا از اینجا بزیر انداز وازآنجا اورا بالای کوه بلندی برد وهمهٔ عزت وممالك جهان نشان بروی نمود وکفت اکر برمن سجده آوردی جملهٔ اینهارا بتودهم وازاینکونه کارهای ناشایست بخدایی خدا وصفات کالیهٔ اوتعالی پس هرکاه چنان است آنچنان خدای نیزشایسته خدایی نتواند بود وتعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید ومجمع کالات ظاهریه وباطنیه اش ساخت واورا بپاکی وقدس مطهر تقدیس وتمجید کرد وهیکل توحید وآیت تفریدش داشت چنانکه درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب اشارت برآن شد باید فهمید که علت حدوث آلودکی وناپاکی دراوچیست وسبب محجوبی او بحجابات ظلمات

وكد ورتها كدام است *
حكما ودانشمندان را درميدان بيان اين مطلب تكاور سخن لنك است ومجال ادراك تنك مكرآنكه ازوحي آسماني دريابند وبيان اين مطلب را بالاطراف كساني توانند كرد كه خلقت اولى را تغيير نداده اند ودرطبق مقصود خداي توانا باين عالم ادناي بشريت آمده وشاهد برخلقت آسمان وزمين وآفرينش موجودات شدند وراسخ درعلوم الهيه كرديدند وايشان وحي وكلام ناطق وتكويني خداي هستند وتحريف ونسخ درآنها جاري نتواند بود.وهرچه كويند مطابق وحي است بل عين وحي است *
ديكراز عهدهٔ بيان اينكونه مطلبي كه سر مبدء ومعاد اشياء وكاشف اسرار واطوار مذاهب واديانست كساني توانند برآمد كه علم را از مأخذآن اخذكرده ومتعلم ازوحي الهي يعني كتاب تكويني تحريف نشدهٔ خداي تعالى باشند . وبجزازاين كونه عالم ومتعلم از آن عالم كه مظهر عالميت خداست ديكر مردم سراين مطلب بزرك را نتوانند كفت *
ميفرمايند ان الناس ثلثة عالم رباني ومتعلم على سبيل نجاة وهمج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيؤا بنور العلم ولم يلجؤا الى ركن وثيق *
رمزي ازاين سرعظيم را درنخستين ميزان ازاين نامه شنيدي وباوجود كمي آكاهي كه مرا است وعلايق وعوايق زمانم احاطه كرد ووضع نامه را نيز براختصار كذاشتم ازآوردن تعلماتي كه از عالمان رباني بقدرخود فهميده امازشرح وبسط دادن دراينمطلب اعتذار ميكنم وهمينقدر را ميكويم كه بيان اينكونه اسرار درنزد علماي اسلام پيداتواند شد وهركس طالب باشد پيداتواند كرد *
﴿ آب كم جوتشنكي آور بدست * تابجوشدآبت ازبالاو پست ﴾
برسرسخن رويم كه مقصودازدست نرود. مؤلف نجات رابمسيح منحصر كرد ودلائل نارسا از انجيل ونامها كه حال آنها وترجمه هاي آنها

واختلافات درآنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *
چون دراین نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا کذشته ازمنطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار کفت من فرستاده نشده ام مکر برکشدکان خانهٔ اسرائیل وهمچنان پیغمبری را مرد خرد مند نجات دهندهٔ جهان بل نجات دهندهٔ انبیا ورسل نتواند کفت *
ازاین مؤلف عبارتی دیده شد که ازصفحه هفتادم از کتابش اکنون آوردیم که درمقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد کفت که * انسان در آن وقت ازکناه ومرك ونا پاکی قلب وازخواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده *
پس ازاومیپرسیم که ازاین بیانات تو و بیاناتی که درذیل این سخن درظهور ناپاکی وکجی ومعاصی درتمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این کونه ناپاکی واعوجاجهاکه دروقت اول انسان را نبود درمسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه کفتی درآن وقت مرك وضعف روح وجسم نبود وباعتقاد خود وانجیل حاضر عیسی را ضعف جسم ومرك عارض شد وچون اینها عارض شد بقاعدهٔ بیان خودت کناه وناپاکی قلب وخواهشها وهوسها ومانند اینهانیز طاری برآنجناب خواهد بود پس فرق میان او وسایر انسانها چه خواهد شد وچکونه اورا خدا پسرخود خواهد دانست وچکونه جهان وجهانیانرا بل اولیا وانبیا را نجات تواندداد *
آفرین برشما خوب مسیح ستایی کردید چه میکویی ای مؤلف ای هدایت کنندهٔ مسلمانان براهی کههنوز خود درآن راه کمراهی *
ای خرد مندان چکونه توانید کفت که خلقت خدای حکیم توانا ومقصود اوتعالی ازآفرینش باطل شد وخاصان ومقربان او وانبیا واولیا ودوستان او ناپاك شدند وکناهکار آمدند باآنکه هدایت جهان دردست ایشان است ونمونهٔ تقدس وصفات کمالیهٔ خدای

وجود پاك ایشان است *
در کتب لفظیه وحر وفیه بمحافظت خدای تمسك جستی و وقوع تحریف ونسخ را ازآنها بکلی انکار کردی انبیا واولیا که خدا را کتابهای تکوینیه هستند ومقصود خدا ازآفرینش جهان وجود پاك ایشان است که ایشان صفوة الله هستند چکونه وقوع تحریف وتغییر وعروض کدو رات وظلمتها را درایشان روا داشتی راستی اکر تعقل کنی ازحضو ر ایشانست شرم آید وازاین نسبتهای ناشایست درحق ایشان درکذری *
ای مؤلف اینکه مسیح نماز میکذارد واستغفار میکرد و یاپیغمبر ماطلب مغفرت مینمود وهمچنین ازانبیا واولیا یادرحق ایشان سخنانی کهموهم کناهکاری است ظاهرمیشد٠ نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند کناهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام و رفتار بمقتضیات جهان خاکی ومعاشرت باناقصانست که باقتضای منزل بایستی بخورند و بیاشامند وتحمل ازناملایمات این جهان کنند واستغفار ایشان تعبیر ازاشتیاق بحظائر قدس ومقامات انس وخلوت بامحبوب ورسیدن بمطلوب است *
ایشان علیهم السلام را برتری ازعالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی تواند بود وحکمت خدای برای هدایت وارشاد آدمیان ورهایی دادن ایشان ازتاریکی ورسانیدن ایشان بدرجات کمال براین جاری شد که ایشان علیهم السلام پایهٔ نقصان کیرند یعنی بعالم بشری آیند ولباس آنها را پوشند واز جنس ایشان باشند وبزبان ایشان سخن کنندومانند پدری که طفل را زبان آموزد تی تی پاپی کویند تا آنهارا سخندانی آموزند ازحیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازندونه تنها بزبان بلی وجود آنها را ناطق از قدرت وعلم وحلم ودیکر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان راکرد پیغمبر ماسلمان عجم را ناطق نمودنه تنها ناطق فرمود بل اورا عرب کرد یعنی صفات

کمالیهٔ الهیه رامظهر ومظهر ساخت واز آنجا ترقی داد واو را داخل برزمرهٔ اهل بیت نمود ودرجمله سرورهایی که بشارت تولید ایشان را ازنسل اسمعیل خدای بابراهیم داده بود بشمارش آورد واورا مصداق آیت تطهیر کرد وخوارق عادات وکرامات بسیار ازدست آنجناب جاری داشت *

واکر بخواهی تفصیل این مطلب ومعنی نسبت کناهکاری واستغفار انبیا واولیارا بفهمی مارا محتاج بتمهید مقدمات چند وبیان مطالب دیکرخواهی کرد باآنکه این بیان ازموضوع مطلبی کهمارادرمیزاناست بیرون است *

معیار دهم

از بیاناتی که تاکنون ازتوحید صانع ازل وصفات کمال وتنزیهات اوعزوجل وازدلائل واضحه که در وقوع تحریفات بل مجعول ویامجهول الحال بودن کتب متداوله دردست طوایف عیسویان شنیدی وازبراهین قویه که دربطلان معنی تثلیث ونسبت الوهیت بمسیح یاغیرمسیح کفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کتابرا که دراین مطالب درباب اول ودویم ازکتاب خود نوشت باسانی خواهی دانست اکنون دراین معیار آخرین ازسیم میزان این نامه فهرست مانندی برای تسهیل برافهام برادران روحانی مرتب داریم *

دعوی اقرارقرآن بصحت وکلام خدا بودن انجیل وتوریة باطل شد *

عدم مطابقت مطالب توریة باانجیل آشکار کردید *

وقوع نسخ درتوریة بسبب انجیل واضح آمد *

تحریف یافتن توریة وانجیل درهرزمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت یافت *

علت وسبب تحریف کردن یهود ونصاری کتب آسمانی را کفته شد *
بدایت حال انسان و راه پاکی وتقدس ظاهر و باطن درانبیا واولیا
بدرجهٔ وضوح رسید *
عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام وشمول معنی شفاعت برجملهٔ
مقربان الهی معلوم شد *

﴿ تنبیه ﴾

اینها مطالبی است که میزان الحق پروتستانی عنوان کرده درآنها
سخن کفته است وکرنه دراین مختصر نامه باوجود همهٔ پریشانی
حواس وکربت واضطراب وقلت بضاعت که این عبد کرفتار
بعلایق وامراض را بود نمونهٔ ازمطالب عالیه وسخنان بسیار بلند
ازآنچه بعنایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان وربانیان داشتم بیاری
خدای آو ردم وخدای را کواه میطلبم که همه بانصاف نکاشتم ودوری
ازاعتساف خواستم وهم خداوندراست هرآنچه براستی کفته شود *
﴿ کاین همه آوازها ازشه بود * کرچه ازحلقوم عبدالله بود ﴾
دراین معیار ازنخبهٔ سخنان صاحب کتاب که درالوهیت عیسی کفت
ازصفحهٔ ﴿ ۱۱٤ ﴾ اوسخنی بیاوریم ومزید آکاهی ازآکاهی
اوجوییم ومتن عبارت مذکورهٔ او این است *
وبنا براین مدعا که یسوع مسیح واسطه وشافع سلسلهٔ انسانی است
اوبخدا دعا ﴿ یعنی نماز ﴾ ومناجات وشفاعت کرده است
وهمهٔ این کونه افعال که ازمسیح صدورمی یافت بنابر تقاضای
بشریت او بود نه بنابرالوهیت واکردرخصوص این مدعاسؤال نمایی
که آیاچکونه ممکن است که الوهیت و بشریت بهم ملحق شود پس
من هم ازتو سؤال می نمایم که چکونه ممکن است که روح وجسم ملحق
یکدیکر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب
این سؤالها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است
وهرچیزی راکه می نماید از روی حکمت خودش میباشد وبحث
بحکمت خداوندی محض غرور وکم خردی است وازبرای آ.می

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته وثابت کردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان وخداشناسان حقیقی ازملاحظهٔ الفاظ وعبارات مذکورهٔ صاحب کتاب مقتدر بر جرح وابطال مدعای او توانند بود ومحتاج باقامت برهانی ازخارج نخواهند شد مع ذلك برای مزید بیان واشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم *

این مطلب رادر معیارهفتم ازمیزان دویم درجواب سخن پروتستانی بمسلم که میکفت امر تثلیث سریست ازاسرار الهیه وکسی رانمیرسد که در انمقام کفتکو کند بنحو اجمال بیان کردیم ۰ وچون دراین خصوص اصراری دارند مانیز ناچار از افزودن بربیان خویش خواهیم بود *

﴿ لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة ﴾

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان کواه برعبودیت وخضوع او وبیان توحید خدا ونفی اله دیکر یافتند چنانکه جملهٔ انبیا را عادت براین منوال جاری بودواز آنطرف نیز میخواستند که به تبعیت ورغم یهود که عزیر را پسر خدا کفتند مسیح را پسر خدا کویند وعبارتی دیکر برآن بیفزایند وبکویند عیسی خدا است وخدا عیسی است وخدا ثالث ثلثه است ناچارشدند ازانکه آنجناب رادوجنبه قرار دهند آیات خضوع وخشوع وعبودیت انجیل راحمل بر بشریت او کنندو آیات مجهولة الحال دیکر راکه بسیاری از آنهانیز کذشته ازامر تحریف دلالتی برمدعای ایشان ندارد بجنبهٔ الوهیت عیسی محمول دارندچنانکه ازمطالعهٔ بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *

نخست معنی قدرت خدای رابرهمه چیز بفهمیم پس ازآن حکمت اورا که نمیتوان ازآن پرسید بدانیم تا آنکه کفتهای این مؤلف دانسته شود *

خدای توانا قادر برهمه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است درمیان پوست

تخمی یاجوزی نتواند گنجید *
خدای را اول مخلوق بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند بود وهر چه آفریده شود در انجهان است ودر بعد از نخستین مخلوق انجهان خواهد بود *
وجود شریکی مر خدا یرا متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی دویم ازقدرت خداصادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شده بقدرت خدای خدا نتواند شد *
دیکروا ضحتر کنیم دیر و زبحدود وجهات دیروزی امروز نتواند کردید جسم بحدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه کانه که طول وعرض وعمق است نخواهد شد *
وامثال اینکونه نمونه‌ها که هرکز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد ولا یحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید ۰ وقدرتی که درمقام تعبیر از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است ۰ وعلم که کفته میشود همان ذات الهی است ۰ وهمچنین است تمامی صفات ذاتیهٔ خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

اسماؤه تعبیر وصفاته تفهیم

پس قدرت وعلم ومانند آنهارا که متعلق بموجودات خلقیه کوییم ذات قدیم الهی نیست ۰ که ذات ازل بر مخلوق وارد نشود وواقع نکردد وتعلق نکیرد ۰ نمی بینی که علم خدا را از دانستن شریك نفی کنیم *

اتنبؤن الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض

قدرت برحلول در بشر نیز همین حکم را دارد اکر مبنای کار بر آنچنان حلول واتحاد باشد پس خدانیست ومانند یکی از مخلوقات است ودر میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتنع باشد وآنچه درمخلوق ممتنع درخالق تواند بود *
کذشته از اینها آنکونه حلول واتحادی را که میکویند در عیسی شد آیا این کار نیك بود باید ۰ یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح وشایسته بخدای ازل تعالی ویا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او . اکر قسم اول است پس میبایست خدا این
کار را تنها درحق یك بشر نکند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که
در بشر های بسیار حلول کند و با آنها متحد باشد بعلت اینکه
کفتی این کار نیك است وخدا قادر برهمه چیزاست وکار نیك را صانع
قادر البته ترك نکند زیرا که بندکان را بسبب ترك نیکوکاری مسؤل
ومؤاخذ میدارد *

اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم

حلول در بشر سهل است که درکترین مخلوقات خویش نیز برای
اظهار قدرت ولطف خود میبایست حلول کند *

واکر این کار نیك وراجح نبود پس خدارا منزه ازکار بد وزشت
بایدداشت خصوصا درحق خاصان خویش *

حیرت ازکفتارهای متناقضهٔ اینهادارم ازیکطرف خودرا موحد کفتند
واز تغییر وتبدیل ذات خدا را منزه آوردند واز طرف دیکر اینکونه
تغییرات وتبدیل درذات اورا جایزدانستند. نمیدانم چه میکویند خدا را
حال حلول به بشریت عیسی غیراز حال عدم حلول است وحال پیش
از اتحاد با اومغایر با حال بعد از اتحاد است . و توخود در اول کتاب
وجاهای دیکراز میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی
ازاین دو مطلب را غلط کفتی . وچون بدلائل توحید به تغییر وتبدیل
درذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینکه از دعوی حلول واتحاد
درذات واحد الهی درکذری وبشر راجای حلول ذات خدای
نکویی *

امادلائل لفظیه که ازانجیل وغیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند
صاحب ادراکی آنهارا مأخذ حلول و اتحاد ازل تعالی باجسمانیات
نتواند کرد *

هرکاه عباراتی است که میکویند ازمسیح شنیده شد که کفت
من در پدرم وپدر درمن است ومن واو یکی هستیم ومعنی آنکونه سخنان را
برفرض صحت آنها دلیل خدایی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

باآلایش حلول واتحـاد منسوب داشته اند امثال آنکونه عبارات را درحق شـاکردان وحواریان عیسی نیز نقل کرده اندودرانجـیل خودشـان نوشته اند *

اینك ﴿ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ﴾ ازقول مسیح آورد تاآنکه ای پدرهمه یکی شوندوچنانکه تودرمن هستی ومن درتوام ایشان ﴿ یعنی ایمان آورندکان بمسیح ﴾ نیزیکی درماشوند تاآنکه جهان بدانند که تومرا فرستادهٔ وعزتی راکه بمن دادی باآنها دادم که یکی شوند چنـانکه مایکی هستیم من درآنها هستم وتودرمن هستی تاآنکه جهان بداند که تومرابعث کردی وچنانکه مرادوست داشتی ایشان رادوست داشتی *
نیز ﴿ درآن فصل انجیل است ﴾ که من کلام ترابآنها دادم وجهان دشمنی بایشان کردزیرا مانندآنکه من ازجهان نبودم ایشان نیزازجهان نبودند وهم ﴿ درآن فصل است ﴾ که ایشان ازجهان نیستند همچنانکه من ازجهـان نیستم ایشان رابحق خود تقدیس فرمای کلام تو ﴿ یعنی وعدهٔ تودر حق ایمان آورندکان ﴾ حق است چنانکه تومرابجهان فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *

﴿ درفصل اول نامهٔ نخستین یوحنا است ﴾ آنچه راکه دیدیم وشنیدیم بشمابیان میکنم که شما باما متحدباشیدوفی الحقیقه اتحاد ما باپدروپسر اوعیسی مسیح است ﴿ نیزدرآن فصل است ﴾ اما اکرمانند او که درروشنا بیست درروشنایی است رفتار کنیم بایکدیکر متحدهستیم *

﴿ درفصل چهاردهم ازانجیل یوحنا است ﴾ باورندارید که من درپدرم وپدر در من است آنچه بشمـا میکویم ازخودم نیست بل پدری که در من است ﴿ وبعبارت دیکر ﴾ در من ساکن است بعمل آورد ﴿ نیز در آن فصلست ﴾ درآن روز بدانید که من درپدرم وشما درمن هستید ومن درشمـا هستم *

﴿ در فصل ششم نامهٔ افسوسیان است ﴾ خدا و پدر همه یکی است که او بالای همه است و باهمه است ودرهمه است ﴿ ودرفصل ششم نامهٔ قورنیتوسیان است ﴾ شماهیکل خدا هستید *

از اینکونه عبارات که دلالت بر اتحاد وحلول ازلی تعالی در حواریان وتلامیذ عیسی بل در جملهٔ ایمان آورندکان بمسیح تواند داشت در جملهٔ انجیل لایعد ولایحصی آورده اند پس اکر این فقرات را که برای نمونه آوردیم ومانند آنها را درحق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او واتحاد وحلول خدا در آنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم وخدا درما است ومادر خدا ودر مسیح شدیم ومسیح درماشد ودر خدا شد *

اکنون برادر انرا بیا کاهانم از رموزآن کلام حقیقی الهی که در اصل وترجه آن تحریف نتواند بود پیشتر کفتیم که کذشته از دیکر کونه تحریفات وجعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطا های بسیار درترجمه هاشده است که بعلت مقاصد باطلهٔ مترجمان ﴿اولا﴾ و بسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب باترجمه ﴿ثانیا﴾ درکاراست وشاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم واین یکی شاهد را نیز برآن بیفزاییم که اکر درفارسی کسی حال کسی را از روی مودت ولطف جویاشود باو کوید دماغ شما چاق است وچون تحت اللفظ بترجمهٔ عربیه بیاوریم ﴿انفکم سمین﴾ میشود وچون این ترجمهٔ ثانویه را به پهلوی درثانی بعبارت دیکر بیاوریم میشود ﴿بینی شما فربه است﴾ که اصل مطلب بکلی ازمیان رفت ومعنی غیرمربوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنکونه سخنان که درحق عیسی وروح القدس بافتند مطلبی ساختند وخواستند این کلمه را که صریح درشرك والحاد است تصحیح کنند ونتوانستند وبرای اسکات نادانان کفتند که چون از وحی وکلام خدا واز انجیل حاضراست باید تعبدا کفت خدا ثالث ثلثه است وعیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیر محرف الهی ومعجزهٔ باقیهٔ پیغمبر آخرالزمان است در مثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه کفتند وخدا خودرا رابع ثلثه فرمود *

﴿ مایکون من نجوی ثلثة الاهو رابعهم ﴾

راست است خدا بامخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند ومعنی میکنند . پس اکر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار و روشن است . وذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین ودر جاهای دیکر اشارت برآن شد بهیچ طوری از اطوار مناسبت وعلاقهٔ ذاتیه بامخلوقات نخواهد داشت * راست است درحق مقربان خدای وایمان آورند کان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول واتحاد تأویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید و بس . و در قرآن مجید نیز ازآنکونه عبارات وارد کردید واهل معرفت نظما ونثرا این مطلب را کفتند *

﴿ ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ﴾

بیعت بر پیغمبر را بیعت برخدای کفت ودست پیغمبر را که در بیعت بربالای دست بیعت کنند کان بود دست خدا نامید *

﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیق ظاهرا پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از اومنفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

﴿ من رآنی فقد رأی الحق ﴾

هرکه مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد ومولانای رومی درکتاب مثنوی کوید *

﴿ کر تو خواهی همنشینی باخدا * رونشین تو درحضور اولیا ﴾

والحاصل معنی تثلیث واتحاد خدا را بامسیح ودیکر مخلوقات اکر از عبارات مذکوره که از انجیل ونامهها نمونهٔ آنها را کفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت برمقصود آنها نخواهد داشت . واکر از تعبیرات ابوتی و بنوتی و پسری وپدری که در انجیل وغیرآن

در حق مسیح گفته اند دلیل بیاورند آن نیز هرگز دلالت برمطالب اهل تثلیث نتواند داشت . بعلت اینکه همه انجیل وتوریة پر ازعبارات مذکوره ونسبتهای پدری وپسری در حق سایر مخلوقات وانبیاو اولیامیباشد . واین تعبیرات بحدی درآن کتب هست که محتاج بذکر نمونه های آنها نیستم وبعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی ودر میان بنی اسرائیل این تعبیرشایع بوده است ویهودیها میگفتند ماپسران خدا هستیم *

﴿ درفصل ششم نامهٔ قور نیتوسیان است ﴾ خدای توانا برهمه چیز میفرماید که من شما را پدرشوم وشما نیز مرا پسران ودختران باشید * هرگاه آنگونه نسبتها والوهیت بعیسی علیه السلام بواسطهٔ معجزات واحیاء اموات است که میگویند ازآنجناب ظاهر شد واضح است که این معنی را ازمعجزات که ازجانب خدا بانبیا واولیا ازروی قدرت کاملهٔ الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد وهیچ صاحب عقلی نمیتواند بگوید که هرکس مردهٔ را زنده کرد وخود گفت این کار ازجانب خدا است آن کس خدا است *

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده نمود چنانکه درتوریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی وهفتم است . والیسع نیزاحیاء میت کرد حتی ازقبراو نیز اینمعجز ظاهر شد چنانکه در فصل چهارم وسیزدهم سفرالیسع ازتوریة است . وآنگونه معجزات را که ازعیسی روایت کرده اند درحق شاگردان وحواریان مسیح نیز درانجیل حاضرآورده اند . دم کاوبنی اسرائیل را بمرده زدند وزنده شد *

اگرچه بدلائل توحیدیه وبـبداهت عقل خدا شناس نسبت الوهیت ومانندآن را بمخلوقات دادن دربطلان وسخافت نه چنانست که محتاج بشرح وبسط واقامت براهین دیگر کردد . لکن محض مزید آگاهی ازمأخذ عقائد فاسدهٔ ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که درخصوص حکمت خدا آورد بفهمیم ونمیدانم این سخن را فهمیده نوشت ویا آنکه از روی سخنانی که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *

اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است. ودانشمندان دانند که تکلیف ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت وآثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگر نیست. خدای توانا انسان را درصورت خویش آفرید واورا بصورت صفات واسماء خویش ساخت ومظهر جلال وجمال خویشش داشت. وقدرت وعلم وحکمت خودرا بوی عطافرمودومنّتی بزرگ براونهاد *

﴿ ومن يؤتى الحكمة فقداوتى خيرا كثيرا ﴾

ومع ذلك اینکونه اعتذار دراعتقادبه تثلیث یاخود حلول واتحاد ازل سبحانه مرد خرد مند را شایسته نتواند بود . وچنانکه کفتیم آتش پرستان ومانند آنهارا راه اعتذار باینکونه سخنان بی بنیان باز شود . ودرآنصورت ناچاریم ازاینکه هرکاه اهل تثلیث را موحد دانیم بت پرستان را نیز آفرین کوییم وموحد شان شناسیم . وچون بدلائل عقلیه ونقلیه خودرا بر تحسین وتصدیق آن طایفه راضی نتوانیم کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست وکتب آنهارا کتب الهامی نتوانیم کفت واعتماد بانکونه اسفار ورسائل نتوانیم جست *

پس باقی نماند از برای مامکر تفحص درامر دین اسلام وکلام الهی بودن قرآن وتفحص ازاینکه آیااخبار پیغمبر آخرالزمان در بقیهٔ این کتب آسمانی پیدا میشود یانه . وآیا معجز وخارق عادتی ازآن پیغمبر ظاهر کردیدیانه . اکرچه بعد ازمطالعهٔ صاحبان انصاف موازین ومعیارهای سابقهٔ این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات دراین نامه نبودیم ولی برای اکمال نعمت واتمام حجت براهل ایمان وانکار بقیهٔ بیانات درمطالب مذکوره را درطی دومیزان دیکر چنانکه درصدر نامه وعده کردیم بیاری خدای وامداد اولیا درغایت ایجاز

از دیوان مولانا خالد بغدادی

«قدس الله سرّه العزیز»

اَلسَّلامْ اَیْ چِهْرِهَ اَتْ شمعِ شَبِسْتانِ وُجود
السلام اَیْ قامَتَتْ سَرْوِ بَهارِسْتانِ جُودْ

السلامْ اَیْ آنکهِ تا آرامِگاهَتْ شُدْ زَمین
هَسْتِ خاكِ تِیرِهَ را صَدْ نازِ بر چَرْخِ کَبُودْ

السلام اَیْ آنکهِ بَرْتَرْ پایَهٔ هَرْ بَرْتَری
صَدْ هَزارانْ سالهَ راهْ اَزْساحَتِ قُرْبَتْ فَرُودْ

السلام ای انکهِ بَرْ ظُلمت نِشینانِ عَدَمْ
اَز تُو شُدْ گَنجِینَهٔ نورِ عِنایَتْ راکُشُودْ

السلامْ اَیْ آنکهِ بَرْکورِیِ چشمِ بیدلانْ
گَرْدِ نعلینْ اَتْ جَواهِرْ سُرْمَهٔ اَهْلِ شُهود

السلام اَیْ انکهِ اِعْجازَتْ یَکِی اَزْ صَدْهَزارْ
برتر از گنجایِشِ فَسْحَتْگهِ گُفت وُشُنُود

السلامْ ایْ انکهِ پیِشْ اَزْ خَلْقِ آدمْ سالَها
روی در محرابِ اَبْرو یَتْ ملائیكْ دَرْ سجود

مَنْ کُجا وُ حَدِّ تسلیمِ تو یا خَیْرَ الْاَنَام
از خُداوَندِ جِهانَتْ باد هَرْدَمْ صَدْ سلام

بسمه ذی الکبریاء والعظمة

میزان چهارمین ازمیزان الموازین

دربیان بشارت توریة وانجیلست درحق پیغمبر موعود که منتظر درمیان جملهٔ امم وقاطبهٔ ملل بود. که پس ازهمهٔ تحریفات وتباهیها که درآن کتب سماویه کردند همین بقیهٔ آنهـا بوضوح وآشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید. ودرطی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بربیان مطالب دیگرکه ذکرآنهـا بردلهای پاك روشنـایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد. واین میزان نیز درده معیار قرار کرفت *

معیار نخستین

آیین امتحان واختبار که خدای را درحق هرقومی ازاقوام ودر بارهٔ هرکروهی از ملل جاری است اقتضا چنـان کرد که عیسی مسیح کلمةالله را مانـند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون ازمقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب برمسببات ظاهریه بیافریند. وهمچنانکه پدر مارا بی واسطـهٔ پدر ومادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت واو رامبعوث بر بنی اسرائیـل فرمود ومأمور برتعلیم و بشـارت کرد . یعنی انکلیون را بر وی فرستاد و روح القدس را مؤید ومسدد اوداشت. وآنجناب آنچه راکه مأمور برآن بود ازتبلیغ وادای رسالت و بشارت بعمل آورد. وحواریان که صاحبان ولایت وتصرف وتدبیر درجهان بودند ازبرکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تاآنکه وقت رفتن عیسی ازمیان آنقوم رسید وهنگام اجرای آیین اختبار شد *

سر وحکمت امتحانات الهیه راکه درهر قومی جاری بود وهست سابقا بنحو اجمال کفتیم وکسانیکه جویای مزید آکاهی ازاین حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند ۰ واین عبد قلیل البضاعة درسال هزار و دوصد و هفتادم هجری در رسالهٔ «مطالع الاشراق» خودکه درمسائل دینیه عربی العباره نکاشتم این مطلب را مشروح داشتم .ودر مکتوبات احمد سرهندی این سخن مشروحا مبین است در این مختصرنامه تطویل و شرح و بسط رادر این مطلب زاید میشمارم *

آیین اجرای امتحان درهر قومی بنحو کلیت چنانست ۰ که پیغمبر یاولی که داعیان براه خدا وهادیان و مبشران وانداز کنند کان هستند پس ازایفای رسم دعوت وبشارت خودازمیان قوم بیرون روند واینجهان را بدرود کنند ۰ تا آنکه ایمان آورندکان حقیقی ازدروغی که بهواهای نفسانی وآرزوهای شخصانی وحب ریاسات ازروی ریا ایمان آورده بودند تمیز یابند ومؤمنان امتحان شدکان که در آن حال غیبت هادیان درمیان فتنه وحادثه بثبات قدم مستقیم باشند درمدارج کمال برتری جویند ۰ واین کونه امتحانات واقع نتواندشد مکر بغیاب رئیس وهادی آنقوم *

﴿ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمناوهم لایفتنون ﴾

پس ازآنکه کلمةالله عیسی را موعد رفتن ازمیان امت رسید جملهٔ وصایای خودرا مکرراومؤکدا برای تلامید واصحاب خویش بیان کرد وازوقایع وفتنها که میبایستی بعد از اوظاهر کردد خبرداد وچنانکه دربقیهٔ انجیل است و بزودی کفته خواهد شدبشارت پیغمبرآخرالزمان را بنحویکه آنجناب وکتاب نازل شدهٔ براو که تعلیم و بشارت بود میبایستی ظاهر کنند بعمل آورند۰ وفرمودند که بعدازمن مسیحان دروغکوی پیداشده سخنان مراتغیرداده اختلاف عظیم درمیان امت من خواهند انداخت ۰ وکلیات آنها را بهفتاد ودوفرقه متفرق خواهند

ساخت که جمله آنهادر هلاکت است مگر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند *

در ﴿ فصل دویم ﴾ از رسالهٔ ثانیه شمعون الصفادر حق معلمان بعد ازعیسی میکوید لکن درمیان مردم پیغمبران دروغ کوی بودند چنانکه درمیان شما نیز معلمان دروغکوی خواهد آمد. خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند وعقائد باطله راکه شایسته لعنت باشدبه پنهانی ادخال نمایند وبزودی برای خودشان هلاکت آورند وجمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوندو بسبب آنها درخصوص راه حق بدکوییا واطالهٔ لسان شودواز روی طمع بسخنان ساخته ﴿ یعنی مجعول ﴾ شماها را بجای متاع کذارند یعنی بخرند ومیفروشند وتجارت میکنند ومتاع تجارتی آنها شما میباشید *

در ﴿ رسالهٔ مذکوره ﴾ درفصل سیم است مهلت دادن خدای راوسیلهٔ خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ما پولوس نیزازروی حکمتی که باوداده شده بود بشمانوشته است. همچنانکه در جملهٔ نوشتجات اوکه در این مباحث نوشته است ودر این مطالب مانیز چیزهایی هست که فهمیدن انهادشواراست. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه درحق کتابهای دیکر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی برهلاکت ایشان است تأویل کنند . اکنون شما ای دوستان این کارهارا پیش ازوقت بدانید وحذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران کمراهی نیافته از متانت خود باز نمانید *

در ﴿ فصل دویم ﴾ مکاشفات یوحنااست ازدروغکویافتن تورسولانی را که میکفتند مااهل رسالتیم ورسول نبودندو دروغکویی آنهارا بامتحان دانستی آکاه شدم *

تحریف ودستکاری در انجیل وکتمان اناجیل یعنی تعلیمات وبشارات مسیحی وتغیرات وبدعتها که درآیین اوکذاشته شد . واعمال وآداب آنجناب راکه برای وقیاسات وتأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی ازنمونه های آن را پیشتر بیان کردیم وازصوم وختنه وغسل وطلاق ومانند اینها نمونه آوردیم جملهٔ این امور درانداک زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا درمیان تابعان آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان اومقهور ومحجوب شدند ودعوت کنند کان ومعلمان دروغکوی همچنانکه مسیح خبرداده بود باسم مسیح وحواریان مسیح دراطراف واکناف ظاهرشده وهرچه خواستند کردند *

﴿ مهردرخشنده چونهان شود * شبپره بازیکر میدان شود ﴾

وچون بشارت عظمی که آن کلمة الله مأمور بتبلیغ آن بود مژدهٔ نزدیکی بعثت فخرکائنات بودی علیه الصلوة والسلام که ازبد وزمان آدم انتظار آن خلاصهٔ آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی وایراث فساد وتباهی در روی زمین مقصودی نبود وچنان پنداشتندی که وعدهٔ مسیحی درظهور آن نورقدیم ازلی درهمان زمان نزدیك انجاز خواهد شد. وبدین موجب همهٔ همت خود شان رادر اخفا وابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند ومع ذلك بعلت کثرت شهرت وشایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی برد ارند ونور حق را خاموش کنند *

﴿ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴾

صاحب کتاب اکر بچشم بصیرت وانصاف بیند خود حقیقت کار را مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد وازاعتراض آوردن براسلامیان بآیت کریمهٔ ﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف درفصل اول ازباب سیم کتابت کفتی که درهیچ صفحه وسطری ازانجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بربشارت عیسی برپیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود. ودر این ضمن سخنانی که دور از شیوهٔ ادب وازشیمهٔ دانش است بمیان آوردی. نخست جواب آنکونه سخنان را ازما مخواه. مکر جواب مطلب را وبیان سخنی را

که کفتی چون مسیح خبر داده بود که بعــد از او پیغمبران در وغکوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نکویند او نیز از آن دروغکویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میکویی لفظــا ودلالة تغییر داده وتحریف کردی چنانکه عیسی واوصیــای او خبر داده اند واین خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود • تا آنکه دولت الهیه ظاهر کردد• معلمــان در وغکوی همواره درمیــان عیسویان درهر زمانی بلبــاسی ظاهر توانند شــد که تحریفات نقطه وتأویلیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت وسبب که در این کار پیشینیان آنها را بود در اینها نیز بطریق اتم واکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که درخصوص کمراه کنند کان بعداز خود خبر داد ومؤلف ما بدیگر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم *

عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرك ومانند آنها درهنکامیکه ازمعبد بیرون آمد خبرمیداد اصحاب از او پنهانی پرسیدند که این علامتها که ظاهر خواهدشد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شمــا را کسی کمراه نکند زیرا که بسیــاری بعنوان مسیحی میایند وبنام من کســان بسیاری را کمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که کفت بعد ازمن بیغمبران در وغکوی خواهند آمد همان است که نکارش یافت• ومؤلف آنرا تحریف کرد وپنداشت که اسلامیان روایت ونقل او اعتماد کنند واعتقاد آورند • والحاصل معلمان ودعوت کنند کان در وغین بعد از مسیح ظاهر شدند ودر ابطال دین خدا کوشیدند وچهرهٔ شاهد مقصود حقیقی را در پردهٔ اختفــا کذ اشتند• ودوست ندارم که باسم ورسم آنها تصریح کنم ورك تعصب جاهلانهٔ طرف مقابل را بتحریك آرم • که این نامه بدست جاهــل متعصب نیز تواند رسید • واکر پیغمبران در وغکوی نیز باآن معلمان بکوییم باصطلاح خودشان خواهد بود *

﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه وظهور معلمان وداعیان در وغکوی بعد از عیسی علیه السلام و برداشته شدن انجیل حقیق از میان عیسویان بجهة حدوث اسباب وعلل در ظاهر و باطن کفته شد اسلامیان را باعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبر از بشارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت با اینکه اعتراض شما در این مطلب کذشته از حذفیات وتحریفات از جهات دیکر نیز مردوداست *

﴿ اولا ﴾ مقصود از آیت کریمه اشارت بر بشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جملهٔ انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیهٔ کتب سماویه خواهی شنید ۰ و لازم نکرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

﴿ ثانیا ﴾ مدلول آیت قرآنی آکاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا وعلیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد بآمدن پیغمبری که نام پاك او احمد است ونکفتند در انجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرمودنه مکتوبا فی الانجیل بعثة نبی اسمه احمد ۰ و پس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام وعناد وانکار ملت بنی اسرائیل وقوعات بعد از آن جناب و پنهان شدن اوصیای حقیق وکلمات و بشارات او بنحویکه علی الاجمال کفته شد معلوم کردید اینکونه اعتراضات راکه از امثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل و وقعی نتواند بود *

حقیت دین اسلام باوجود معجزه و برهانی مانند قرآن و بیاناتی که اسلامیان را از روی حق وصواب در دست است واستواری قوانین شرع وناموسی که از جانب آن مفخر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل وشواهد دیکر از خارج نخواهد داشت مکر آنکه برای مزید بیان وتمام کردن حجت برمنکران یك جمله از آیات وفقرات انجیل

وتوریة وسایر دلائل و براهین را چنانکه وعده کردیم درطی این اوراق بیاری خدای خواهیم آورد *

اهل کتاب بشارات وارده دراین بقیهٔ کتب آسمانی را که در حق پیغمبر موعود ومنتظر است بخوبی میدانند ولی بعلت زبون بودن دلهای آلودهٔ ایشان ازسلطان جهل وعناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل و بهانه جویی رادر کلمات الهیه پیدا کنند ۰ و پس از علم وآگاهی ازحقایق امورانکار وجحود آورند ۰ چنانکه یهودان درحق مسیح و بشارتهای وارده درمسیح ودر معجزات ظاهره ازمسیح ودراعمال ورفتارهای مسیح کردند وهمچنانکه صاحب کتاب ازروی بی شرمی به تبعیت کفار عرب نسبت جنون وصرع العیاذ بالله برآنچنان پیغمبر عظیم الشان داد مسیح ویحیی را بجنون منسوب داشتند *

افسوس برآنکونه دینداری باد ۰ ای صاحب تألیف درانجیل خودت از یهودان و منکران نشنیدی که کفتند رئیس شیطانها بامسیح همراه است وهرچه میکند بدستیاری او میکند ۰ ودر حق یحیی نیزمانند این سخن را نشنیدی وتبعیت بر یهودان را برخود ننك ندانستی ؟ *

معیاردویم

آیات کتاب موسی راکه آنرا توریة مثنی کفته اند درمعیارششم از میزان شیئین بمناسبت ازسخن آوردیم ۰ ومعلوم کردیم کهآیات مزبوره درحق بشارت از پیغمبرموعود است ودلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب کتاب در فصل اول از کتاب سیم کتابش خود کشیشها درتأویل آیات مزبوره میکنند ۰ ولفظ برادر راکه درتوریة کفت ازبرادران بنی اسرائیل پیغمبری بصفات وعلامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند کهاهل ذوق وادراك درجرح وتعدیل آنکونه تأویل کهدرلفظ برادران کرده است محتاج به بیانی دیکر نیستند ۰ وبالبدیهه برادریکقوم

طایفهٔ دیکری است که از یك پدر جدا شده‌اند چنانکه این معنی درحق نسل
اسمعیل واسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند
و بنی اسرائیل باسحق وعرب باسمعیل منسوب کردیدند واضحست ٠
این دو طایفهٔ عظیمه برادرند ودر کتاب موسی است که بکلیم خویش
میفرماید خدای پروردکارتو ازمیان برادرانت پیغمبری را مانندتو
مبعوث خواهد کرد ودر آیت ﴿ ١٥ ﴾ از کتاب مزبور از فصل
هجدهم است که خدا فرمود ﴿ از برای آنها پیغمبری را مانند
تو ازمیان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد ﴾ وبیان دلالت
این کلمات را بر پیغمبرموعود وراست نیامدن آنهادرحق عیسی خصوصا
بمعتقدات عیسویان که درآنجناب دارند در معیار مذکوره آوردیم *
درصفحهٔ ﴿ ١٧٩ ﴾ میزان الحق پروتستانی که در بیان این آیات
بسخن پرداخت میکوید ٠ ثانیا ازآیات توریة آشکار ومثبت میکردد
که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریهٔ وعده شده بابراهیم
که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق
و یعقوب مبعوث خواهد شدنه اینکه از نسل اسمعیل ٠ وآیاتی
دراینجا آورده است که هرکز دلالت برمدعای اونتواند داشت ﴿ خدا
بابراهیم فرمود سخن ساره رادر خصوص هاجر بشنو وآنهارابدیار
غربت بفرست وازساره باین سخن ناخشنود مباش ذریت تواز نسل
اسحق نیزخوانده میشود ﴾ خدا باسحق نیز وعده داد که از ذریت
توزمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی وتناقض باوعدهٔ مخصوصهٔ
الهیه که درحق اسمعیل وذریت اوداشت ظاهر نتواند کرد ٠ واکر
عیسی پرستان ومدعیان عیسی پرستی بانصاف وادراك پیش آیند وکوش
کنند مطلب بغایت روشن است ولکن ٠ حب الشیٔ یعمی ویصم *
چون اساس سخن را بقدر امکان براختصار کذاشتیم درمیان این
مطلب ووعدهٔ برکت روی زمین که بابراهیم وذریت آنجناب داده شد
از همین توریة بقدر کفایت اهل دانش و بصیرت خواهیم آورد ٠
وخواهیم نمود که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای درنسل اسمعیل علیه السلام

چکونه بوده است ودرهمین بقیهٔ توریة در تصریح برمطلب اسلامیان چه بکذاشته اند *

سخنی در بیرون ازمقام کفتکو بنظرم رسید در اینجابیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه کردد و راه حقیق الهی را پیدا کنند *

الهام وکلام الهی نه چنان است که هرصاحب سوادی که ازخواندن ونوشتن الفاظ ولغات آکاهی دارد از معانی لطیفه وکنایات واشارات دقیقه واسرار و نکات غیرمحدودهٔ آن الهامات اطلاع تواند جست • وپیشتر کفتیم که اثر مشابه صفت مؤثر است ومیان مدرك ومدرك وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اکرکسی حقیقت انسان رافهمید وحی وکلام الهی رانیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته ومکدر نشده باشد • مانند مسیح علیه السلام که ازاو ازروی آنچه در ظاهر بعقول وافهام ناقصه وقاصره میفهمیدند سخن میکفتند وتا اکنون نیز میکویند ومقام حقیق اورا احدی از امثال ماها نتواند فهمید • پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد وباین کوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم واسماعیل واسحق شدن کذشته از اینکه درعالم جسمانیات و توالد وتناسل بشری امریست عظیم وسری است کریم • وپاکی اعراق واصالت نسب کاری است لازم الاعتنا • لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی برخود قرار دهیم • یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیراز طورمعروف خود مان دانیم • وکوییم که زید باید ازنسل عمرو باشد تاحکم فلانی درحق او جاری کردد • که اینکونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود • وکسی رادر آنحضرت جای اعتراض نتواند شد • بعلت اینکه بی اطلاعی ما وامثال ما ازاسرار وحقایق امور آشکار است *

﴿ درفصل سیم انجیل متی است ﴾ که در پیش خود تان نکویید

وتصور نکنید که پدرما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدا ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

﴿ در انجیل لوقا است ﴾ اکنون میوه ها را بثمر شایستکی بتوبه بیاورید خود بخود نکویید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدای ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریة کسانیکه عهد ابدی خدا را برداشتند از نسل ابراهیم منقرض وابتر خواهند بود وابراهیم واولاد حقیقی ابراهیم از باطل کنندکان عهد ومیثاق خدای بیزارند ٠ اکر محبت خدارا در دل دارید واز عصیان برا وترسناك هستید درکار دین بصیرت جویید وحقیقت را یابید ٠ واکر بخیال باطل بکویید ما بلفظ عیسی وانجیل ایمان آوردیم وعیسی ما را نجات خواهد داد وما را رهایی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی ازشما واز عقاید واعمال شما داشته باشد یا آنکه شما را بشناسد وقبول کند ٠ همین آیاتی را که میکویی دراختصاص برکت امتها بر نسل اسحق است آوردی وکفتی که دعوای محمد یان باطل است ٠ آیا در ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم ونسل ابراهیم را مأمور بختنه داشت وباطل کنندهٔ آنرا ابتر خواند مذکور نساخت ٠ مکر شما را هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای را درحق نسل اسماعیل یکقدری بدانی *

﴿ درمعیار هفتم از میزان سیم ﴾ عبارات توریة را شنیدی ووعدهٔ خدا را با براهیم در خصوص برکت یافتن جهان بذریت اووظاهر شدن سرورها از نسل اودانستی ٠ آغاز سخن را از آنجابکیر واستواری امر میثاق ابدی را در خصوص ختنه معلوم نمای ودرذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایهٔ بیان مؤلف را درمخصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *

﴿ درآیت هفدهم فصل تکوین المخلوقات از توریة است ﴾ ابراهیم بخدای کفت همانا اسماعیل درحضرت توزندکانی کناد. و این سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی درباره تولد اسحق شد ٠ واز لحن کلام خصوصاً بقرینه لفظ همان یا همانا اسماعیل درحضرت توز ند کانی کاد روشن است که مقدمات بشارات وتولید أمیر ها از ابراهیم در میان او وخدای تعالی معهود بوده است

زیرا که خدای تعالی در بشارت از اسحق این سخن را کفت ودر جواب ابراهیم ازتولد اسحق وثبوت عهد ومیثاق در اوو درذریت او خبرداده وفرموده ﴿ واز برای اسماعیل نیز ترا پذیرفتم اینك اورا مبارك خواهم کرد و برکت خواهم داد واو را عظیم خواهم نمود واو را بغایت بسیار خواهم ساخت ﴿ دوازده فرزند ﴾ از او تولید خواهم کرد واو را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ﴿ وپس ازاین مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود واین همه بشارات در حق اسماعیل واسحق در ذیل آن تعاهد واقع کردید ٠ وابراهیم نود ونه سال داشت که بدست خویش خود را ختنه کرد وجمله اولاد خود را درآن روز درطبق امر دائمی که از جانب خدا صادر شد مختون ساخت *

الحاصل قبیله ها ﴿ از دوازده فرزند ﴾ که خدای تعالی درمقام منت ابراهیم درضمن بشارات الهیه و وعدهٔ مبارك شدن زمین بذریت بر ابراهیم مخصوص یذکر فرمود همانا ﴿ دوازده فرزند ﴾ که صاحبان قبائل مختلفه بودند

شکر فیض تو چمن چون کند أی أبر بهار
که اگر خار و اگر گل همهٔ پروردهٔ تست

اکنون اکر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصا بقرینهٔ بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل وبودن امیرها ازنسل اوبی تأویل وتوجیه صریحة الدلالة درحق پیغمبر موعود خواهند دید ٠ وازتقلید جاهلانه برادران پروتستانی کذشته وبرادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارك شدن زمین رادر هردو نسل ازاولاد ابراهیم خواهند شناخت ٠ وپیغمبر مانندموسی رابصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان اواست چنانکه سابقا کفتیم بجز از آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام وشرایع را بدرجه کمال رساند وخداشناسی را درجهان ثابت الاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی راکه دراختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق درتأویل عبارات توریة درصفحهٔ ﴿ ١٨٩ ﴾ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس ازمطالعهٔ بیانات حقانیه که شنیدی برفرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست ٠ که هرکز آن آیات دلالتی برمدعای اونداردو همه استدلالات صاحب کتاب مزبور دراینجا مانند دیکرسخنان اوسقیم وغیرمستقیم است ٠ که ازجملهٔ آنها سخنی است که ازقول عیسی کفت که ﴿ اکرموسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلت اینکه اودرحق من نوشت ﴾ واز این سخن میکوید که برکت موعوده درذریت ابراهیم منحصر بعیسی است وپیغمبری که بموسی کفته شد خواهد آمد عیسی است ٠ ودر عدم دلالت آن سخن براین مطلب صاحبان انصاف نیازمند بتأمل نخواهند بود ٠ نوشتن موسی درحق عیسی اکر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که اورا انکار از روی صواب کرده اند ٠ پس عیسی را اقلا پیغمبرکویند که مطابق بالفظ توریة باشد وجواب یکجزء از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت وافسوس این است که بااین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزرمی نکرده ومیکوید ٠ پس دعوی محمدیان

باطل شد ودر آنمقام سخنان جاهلانه كه شايستهٔ احوال برا دران اوتواند بود مندرج ساخت . وچون دانشمندان را ايراد آنكونه سخنان نشايد ازجواب براو كذشتيم *

﴿ ولولا الشعر للعلماء يزرى * لكنت اليوم اشعر من لبيد ﴾

﴿ معيار سيم ﴾

كوش ادراك خودرا بازكن عقائد موهومه را وآنچه برآن مألوف ومأنوسى . همه را ازدل خود موقةً دورنماى . مشاعر خود را براى فهميدن سخنان راست من درنزد من بعاريت بكذار . وپس ازنيل مقصود كه رسيدن بمقام ادراك وفهم سخنان است درنظركاه خداى باختيار خويش راه بپماى *

ازبشارات بقيهٔ كتب آسمانى كه درنسخه هاى موجوده درنزد طوايف ملل ازاهل كتاب درحق پيغمبر آخرالزمان است دراينجا بياوريم . وميزان پروتستانى را بميزان راستين حقيقت شناسى بسنجيم . وپس ازاقامت بينات وراهنمايى طالبان دين حقيق ايشانرا درقبول وانكار برمكافات وجزا ازجانب خداى محول داريم *

نخست ازبشاراتى كه درخصوص بعثت خاتم انبيا وقيام سرور كائنات عليه الصلوة والسلام در تورية وانجيل وارداست بطريق اجمال بيان كنيم . ودر اين معيار ازلزوم برخواستن آن رحمت كليهٔ الهيه باشمشير ومستقيم شدن دين خداى بسيف قاطع وحسام غالب كه دردست يداللهى بود بيارى خداى سخن كوييم *

خداى جهان راچنانكه بصفات رحمت ورأفت وعطوفت موصوف دانيم صفات قهر وغضب وانتقام را نيز درآن حضرت اعتراف خواهيم داشت . وكذشته ازدلائل ضروريه كه در اين سخن عقلا وارداست كتب سماويه را برتصديق اين مطلب كواه راستين خواهيم دانست *

آثارصفات قهر وغضب خداى درهرزمانى بطورهاى كونا كون درحق اقوام وملل بظهور آمد تاريخ شناسان جهان از تفصيل اين

آکاهی بشایسته دارند *
﴿ شمعون الصفا ﴾ در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن اینها طبعا بی ادراك بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده شده اند کرفتار شده بجهة فساد خود شان که ذم وقدح میکنند کارهایی را که برآن جاهل هستند هلاك خواهند شد *
خدای قهار منتقم از کشیده شدن شمشیرها بامر او وهلاك نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند باك نکند ودر کتب سماویه شواهد این سخن بسیار است *
﴿ درآیات فصل سی ودویم از تورية مثنی است ﴾
انا هوالذی انا ولیس معی اله غیری من زنده کنم و بمیرانم ومیزنم ومیکشم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم وکویم که حی ابدی منم ۰ اکر شمشیر برهنه خودرا پیدا کنم وبازوی من بحکم برسدازد شمنان انتقام خواهم کرفت اعدای خودرا مکافات خواهم داد پیکانهای خودرا مست ازخون کنم ۰ شمشیر من کوشت خواهد خورد وازخون کشتکان واسیران وسرهای سروران دشمنان خواهد آشامید *
﴿ درفصل بیست وششم سفر لاویان ازتورية است ﴾ بردشمنان غالب خواهید شدوازشمشیرهای شمادر پیشروی شما بیفتند۰ وپنج کس ازشماصدکس را غالب شود وصدکس ازشماده هزارکس رامغلوب سازد تادشمنان شمادر پیش روی شما بیفتند ﴿ درفصل دهم انجیل متی است ﴾ کمان نکنید که من برای کذاشتن صلح درروی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم *
درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب کفته شدکه انسان حقیقی آنکه نتیجهٔ ایجاد جهان است ومقصود بالذات صانع حکیم تعالی شانه غیراین انسان ترابی وجمادی است وعظم واعتبار این قالب بشری بمظهریت وحاملیت آن نوراعظم است که هیکل اسماء وصفات خدایی است وکرنه این جسد خاکی را درصورت دوری ازآن عالم

پاکی هبا و بی بها باید دانست *
طوایف جهان در نظر الهی هرکز شان وعظمی نتواند داشت مکر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند و روح انسانی را باخود همراه آورند *
﴾ درفصل چهلم از کتاب اشعیا است ﴿ طوایف در نظرش لاشیٔ بل از لاشیٔ کمتر ودر نزد او ناچیز معدود شوند *
سراپای این جهان بمنزلهٔ انسانی است که بنی آدم ازجمله اعضای آن انسان است. وهمچنانکه انسان جزؤ رامرضها وعلتها پیدا کردد انسان جهانی را نیز امراض واعراض پدید آید . که خدای حکیم انبیا واولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها کمارد . وچون علت شقاقلوس که بیك عضوی ازاعضا عارض شود طبیب حاذق درمحافظت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور کردد وناچار از قطع آن شود . تا آنکه آن انسان مکرم را ازمرك رهایی دهد ونکذارد سرایت بجملهٔ اعضا کرده هلاکش سازد *

سیرت جنك ونفرین وهلاك ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود . وچون اقوام را در اطوار انکار ثابت ورا سخ میافتند ومیدیدند که ازآیات ومعجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه یابرآنها نفرین آورند وبقهر وانتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیکر اقوام را موجب عبرت واسباب هدایت کردد که منکران را بجزاز هلاك چارهٔ در اصلاح نیست . و بسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانند شد ومقصود الهی ازساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید . ویا آنکه بامر خدای شمشیری کشیدند وبرآنهامی نهادند وجنك میکردند وشوکت باطل را می شکستند که دین الهی پایمال نشود وراه خدا شناسی ازمیان نرود . چنانکه موسی کلیم خدای باعمالقه کرد . وجنك کردن موسی و پس از او جنك کردن یوشع بن نون معروفست

ومشهور . ودر تورية ودر كتب تواريخ مزبور است ومسطور *

﴿ در كتاب ناحوم از تورية است ﴾

خداى غيور ومنتقم اواست خداى منتقم وغضبناك است خداى از دشمنان خويش انتقام كشد غضب خودرا بر دشمنان جارى كند خداى درغضب متأنى ودر قوت عظيم وبزركست *

﴿ در فصل نهم كتاب اشعيا است ﴾ جنك جنك آوران باهنكامه نزديك شد لباسها خون آلود شوند پس ازآن غذاى آتش شده بسوزند . زيرا كه براى مامولودى بوجود آيد وبرما داده ميشود كه سلطنت درعقب اواست ونام او ﴿ عجيب وناصح وجبار ورب الابديه وسلام وسلطان ﴾ است . ازدياد سلام وسلطنت بر روى تخت وملك اوبلا نهايت خواهد بود . غيرت خداى آنرا ازكنون تا ابد الآباد پايدار وبرقرار خواهدداشت *

پس اى صاحب كتاب از شمشير خاتم پيغمبران كه بامر خداى كشيده شد هيچ استعجاب مكن . وازروى هوشيارى وضع زمان برخواستن آن ناصح جبار راكه ازدياد سلام وسلطنت بربالاى تختكاه عدالت الهيه كه مسند شريعت اواست بلانهايت خواهد بود بدرستى ملاحظه نماى . وغلبهٔ جهل ونادانى وتراكم ظلمات وكدورتها وشيوع آيين بت پرستى وتضييع دين وشريعت خدايى وظهور بدعتها كه دردين حق كذاشته شده بود همه را بالاطراف تصوركن . وشريعت وبعثت آن خاتم پيغمبران را عمومى بدان بطوريكه ميبايست حكم اودراقطار جهان جارى كردد وجزيرهها منتظر شريعت او شوند . پس آيا لازم نبود كه آن ظلمتها را بردارد وابرهاى تاريك راكه برروى خورشيد دين الهى بودند به بروق شمشير قاطع مرتفع سازد . وبنيان بت پرستى را براندازد . صيت توحيد وخدا شناسى را بلند آواز كند آيا لازم نبود بنحويكه عيسى بشارت داد آن قالبها را مانند كوزه هاى كوزه كر بشكند

وکوزه‌ها بطرز نوین بسازد ٠ وباشمشیر آهنین حکومت کند ٠ حکم ابدی را درجهان بگذارد ٠ آیالازم نبود که عضو شقاقلوسی را بریده انسان شریعت را از هلاکت وتباهی محفوظ دارد ؟ *
ای صاحب کتاب منصفانه جواب بیار ٠ در چنان حالی اگر آن هادی مطلق سکوت میکردی ورسم دعوت را مانند دیگر پیغمبران که جنگ نکردند مینهادی حال جهالت جهان وشیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی بآندرجه رسید تا کنون بکجامی انجامید باآنکه این کار امری بود موعود وارادهٔ بود ازجانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اگرآن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر میگذاشت ونبوت مطلقهٔ خودرا بشمشیر تنها جاری میکرد سخنان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود ٠ لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد وازجنس حروف وکلمات که در زبانها بهرگونه ترکیب ولغات تألیف میشد ودر آنروز فصاحت کلام عرب را مایهٔ مفخرت بود ٠ سخنی ازجانب خدای آورد که شامل بر جوامع کلم وحاوی احکام واسرار ومبین اطوار کائنات ومکونات بود ٠ وآن کلام را بنظمی مغایر نظم ونثر وترتیبی بیرون از اسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد ٠ وتحدی نمود وگفت این کلام خدا است واگر شکی دارید یکسوره ازمانند آن را بیاورید ٠ پس انکار کردند وبعادت پدران خویش درعناد اصرار نمودند ٠ واذیتها وآزارها را درحق اوروادیدند ٠ بحدی که فرمود ﴿ مااوذی نبی مثل مااوذیت ﴾ ومعهذا بشیوهٔ فقرومسکنت رفتار نمود وفرمود ﴿ اناالمسکین جالس المسکین٠ والفقر فخری وبه افتخر ﴾ وبامر خدای فرمودند ﴿ ماکنت بدعامن الرسل ﴾ تاآنکه بت پرستان ومخالفان دین حقیق وصاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان بموسی وعیسی داشتند شرم نکرده وانصاف نموده اقرار نیاوردند

وکار بجایی رسید که در وطن خویش ودرمیان آنقوم نتوانست اقامت کند واز آنجا هجرت فرمود درآنجا نیز آسوده نکذاشتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجرار سید وکار منجر بجهاد واستعمال قوهٔ جبریه شد ٠ وبامر خدای غضبناك هلاك کنندهٔ فرعون وشداد ٠ واز پای در آورنده قوم ثمود وعاد ٠ شمشیر انتقام را برآنها نهاد ٠ وآیت قهاریت الهی را برایشان ظاهر کرد *

﴿ فلما آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق باتو مدا راها کند ﴾

﴿ چونکه از حد بکذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضرب شمشیر وطعن پیکان وسنان هر کسی را که برا و دست میافت در قبول اسلام وایمانش مجبور سازد که خود از جانب خدای میفرمود ﴿ لا اکراه فی الدین ﴾ بل بسیاری از آنها را در پذیرفتن دین ودر دادن فدیه وجزیه مخیر میداشت *

چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن شوکت باطل واعلاء کلمه حقه مقصود بود واین مقصود در اندك زمانی بخواست خدای دست داد ٠ و رشد وراستکاری از غی وکمراهی تبین کرفت ٠ ولازم بود برجهانیان معنی خضوع وانکسار رابنحو اکمل نیز بفهماند وآنها را آکاه سازد از مقصود حقیقی خود که مغایر بود باشمشیر کشی که مقصود بالتبع ومطلوب بالعرض بودی ٠

از دیوان مولانا خالد بغدادی

«قدّس الله تعالی روحَهُ العزیز»

عَجایبْ نَشئهٔ زینْ دامَنِ کُهسارِ می آید
تُوکَوُیی بانسیمِ صُبحِ بویِ یارِ می آید

زِخاکَش یافتِ تسکینْ زَخْمَهای سینهٔ ریشَمْ
تعالی الله ْچسانْ اَزْ مِشكِ این کِرْدارِ می آید

نِشانی از هِلالِ عیدِ وَصلِ دُوسْت می بَخشَدْ
هرآنْ نقشِ زِسُمِّ تَوسَنِ رَهوارِ می آید

نمی دانم از کُجا می آید اَمّا اینقَدَرْ دانَمْ
دَمادَمْ نَفْخَهای طَبْلَهٔ عطّارِ می آید

علامَتْهای روزُو شَبْ بَکُلّی از مَیانْ برَخْواست
زِبَسْ نگُسَسْتَه اَزْ هَمْ پَرتَوِ اَنْوارِ می آید

اَگر نه جایِ آن سَرْحَلْقهٔ مِشْکینْ غَزالانْ اَست
چِرا زینْ خاکَ بویِ نافهٔ تاتارِ می آید

بَلیِ این جِلْوگاهِ دلْرُبای عالَمْ آشُوبَست
که تصویرِ نظیرش بر خِرَدْ دُشْوار می آید

بَهَرْ ساحَتْ دَمِی آنْ مایهٔ جانْ جِلْوه گرگردد
زِخاکَشْ تا بمحشر نَکْهَتِ گلزارِ می آید

نشانی ازکفِ پایَشْ بَهَرْ مَنْزِلْ که شُدْ پَیدا
آزانْ جاسُرْمهٔ چَشمِ اولوالاَبْصارِ می آید

همه آزادِ سَرْوانْ بندهٔ بالایِ اوگردند
خِرامانْ چُونْ بعَزْمِ جلوهٔ دَرْ رفتار می آید

نِگینِ خاتَمِ جَمْ شد مَرا هَرْ دانَهٔ سُرْخی
زِشوقِ لعلِ اُو اَزْ دیدهٔ خونبارِ می آید

دِلاهُشیارِ باشْ اَزْ پَرتَوِ حُسنِ اَزَلْ اینجا
تَجلّیها دَمادَمْ بَرْ دِلِ هُشیارِ می آید

به بیداریم دادَنْد آنچه دَرْ خوابَشْ نمیدیدم
سعادَتْ بینْ مَرا کَزْ دولتِ بیدارِمی آید

سُخَنْ سَرْ بَسْته تا کَیْ بانَسیمِ صُبْحِدَمْ خالد
شمیمِ خاكِ کویِ احمدِ مختارِ می آید

آمینِ (لی مع الله) مَحْرمِ اَسْرارِ (ما اوحی)
زَهیِ وصفش که گُویم برتر اَزْ پندارِ می آید

شَهی تَخْتِ لَعَمْرُكْ شهسوار عرصهٔ لولاكْ
مُجَلّدْ ها ثنایَشْ زیزَدِ دادارِمی آید

زیُمْنِ پایِ بوسِشْ فَرْشِ را بَرْ عَرْشِ تفضیل است
سُعودِ نَحْسِ را اِنکارِ دَرْ آنکارِ می آید

زِ اَیْوانِ جَلالَشْ برصُفوفِ زائرانِ قُدسْ
صَدایِ دُور شَوْ دورْ اَزْ دَرُو دیوارِ می آید

زَهِی اَیوانکه کَمْتر بَنْده گانِ آستانِ او
زشاهَنْشاهِی رویِ زَمینَش عارِ می آید

ززیرین پایه اَش شهبازِ فِکرَتْ تا فِرازِ عرش
بمقصدْ نارسیده خُونَش از مِنقارِ می آید

جُنونِ دَوْرَه دارد چَرْخْ از سَوْدایِ پابُوسَشْ
ازین مَعنَی چنین در گَرْدِشِ دَوّارِ می آید

گرزِ اَهْلِ عِنادَمْ دَرْ رَهَشْ خارِی خَلَدْ بَرْدِلْ
کجا گُلْچینْ زِ خارِ کلشَنَشْ آزارِ می آید

مَراتاتاری از گیسویِ طَرّارَشْ بَچَنْكْ افتدْ
کجا هرگِزْ سخنْ از نافهٔ تاتارِ می آید

زهی شاهی که نایَدْ غیرِ اندر رِشتهٔ وَصفش
زِگنجِ عرشِ اعظمْ هر دُری شَهْوارِ می آید

دهد یکتاره مُویَش رِشتهٔ تشبیهِ را اَزْ کَف
به نَعْتَش چون کمالِ حُسنِ دَرْ اَشْعارِ می آید

ثَنایَش از خِرَدْ دَرْ تَنْگِنایِ امتناعْ اُفْتادْ
مَعاذا الله جِسانْ از عَقْلْ اینمقدار می آید

بُوَدْ از آفرینِش آفرینَش بادِ پَیْمایی
هَمینْ جانْ آفرِینْ از عُهدهٔ اینْ کارِ می آید

جهانرا میتُوان دَرْ دانهٔ خشخاش جا کَرْدن
وَلی مَدْحَش کجا در حَیِّزِ گفتار می آید

کسی کُو هَرْ دُو عالَمْ زُو بَسِلْکِ انتظامْ آمد
چه سُودْ اَزْ گو یَمَشْ بر سَرْوَرانْ سردار می آید

زِ اَسرارِ دَرُونَش جبرئیل آگه نخواهَدْ شد
زِ بَهْرِ شَقِّ صَدْرَش گَرْدَ مِی صَدْبارِ می آید

درین مَوْسِمْ بیابانْ طَیْ مکُنْ بیْهوده اَیْ حاجی
که بیت الله بَطَوْفِ رَوْضهٔ دِلْدارِ می آید

بیامُرْ زو کَریمی کَزْ وجودِ فائضِ الجودش
دُرْ اَزْ دریا گُهَرْ از خاره گُلْ از خارِ می آید

نیابی غنچهٔ لَبْ از تبسم بازْ ناکَرْدَه
اگر از حُسنِ خَلْقَش بحثِ در گلزارِ می آید

بَحُسْنِ التفاتَشْ میتُوانْ رَستنْ دَرْ آن رُوزی
که از گَرْدَنْ فرازانْ نالَهایِ زارِ می آید

گَهی مَهْ نیمه میگردد زِ اعجازِ سَرْ انُگشْتَشْ
گهی بَرْ تَشْنَگانْ از بیخِ اُو اَنْهارِ می آید

سخنْ با مِشْكِ چِينْ از چينِ كَيسو يَشْ خَطا باشد
كه اين هرخستَه را مرهَمْ وَ زانْ آزارِ مى آيد

نه تنها آهوىِ وحشى بتصديقَشْ زبانْ بُكْشادْ
زِسَنْگِ خارَه برْ اِعجازِ اُو اِقرارِ مى آيد

بِاَنْدَكْ مُدّتى رفت وُ بِيامَدْ بازِ راهى را
كه بَرپيكِ خِرَدْ پيمودنَشْ دُشْوارِ مى آيد

ملائك تابَسِدْرَه صَفْ كشيده دَرْ سَرِ راهش
بشارتْ گوى و بيْن هَمْ سيّدِ مختارِ مى آيد

اگر برْ مشترى خورشيدِ رُو يَشْ جلوه گر گردد
مه كنعانْ بنقدِ جانْ سوىِ بازارِ مى آيد

زهِجرَش چُوبِ مينالِيْد زارُ و تُو نَمي ميرى
اگرمَردى تُرا زينْ زِنْدَگانى عارِ مى آيد

گهى دادَستْ نِسْبَتِ قَدْوُ رُخْسارَشْ بَسَرْ وُكلُ
خِرَدْ شرمِنْدَهِ اين فِكْرِناهَمْوارِ مى آيد

اگر ازمِهْرِ گو يِى پَرتَوى ازْ اَنْوارِ اُو باشد
وَرازگل قطرهٔ خوىِ زانْ گلِ رُخْسارِ مى آيد

بُوَدْ يَكْ جذبَه از عشقِ وَىْ پَرتَو اَزْ رُو يش
نيازْ از بى دِلاَن وُ نازِ از دِلْدارِ مى آيد

اَزُو خيزَدْ تجلّى از دَرختِ وادِىِٔ اَيْمَنْ
وَزُو برْ طُورِ موسى طالِبِ ديدارِ مى آيد

بُوَدْ حرْفِ مُفِيدُ و مُختصر در بحثِ نيرو يَشْ
بِرونْ از آستِينَشْ پنجهِٔ قهّارِ مى آيد

زِجُودَشْ اَبْر گر بَرْخِویشِ گِرِیَدْ جای آن دارد
کَفَشْرا صدْ هزارانْ خنده براَبْحارِ می آید

اکر بَرْ بَرْ چَکَدْ یَكْ قطره ازدریای احسانَشْ
بخِشْکِی هرطرفْ صَدْ قُلْزمِ زَخّارِ می آید

درینْ معنٰی حکیم کُوردِلْ اندر غلط اُفْتادْ
وَساطَتْ زُوَشْتُ گفْتْ از کُنْبدِ دَوّارِ می آید

زسرِّ سینهٔ پاكِ وَیْ از نصِّ اَلَمْ نَشرَحْ
همین دانی وُ بَسْ کانْ مَخْزَنِ اَسرارِ می آید

گدازَدْ انبیا را زَهْره اَنْدَرْ مَوْقِفِ محشرْ
اگرنَهْ جلوهٔ درعَرْصهٔ اِظهارِ می آید

کُنَدْ ناموسِ اَکْبَرْ فخْرِ ها اَزْ غاشِیَه بَرْداریش
بلی زِینْ نکته بَرْحَیْلِ مَلَكْ سالارِ می آید

سُخَنْ دَرْ وَصفِ او زِینْ پایه بَسی بالا تَرَسْتْ اَمّا
اگر بَرْ تَرْ رَوَمْ نااَهْلِ را اِنْکارِ می آید

بَه بَزْمِ قُدْسِیانْ چونْ نُکْته از فضلِ بَشَرْ رانَنْدْ
نُخُسْتِینْ اَزْ مُهاجِرْ وانْگه از انصارِ می آید

جِوانْ مَرْدانِ گَرْدُونْ جاهِ دشمن شُورْ شیرْ اَفکَنْ
که اَوْصافِ پیمبرْ در هَمه تکرارِ می آید

زِ جُودِ خویشِ گُوْ شَرْمَنْده شَوْ اَیْ حاتَم طایی
کَزُو گَرْدَنْ فرازانْ بَخْشْ از ایثارِ می آید

نه چونْ آن مهتر آزاده گانْ سرمایهٔ ایمان
که دَرْ هَرْ مَنْقبتْ سَرْ دفترِ اَبرارِ می آید

صَدِيقِ سَرْورُ وُ صِدِيقِ اکبرْآنکه درشأنَشْ
بقرآنْ ثاني اِثنينْ اِذْهُما فى الغارِ مى آيد

ملائيكْ ژَندَه پوشْ از خرقهٔ پَشمِينَهٔ اُو يَنْدْ
نَوِيدِ اِرتضايَشْ زِيزدِ دادار مى آيد

بَكامِ مارِ پابگذاشْتِ تا ز ودوستِ نيازارد
تُوانِ يارى نه پِنْدارِيكه اَزْ هَرْيارِ مي آيد

مَكرْ كِشْوَرْ سِتانى تاجْ بخشِى خِرْقَهٔ پَشْمينى
كه باعزْمَشْ مقارِنْ سطوتِ قَهّار مى آيد

گرِيزَدْ اَزْ شُكوهَشْ دِيوِدُونْ چون پشّه اَزْ صَرْصَرْ
بَجُزْوَىْ كَىْ چنين كِرْدارِ اَزْ ديّارِ مى آيد

زعلمُ و حِلمُ و عدلُ و فضلُ و عرفانُ و كمالاتش
خِرَدْ سَرْ گشتَهٔ تَرْ اَزْ گرْدِشِ پَرْكارِ مى آيد

فِرونگرِفتهَ دَرْ هَرْ دُو سَرا هَرْ دو سَرْ اَزْ پايَشْ
چنين باشد كسى كِزْ بَخْتِ بَرْخُوردارِ مى آيد

بيا وُداسْتانِ پورِداسْتانْ را قلم بَرْكَشْ
كه بحثْ از گيرُو دارِ حَيْدَرِ كَرّارِ مى آيد

اکنون از بشارات کتب آسمانی درخصوص بعثت خاتم پیغمبران بیاوریم ونخست ازآیات وکلماتی که قیام او وقوام شریعت اورابشمشیر آکاهی میدهند ذکرکنیم *

﴿ معيار چهارم ﴾

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور درحق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید ﴿ درصفحهٔ صدوهشتادم ﴾ کتابش آورده وازنامهٔ عبرانیان آیات دیکر درتفسیر آنها ذکر میکنـد ومیکوید بدلالت آن نامه که ازمتفرعات انجیـل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بتمامی ازروی ترجمه های خودشان دراینجا بیاوریم وتصدیق آنرا حوالت بارباب ادراك وانصاف کنیم تابدانند که آیات مزبوره بشارت بر پیغمبرآخرالزمان است ویادلالات بهیچ تواندداشت ومعلوم کنند که نامهٔ عبرانیـان درست کفت یانامهٔ ایمانیان *

واکرمی دانستند که نویسنـدهٔ آن نامه چه بلاها بسرانجیـل آورد وبنام عیسی چـه قدر مردم‌را از مطلب دور کرد ونام خود را نیز مقـدس خواند هر کـز نامی از نامـهٔ اونمیبردند و بسخن اوتمسك نمی جستند *

﴿ آیات مزمور چهل وپنجم زبوراست ﴾

دل من سخن نیك برآورد ٠ کارهای خودرا برملك عرضه کنم ٠ زبان من قلم دبیرماهری است ٠ نیکوتر ازاولاد بنی آدم شـدی لطافت برلبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارك داشت ٠ ای توانا شمشیرخودرا برروی ران خویش بیـاویزکه عزت وشهرت تواز آن است ٠ درشهرت خویش کامیـاب باش برای حق وعدالت وراستـکاری سوارشو ٠ دست راست توکارهای عجیب وهیبتنا کت بیـاموزد ٠ پیکانهـای توای توانا تیز است دردلهای دشمنان ملك نشینند ٠ اقوام مقهورتوشوند کرسی توای خدای ابدالآباداست ٠ عصـای مملکت عصای عـدالت تست ٠ نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمـن کـرفتی وبدینموجب ای خدا خـدایت به برتری ازشریکانت بروغن شادکامی ممسوح داشت مرصافی وعود وسلیخه ازجامه های تست ٠ ازمنازل شرفناك توعاجی است که‌ترا شادکام کنند دختران پادشاهان درمیـان زنان مکرمات تست ملکهٔ آرایش یافتـه

بجامهٔ زرین درخدمت تو بایستد . ای دختر بشنو ونکاه کن و بکوش
خود استماع کن قوم خویش وخانهٔ پدر خودرا فراموش نمای حسن
نورا ملك خواهان شود . زیرا که او پرورش دهنده خدای تست
وتواورا سجده آوری . دختران صور برای پیشکشها بیاورند .
توانکران ازطوایف بدیدار توحسرت برند همه بزرکیهای دخترملك
ازدرون از جامهٔ زردوز است دختران باکره از پی جامهای زردوز
رفیقان آنها برای ملك بیاورند و برخدمت توتقدیم کنند .
وبابهجت وسرور رابلاغ دارند وبسرای ملك داخل شوند .
اولادتو بجای پدران توباشند وایشان را برتمامی زمین سروری
دهم بقرون واعصار نام ترا یاد کنم وامتها بدوام دهور واعصار
برای تواعتراف بیاورند. تمام شد زبور چهل وپنجم داود
علیه السلام *

شهادت دادن این آیات اززبور بربشارت پیغمبر ووراثت عُلَماءِ اُمّت
اودرزمین درنزد هوشمندان آکاه آشکاراست واز جمله جاهایی است
که درآیت قرآنی اشارت برآن فرموده اند *

﴿ ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾

﴿ ان الارض یرثها عبادی الصالحون ﴾

بعد ازذکر پیغمبر واوصاف واطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان
ومالکان زمین بندکان صالح خدا است که ایشان را برتمامی زمین
سروری باشد ووعدهٔ خدای بابراهیم درحق ذریت اسمعیل
انجاز یابد *

صاحب کتاب آیات مذکورهٔ زبور را بتأویلات بعیده میخواهد
بمسیح تفسیر کند ودلالت آنرا برپیغمبر صاحب السیف ولطافة الکلام
انکار نماید وحال آنکه کمترینی اورا کی درشهات تمامی آیات مزبوره
برحضرت پیغمبر کفایت کند *

بنابر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنند کان کاذب بود
که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند وباقتضای مقصود

خود بدعتها درآیین خدا کذا رد . درضمن نامهٔ که بعبرانیان نوشت
وخواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است
که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مزمور چهل و پنجم را آورده
واستدلال بر مدعای خود کرد . واین مؤلف بیچاره به تبعیت او سخندانی نمود .
فقرات نامهٔ پولوس که مؤلف میزان پروتستانی متمسك با آن میشود
چنان است *
لکن به پسر میکوید که کرسی تو ای خدا ابدی واز لیست عصای
ملکوت تو عصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینموجب
خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد و ترا از رفیقان
تو برتری داد *
دراینجایك لفظ مسیح که مطابق با ترجمهٔ لقبی ازعیسی تواندبود پیدا کرد
ودست آویز ساخت پس ازاینقراردر هیچ جایی عبارت مسیح نیاورند
حال آنکه درتوریة امثال این تعبیر درحق انبیا بسیار واصطلاح توریة
براین جاری است . ومسح بروغن بهجت یعنی شادکام ومسرور
داشتن است . اکر راست میکویند آیات زبوررا چرا در نامها بتمامی
نیاوردند چرا علی التفصیل تفسیرنکردند . ونیز همین دوآیت رابچه
قرینت برعیسی تأویل میکنند کویا بقرینهٔ لفظ « ای خدا »
است که عیسی راخدا نامیده اند وبکس دیکر دلالت نکنند *
اهل ادراك ازمتن عبارت حاضرهٔ زبور دانند که خدا تعبیرازغیر
ازل تعالی است چنانکه درذیل آن کفت خدا یعنی خدای تو واضح است
کسی که اورا خدایی باشد در واقع بندهٔ خداست ودر اینصورت
بهرمعنی که در عیسی کویند این تعبیردر حضرت پیغمبری بطریق
اولی تواند بود اعتراف بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد بااینکه
طوایف بسیاری بخدایی آن بزرکوار اعتقاد کردند همین دو
آیت زبوررا تماماً درحق عیسی نتوانند بیان کنند. چه
فائده که در وقت تنکنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چکونه تحریف نمود ٠ وچنانکه شمعون پطرس درحق معلمان دروغکوی کفته بود تحریف را به پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که در ترجمه کفتم درنسخهٔ صحیحهٔ زبور بلفظ عصای استقامت تو ودر بعضی از ترجمه های پروتستانهـا عصـای مملکت آورده شـده است *

وعلت همه این تحریفـات این است که در آیات مـذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است ٠ ومیکوید کرسی توای خدا ابدی وازلی است عصای استقامت یاعصـای مملکت عصای عدالت تست ٠ ودراول آیات چنان کفت که شمشیرت را ای توانا بر بالای ران بیاویز برای حق وعدالت واستقامت سوار شو ٠ واین معـانی بجز در پیغمبر آخرالزمان صادق نتواند بود عیسی را نه سیف بود ونه آنچنان سوارشد که عدل وداد واستقامت رادر زمین بکذارد ونه اور اکرسی وعصای عدالتی که عبارت ازشریعت مؤسسهٔ دائمه باشد کسی اعتقاد کـرده یادعوی نموده است ٠ این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که یك قدری از بنیـان تأویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانهـا آمده در ترفیع آن بنیان بی اسـاس سخن کوینـد *

والحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است وتمامی ذکر حضرت پیغمبر واطوار واوصاف ایشان واشـارت بأصحاب ایشـان واولاد وزوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سَرْوَرِی روی زمین را بایشان علیه وعلیهم السلام مسلم داشت وچون دلالات واضحهٔ آیات برآنحضرت درنزد هوشمند باانصاف محتاج بشرح وبسط نیست وبرمنکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصـار در سخن رابهتر دیدیم *

زبورچنین می سراید وسخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه مـیدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شـدی ٠ وبهـترین

مخلوقات کشتی لطافت وفصاحت واعجاز بر لبهای مبارکت آمیخت • وسخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد • و بدان سبب چنانکه برابراهیم وعده داده شده بود بدوام شریعت وسلطنت ذریت خود که دوازده فرزند از اسماعیل بودند ابدالدهر مبارك شدی و برکت یافتی ای قوی وتوانا بر همه چیز شمشیر خودرا بر بالای ران خویش بعادت عربی بیاویز و بکوی انانبی بالسیف • که عزت تو و دین تو وشهرت نام مبارك توور سیدن شریعت تو بجزائر بقهاریت سیف الهی تواند بود • برای کذاردن حق عدالت وراستکاری سوار شو • پیکانهای تو ای توانا سخت تیز است که تیراندازی از پدرت اسماعیل برای چنان وقتی یاد کارت شد که بردلهای دشمنان ملك نشینند اقوام مقهور توشوند • کرسی تو ای خداوند شریعت ابدالآباد است • وشریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا وعماد درمملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای مستقیمه ات در جهان نهادی *

﴿ وبالعدل قامت السموت والارض ﴾

نیکی را دوست داشتی و بدی رادشمن کرفتی • وبدین جهات که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا ازسایر پیغمبران که در پیغمبری باتوسهیم وشریك هستند برتری داد وترا اشرف انبیا ومرسلین کرد • وملك وجودین ومالك داریت نمود • وبدین سبب ترابابتهاج دائمی مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب دراین آیات چه میکوید ودل او چکونه کواهی میدهد آیاخود تصدیق میکند که آیات مزبوره درحق عیسی است ودرحق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت آخر یرا که در نامهٔ عبرانیان آورده بود نپرسیدیم که چکونه بعیسی تأویل کردند مقصود ازشریکان اکرشراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اگر در خدایی است خدا را نیز بجز دوشریك که یکی ذات اب ویکی روح القدس است شریك دیگر اعتقاد نکرده اند ۰ مگر آنکه بگویند از این دوشریك اورا برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تورا برتری برخدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیگری بفهمد *

عجب است ازمؤلف ماکه میگوید بقراین آیات آخری ازاین زبور مقصود ازآن آیات حضرت پیغمبر علیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است *

بسیار خوب تاانجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها ظاهر نتواند شد وتماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است وتتمهٔ آیات نیز دلالت برداخل شدن زنان پادشاهان ورؤسای اقوام و بزرگان بخانهٔ پیغمبری دارد چه در زمان خویش وچه در زمان خلفاء واولاد طاهرینش وچه درحالت غلبات وفتوحات بمجبوریت وچه درهرحال دیگر برضا ومیولات که ارباب آگاهی ازتاریخ واخبار علی التفصیل دانند ۰ شهربانو دختر یزدجرد پادشاه ایران درخانهٔ حضرت حسن رضی الله عنه بود ونیز مادر چند سرور بزرگوار از پادشاه زادگان است *

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد واولاد از او نبود وهدایا برای او نمیرفت وتمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف واطوار حضرت خاتمی علیه السلام توانیم دانست وبس ۰ وپادشاه بودن ابناء اصحاب کرام آنحضرت در ظاهر وباطن واضح است ۰ ودراینجا سخنان بسیار لطیف دارم که درهر کلمه از کلمات زبور برای برادرانم بطوری توانم شرح وبیان آورد که حیرت عقول ومدارك گردد ولیك بهمینقدرها دراین مقام کفایت کنیم که بسی ازسخنها را همه وقتی وبهر کسی نباید گفت ۰ ومع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر وتأمل درهمان فقرات زبور که ترا موجب مزید آگاهی گردد *

﴿ تفسیر الهامی ﴾

عجبتر اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبورهٔ زبور از مکاشفات والهامات یوحنا آیاتی در اثبات مدعای خود آورد که همان الهامات یوحنا برهان جداگانه بر بعثت نبی موعوداست وبوجهی دلالت بر مسیح ندارد تاچه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبور با آن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خودرا بدست خویش خراب ساخت *

﴿ یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین ﴾

در معیار هفتم ازمیزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنارا کردیم ولیك نقل عبارات یوحنا را در اینجا نیز بیاوریم واین فقرات در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را کشوده دیدم وانکاه اسب سفیدرا دیدم که سوار بر آن را امین وصادق میکفتند برای حق استقامت جنك میکند . چشمان او مانند شعلهٔ نار بود . و برسر افسرهای بسیار داشت واو را نامی بود که بجز او کسی دیکر نمیتوانست آنرا بخواند . وجبه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میکفتند . وجماعتهای آسمان بربالای اسبهای سفید با جامه های سفید ولطیف پرندی در پشت سر اومیرفتند و برای زدن طوایف شمشیر قاطعی از دهانش بیرون می آمد و باعصای آهنین حکومت خواهد کرد . ومعصرهٔ شراب قهر وغضب خدای قادر بر همه چیز را خود فشار میدهد . و بر لباس وران خود نامی دارد بمعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنقدی برای تو بکویم که میزان کار آنهارانیك بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم از روی دو ترجمهاز خود پروتستانهها است که یکی را بترکی درسنهٔ ﴿ ١٨٢٧ ﴾

در پاریس از جانب جمعیت انکلیسی چاپ کرده ومیکوید برای انتشار
کتب مقدسه در اطراف واکناف انکلستان وسائر ربع مسکون طبع
کرده شد . ودیکری را نیز بترکی درسنهٔ ﴿ ١٨٥٧ ﴾ در لندن
ازجانب جمعیت آنجا چاپ کرده ومیکوید که این کتاب باطلاع فلان
وفلان تصحیح شده مطبوع ودرانکلستان وسائر ممالك ربع مسکون
منتشرکردید . اکنون مقابله کنیم این ترجمه را باعبارا تی
که در صفحهٔ ﴿ ١٨١ ﴾ میزان الحق خود شان آورده اند *
کذشته ازسایر تحریفات عبارت آخری را که معصرهٔ شراب قهر
وغضب الهی را تا آخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت .
که میخانهٔ قهر وسخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی
عبارت چنان می آید که خدای قادر برهمه چیز را دیکر صفت قهر
وسخطی باقی نخواهد ماند که مخلوقی ازمخلوقات تصرف در ذات
وصفات قدیم تعالی کرده آن دوصفت را پامال ومعدوم سازد .
ومع هذا آن خدا قادر برهمه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی
بجای میخانه در یکی باصق است وبجای پامال میکند چینیه جکدر
ودر دیکری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر .
وفشار دادن انکور وشراب مقصود است وبجای پامال میکند کفته است
باصا جقدر . ومعنی عبارت موافق این دو ترجمه بکلی مغایر
ومنافی با ترجمهٔ منقوله درمیزان است که مقصود ظاهر کردن
آثار سخط وغضب الهی است بقرینهٔ لفظ خدای قادر برهمه چیز
خصوصا بقرینهٔ سوق کلام که کفت برای زدن طوایف شمشیر برنده
ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه کاه آهنین وحربهٔ
آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم وامر اواست حکومت
خواهد کرد . ومعصرهٔ قهر وغضب خدای قادرمطلق را خود
معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسانهای
زیانکار واهل خسران را هلاك خواهد نمود واین عصر در یکی
ازتفاسیر همان است که در قرآن مجید آنرا یاد فرموده وبآن

قسم خورد *

﴿ والعصران الانسان لفی خسر ﴾

وچون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالت انجیل مقصود از عصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کننده ٔ شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت از این دارم که ازکجای مکاشفات استدلال برمدعای خود کرد . اکر از لفظ کلام الهی وعبارت جامهٔ خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بمسیح ندارد چه خواهد کرد . میخانه را درست کرد شمشیر برنده یاشمشیر دوسر را که درنسخهٔ اصل انجیل است باعصای آهنین وحکم وحکومت با آن را چه میکند . آن سوار را جامه کلام الهی است که کفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است وآن کلام جبه آن سوار وحافظ او ازحرد برد وزینت وشرف اواست . آن جبه که کلام خدا ومعجزهٔ باقیه ودائمهٔ آن سوار است بخونریزیها دربر اوماند وکرنه آن جامه را نمیتوانستی باخود دارد . وآن کلام همچنانکه درمقام الفاظ معجز وزینت ومروج دین وشریعت وبیان کننده ٔ احکام خدای بود . درمقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجز تکوینی او بود ورواج دهنده ٔ دین او بود ومظهر عجایب ویمین او بود که عدد نام مبارك آنکلام خدا باعدد یمین مطابق بود *

﴿ فسلام لك من اصحاب الیمین ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات درحال سجود ومقام مناجات بامعبود ازضربت آن ملعون ازل وابد خون آلود شد *

نام مبارك آن سوار امین وصادق بود که پیش ازظهور بعثت ظاهری او در عالم اجسام درمیان مردم بصدق وامانت معروف وباین دو نام ولقب ملقب بود *

درجامه وپهلوی آن سوار که برای حق انصاف واستقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی ملك الملوك ورب الارباب ۰ ربوبیت وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن برتمامی موجودات هیئات وربوبیت داشت ۰ وآن ربوبیت کنه عبودیت مطلقهٔ آنحضرت بود در آن جامهٔ که کلام لفظی وتدوینی بود لفظاً مکتوب شد ۰ وآثار بعثت واوصاف وکمالات آنحضرت رابیان فرمودند وبر عالمین نذیر وهادی نامیده آمد ودرجامهٔ که کلام تکوینی خدابود فعلاوکونا ربوبیت اوظاهر آمد ۰ وجملهٔ اوصاف وولایت مطلقه اورا آن کلام ناطق الهی مظهر کردید *

﴿ هوصنع الآله والخلق طرا * صنع من کادان یکون الها ﴿

بیان ربوبیت مطلقهٔ امکانیه وسلطنت عمومیه آن حبیب مطلق خدای رابنحو اجمال درمعیار هفتم از میزان نخستین ودر سایر بیانات خویش دراین کتاب مستطاب آوردیم ۰ اکر مزید آکاهی را بخواهی مراجعت بکتب ومؤلفات از اهل تحقیق وعلمای دین اسلام نمای *

﴿ والحمدلله رب العالمین ﴿

کاش مرازبان کویایی میشدوترا کوش شنوایی ومدح آن حمد الهی را که رب جهان وتربیت کنندهٔ پیدا ونهان است بزبان دیکر دراینجامی کفتم *

* غیراین منطق لبی بکشادمی * درمد یحش دادمعنی دادمی *

نی نی غلط کفتم وخطاآوردم این التراب ورب الارباب ۰ کلمات خدای به بیانات جهان وجهانیان محدود نشود ومدایح آن مدح اعظم ونوراقدم بسخنان امکان واکوان معدو دنکردد *

﴿ قل لوکان البحر مدادالکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴿

﴿ معیار پنجم ﴿

﴿ در زبور صد وچهل ونهم ﴿ بشارت بعثت خاتم پیغمبران وبرخواستن آنحضرت را باشمشیر خبر دادو چنان کفت که ۰ خدای را

بتسبیح نوین تسبیح کوید اورا درمجمع پاکان تسبیح کنید ۰ اسرائیل باآفریندهٔ خویش فرحناك شودو بنی صیهون بملك خود شادمان کردد ۰ نام او را بدف وطبل ومزمار تسبیح کنند وترتیل نمایند ۰ زیراکه خدای ازقوم خودخشنود است تواضع کنندکان را بااستخلاص شرف وعزت دهد ۰ پاکان بعزت ابتهاج آورند ودرخوابکاه خودشان شادکام شوند ۰ تکبیرهای خدای بردهان ایشا نست وتیغ دوسردردست آنها است ۰ تاآنکه ازامتها انتقام کیرندوآنهارا ادب آموزند ۰ ملوك آنهارا مقیدکنند بزرکان آنهارا مغلول سازند ۰ تاآنکه حکم مکتوب را درحق آنها جاری نمایند ۰ این بزرکی مرجملهٔ پاکان را خواهد بود *

این بشارت درحق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب خدای از اوخشنود نشد بل درنهایت زندکانی دل اوراز نان او مایل بغیر خدا کردند ۰ و بعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد شد ۰ همانا خاتم پیغمبران وایمان آورندکان باآنحضرت بودند که تکبیر میکفتند وشمشیر دوسر یعنی ذو الفقار در دست ایشان بود وبامر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند ۰ وجهانرا بشریعت محکمه وناموس دائمی ادب آموختند ۰ سرها وسروردهارا در قید مقهوریت کذاشتند ۰ بزرکان رابزنجیر بیچارکی وخمول مغلول داشتند ۰ وحکم مکتوب خدای را درحق ایشان جاری کردند ۰ واین بزرکی مرجملهٔ پاکان را از جا نشینان آنحضرت بوده وخواهد بود *

تعلیم وبشارت

تحریف دادن اهل کتاب بقیهٔ کتب آسمانی را اصلا وترجمةً پیشتر بیان کرده ایم ۰ و پس ازوضوح دلالات واشارات درهمین بقیه که غفلت کرده وکذاشته اند در تعیین جاهای تحریف و تغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب واثبات مدعا کفایت کند ۰ واین سخن رابکلیت در خاطر خویش نکاهدار ومنتظر بشارت از انکلیون باش *

﴾ درفصل دویم ﴿ از مکاشفات یوحنا است که ازقول عیسی کفته میشود *

لکن اکنون آنچه راکه شماداریدتا آمدن من استوار بدارید ۰ آن کسی که غالب شود وجمله اعمال مرانکاه دارد حکومت برطوایف رابوی دهم ۰ مانندآنکه من از پدرم دریافتم اونیز باچماق آهنین برآنهاحکم آورد ۰ وآنان مانند کوزه های کوزه کرخورد خورد بشکنند ۰ وستارهٔ صبح رابوی دهم ۰ کسانیکه کوش دارندبشنوند که روح بجماعت چه کفت *

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس ازمسیح امر نبوت وحکم شریعت او بشمشیر آشکارشود ۰ وباشمشیر برطوایف حکم کند وامتهارا بشکند وآنهارامانند کوزه های کوزه کر خورد خورد کند وهمچنانکه عیسی از جانب خدای اخذمیکرد حکومت الهی ازعیسی کذشته بوی رسد وعیسی براوواکذارد ۰ واواعمال عیسی را تصدیق کند وحفظ نماید ۰ بر خلاف آنچه معلمان دروغ کوی تباه کرده باشند ۰ ستارهٔ صبح که علامت شمس ازل وظهورکلی الهی است ۰ ویك طلوعی ازآن بعلت بشارتی که ازعیسی ظاهر شددر نزدعیسی بود بروی مسلم کردد ۰ وآن ستاره بکلیت درآن حاکم مطلق ظاهر آید ۰ که آن ستاره همان نورنبوت مطلقهٔ او بود واز او بود که بشؤنات واطوار در انبیاء وابرار بودیعت از او بود ۰ چون صاحب کوکب باموکب جسمانی هویداشدآن امانت بمالك کل آن اعادت شود وامتثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

﴾ ان الله یأمرکم ان تؤدوا الأمانات الی اهلها ﴿

﴾ تفسیر واشارت ﴿

درانجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجوداست ومادرانثنای بیانات کاهی بلفظه وکاهی بتکیه کاه وکاهی بحربه وکاهی بشمشیرازآن تعبیر کنیم وجملهٔ اینها صحیح است ٠ ویکی ازالقاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام در انجیل همان * صاحب الهراوة * است بکسرهاء واین لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه وچماقست تعبیر وکنایت از قهاری وغلبه است ومانند این تعبیررا در لسان فارسی نیز موجود داریم که می کوییم فلانکس صاحب چماق است یعنی زورمندو توانا است وغالب وقاهر است ٠ پس عبارت باچماق آهنین حکومت کند تعبیرو کنایت از هیبت واستیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر وامر جهاد در شریعت اواست وما برای تفنن در تعبیر بعبارات کونا کون در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطیح نام کاهن معروف ازنام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد ٠ در هنکامیکه درشب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست والی الآن درحوالی بغداد در محل مداین بهمان حال باقی است ٠ وآتشکدهٔ فارس خواموش شد بعدازآنکه هزار سال بود می سوخت ٠ ودریاچهٔ ساوه خشکید ٠ ومؤبدان درعهدانوشیروان که آنروز پادشاه ایران وبزرکترین سلاطین جهان بود درخواب دیدند که شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند ونهر دجله منقطع شد ودرشهرها پراکنده کردید نوشیروان ازظهور این امور سخت بترسید وعبدالمسیح را بنزد سطیح کاهن فرستاد که ازسر وحکمت این کارها آکاهی کیرد ٠ عبدالسلام بشام آمده سطیح را درحال سکرات موت یافت وازاوسؤال کرد سطیح چنان کفت * اذا کثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نار فارس فلیست بابل للفرس مقاما ولاالشام لسطیح منامًا یملك منهم ملوك وملكات على عدد الشرافات وكلما هوآت آت * وعدد شرافات که کنکرههای ایوان کسری

بود ودرلیلة المیلاد نبویه منهـدم کردید چهارده بود . که تازمان خلافت خلیفهٔ سیم بهمان عـدد ملك وملکه درآنجاسلطنت کردند ویزدجرد آخر آنها بود که درزمان خلافت حضرت عثمـان «رضی الله تعالی عنه» هلاك شد و تفصیل این وقوعات در کتب تواریخ مسطور است.

﴿ معیـار ششم ﴾

ازبشارتهـای توریة بعثت حضرت نبوی را از اول فصل چهـل ودویم ازکتاب اشعیا درطی معیار پنجم ازمیزان سیم نوشتیم . اکنون بشـارت دیکر ازآن فصل را چنـانکه درآنجا وعـده کردیم در این مقام بیـاوریم *

﴿ ازآیات نهم فصل ﴿ ٤٢ ﴾ اشعیـا است ﴾

اینك کارهای نخستین بوقوع پیوست . از حادثات آینده نیز شمـارا آگاه کنم وپیش ازآنکـه بشود بشمـا بشنوانم . ای سوار شوند کان بدریاها وساکان وپرکنند کان جزیره ها خدای را بیك تسبیح نوین تسبیح آورید . حمد اورا ازنهایات زمین بکویید صحراها وشهرها که درآنها است آوازرابلنـدکنند . دهکده های مسکونهٔ قیـدار وساکان کوهستانها ازرؤس جبال کلبانك زننـد . خدایرا تمجیـد کنند وحـمد اورا بجزیره ها رسـانند . پروردکار مانند جبـاری بیرون آید . مثل مرد بهادرغیرترا بیدارکند نهیب زند وصیحه کند بردشمنـان غالب آید . زمان بسیاری سکوت کردم وصبرنموده وهیچ نکفتم . دیکرمانـندزن زاینـده فریادکنم . هم ویران سـازم وهم فروبرم . کوهستان وصحراها را خراب تمام نبـاتات انهارا بخشکانم . نهرهارا جزیرهها کنم دریاچـه هارا خشك کردانم . نابینایانرا براهی که نمی داننددرا هنما شوم. ودرشارعهایی کـه آکاهی ندارند آنهـارا براه برم . تاریکی را برای ایشان روشنایی کنم . وکجیهارا براستی مبدل سازم . اینهـا را درحق

ایشان خواهم کرد و برایشان نخواهم گرفت ﴾ ومأخوذ شان نخواهم داشت ﴿ تاباز گشت کنند • کسانیکه براشکال تراشیده اعتماد ورزند هزیمت و پریشانی تمام خواهند یافت *

برداناپان اسرار آگاهی ونجات یافتگان از تاریکی جهل واضح و روشن است • که تسبیح نوین وحمد الهی ازهمه اطراف روی زمین عبارت ازظهور شریعت تازهٔ عمومی محمدی است • کهنهایات زمین واهل صحراهاوشهرها وساکنان جزیره‌ها وراکبان بدریاها را حکم آن شریعت غرا وناموس پاك الهی جاری است • وهمه جهان مخاطب بآن شریعت تابنا کنند ومأمور بتسبیح خدای باآن تسبیح جدید وحمد رساوشایان بخدایی او *

دهکده های مسکونه قیدار را که مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه ازنسل قیدار ابن اسمعیل وظهوراوازعرب ودرعرب خواهد بود • کابانت از رؤس جبال وتمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح وتلبیه وتمجید دراطوار آیین آن پیغمبرپاك که بربالای کوهستان وجبال درمکه وبطحا بهنگام ادای فریضه وآداب حج بجای آورند *

ازاطراف جهان ازدریاها وصحراها گذرند وبرآن مکان مقدس رسند • وبامرخدای وخداوند ناموس اعظم امتثال کنند وسخن خدارا که میفرماید ﴾ واذن فی النـاس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق ﴿ ازجان ودل بشنوند وشریعت بردلهای ایشان نگاشته آید چنانکه درکتاب ارمیا نوشته شد *

حمد وستایش خدارا بجزیره ها بایدرسانند دراوقات نمازهای پنجگانه جهاراً تکبیروتوحید وتمجید خدا را بجای آورند در بلندیهاو پستیها نام خدا را آشکار کنند • پروردگار را مظهر جباری بیرون آمده غیرت را بیدارکرد وحکم جهادرا آورد • تاآنکه ویرانیها درجهان پدید آید وخرابیها ظاهر شود • قالبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خکشیده ونابدید گردند • برای آنکه

هدایت خدا درجهـان ظاهر آید وشوارع شریعت الهیه واضح شود *

خـدای صبور توانا پس ازآنکه در زمانهای طولانی نارا ستیهـای جهان رابسکوت کذراند وصبرکند ۰ بهنکام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خـدا شناسی و یکانه پرستی وابطـال اطوار بیکانه پرستی وبت ستـایی وشناسانیدن تباهی عقـاید شرك وتثلیث آوازی فوق العاده برآورد ۰ ونهیب زند وصیحه کند تاآنکه به‌بهادری بردشمنان غالب وقاهرکردد وتاریکیها را باین علیـات بروشنایی تبدیل ساز دکجیهـارا راست‌واعواجاجهارا مستقیم فرماید ۰ کسانیکه برشکلهای تراشیده اعتماد آورند و برصورتهای مخلوقات که خـدایی آنهـا را خود جعـل میکنند ستـایش نمایند منهزم وپریشـان شوند *

میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات‌را بتأویلات ودلائلی که ازانجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند واهل ادراك را دربطـلان دعوی او وبطلان دلائل انجیل اوهمـان متن آیات اشعیـا برهان قاطع است ومحتاج به بیـانات دیکرنیست ۰ عیسی کدام جباریت الهیه‌را ظـاهر کرد ۰ کی مانند مرد بهادر بیرون آمـد ، غیرت را بهیجـان آورد ونعره زد وبردشمنـان غالب کشت ۰ طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود درکجا بااوتسبیح جدید وشریعت تازه برپا کردند ۰ عجب است که آیات دیکر ازباب (٦٠) اشعیا درتقویت سخن خویش آورد که آنها دیکرصریحتر در دلالت بشارات مـذکورهٔ اشعیـایی برپیغمبرآخرالزمان است ۰ وهمان آیات را بعـادت مألوفه خویش در ترجمه تغیر داد ومع هذا اصل مطلب نیزازآن ترجمهٔ تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همـانا آیات باب (٦٠) اشعیا است ﴾

انبوهی شتران وجمازه‌های مدیان وعیفارا احاطه کنند ۰ همه ساکنان سبانزد تو آمده طلا وعطرها را آورده تسبیح خدا را ظـاهرسازند ۰

همه کوسفندان قیدار برتو کرد آیند • قوچهای نبایوت ترا خدمت کنند • از روی شوق برمذبح من برآیند عزت خانهٔ خود را عزیز کردانم *

این است برهان مؤلف که میشنوی • ومرا از اینکونه استدلالات اوسخت عجب آید • که اینکونه استدلالها را صاحبان ادراك مستقیم درکتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرکز مندرج نتوانند کرد • وبدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود • ودلیل محکم دیکر برطرف مقابل درخلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقرهٔ جازه های مدیان وعیفار احاطه کنند را چنین آورد که « کلیسیای مسیحی » رامستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروتستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند وحکم معبد های ظاهری را برداشته اند وبمعبدهای معنویه اعتقاد میکنند ودراینصورت میبایست کلیسیاهای معنویهٔ مسیحیه یاجماعت عیسویه را بکوید وجمعیت پروتستانی را قصد کند وآنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *

والحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکدومبین آیات اولیه است • شتران وجمازه های مذکوره قبائل عرب است وکوسفندان قیدار صریح تعبیر از این معنی است • قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت درحضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق برکوه منا برآیند وخانهٔ خدا وعزت کعبه وبطحارا بیفزایند الی آخره *

صاحب کتاب درصفحهٔ (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بربنی اسرائیل درطبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت برآن شد نمود • وکفت که دهکدهٔ مسکونه قیدار درآیات مذکورهٔ اشعیا طوایف عرب است ومع ذلك چنانکه شمعون الصفا کفته بود تبعیت برمعلمان واهل تأویل کرده آیات باب (۶۰) اشعیارا

قرینهٔ دلالت آیات مزبوره درفصل (٤٢) کتاب اشعیا بعیسی کرد ۰ وبحمد الله که آیات مزبوره درمد نظر ماست وسبك عبارات وکلامها ولحن مقال را ارباب زکاوت وفطانت بآسانی دانند وآمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز گفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره درهرسه فصل کتاب اشعیا ندارد ۰ وشیوع دین مسیحی در دنیا بعدز دانستن مقدمات مطلب ومنحصر داشتن خود آنجناب بعثت خودرا به بنی اسرائیل ازسخنانی است که بجز ازجاهلان بی سعادت فریب بآن نورزد *

شیوع دین مسیحی رانگفت کدام است ومقصود ازآن را معلوم نکرد ۰ باآنکه اولا مسیح صاحب دین جدا گانه نبود برای تأکید وتأیید شریعت موسویه آمد چنانکه خود شان ازانجیل گفتند ۰ ثانیا اگر مقصود شایع شدن طریقهٔ مستحدثهٔ پروتستانی درروی زمین است آنهم که باتفاق جمله اهل ادیان وبتصدیق فرقه های عیسویان خارج ازعیسویت ودین عیسی است ۰ وبرمؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد واین موضوع را معلوم کند تابرسیم بشیوع دین مسیحی درجهان وایمان آوردن طوایف عرب ومساکن قیدار بآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات برپیغمبر عظیم الشان را بدانگونه تصورات باطله وتخیلات بی اساس بخواهند ابطال کنند ومعانی دیگر دهندازاینقرار یهودان مردمان بادرایت وباانصافی بوده اند *

صاحب کتاب جملهٔ سخنان خود را بریك منوال آورده وبطوربی ادبی وبی انصافی تعبیرات ناشایست از اسلامیان آورد ۰ واین بنده راشایسته بجزاین نیست که از جواب برسخنان پریشان اوچشم بپوشم ۰ ودرخارج ازمطلب حقیقی سخن نگویم *

درصفحهٔ (۱۸٥) به آیت هفتم فصل بیست ویکم اشعیا اشارت کرده ومیگوید ۰ علمای محمدیه از جهة بی اطلاعی ازکتب مقدسه

آیت مذکوره را بحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل و بعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد و مسیح ندارد ۰ بلکه بیان خرابی شهر بابل است وآن درسواریکه یکی راکب حمار ودیگری راکب جمل بود وآیت اشعیا دلالت برآن داشت ایلغار سپاه کیخسرو بود که بر بابل حمله آوردند وتسخیر نمودند

عبارات کتاب اشعیا را چنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان رفت و پس از آن بخیال خود معنی نمود۰ ودوسوار را بابلشکر کیخسرو معنی کرد واسلامیان رابه بیخبری از کتب آسمانی منسوب داشت

آیت کتاب اشعیا چنان است که دوسوار را که یکی راکب حمار ودیگری راکب جمل بود دید ۰ واین مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا نسبت داده ۰ خراب شدن شهر بابل رابدست عساکر پادشاه ایران که مداین یعنی فارس ۰ وسمت شرقی ایران وعیلام یعنی آذربایجان وطرف غربی را مالك بودخبر میدهد ۰ تا آنکه درآیت نهم میکوید آن دوسوار آمدند وندا کرده کفتند افتاد بابل افتاد و بتهای خداهای آنها شکسته شده بر زمین آمدند *

اسلامیان دوسوار را برحضرت نبوی وجناب مسیحی تفسیر کردند که درعالم مکاشفه براشعیا ظاهرشدند ۰ ودو یست سال تقریبا بخراب شدن بابل مانده بود که اورا آکاه ازخرابی آنجا وسرنکون شدن بتها داشتند *

درنزد اهل حقیقت که روح معانی را ازالفاظ دریابند واضح است که مقصود ازخراب شدن بابل وشکسته شدن بتها واصنام وآلههٔ مصنوعی در رؤیای اشعیایی تعبیر ازتمهید مقدمات انکسار شوکت آیین بت پرستی است که درآن روز شهر بابل مرکز بت پرستی بود ۰ اکرچه بدست پادشاهان ظاهری باشد که خداوند خود را بهر قسمی تأیید فرماید ۰ وتعبیر راکب الحمار ازعیسی عبارتی است که انکار آنرا بجز غیرمنصف کنند وراکب الجمل بغیر ازحضرت پیغمبر نتواند بود که آن دو بزرکوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند واشعیا را

ازظهوريك مقدمهٔ نزديك آن امر آكاه داشتند *
پس ازفهميدن اين مطلب ومراجعت بترجمه هايى كه خود شان دركتاب اشعيا كرده اند . سخنان وترجمه هاى محرفهٔ مؤلف را كه درصفحهٔ مذكوره نوشت بنظر دقت نكاه كنيد . تا آنكه پايه بيان اوآشكار شود وبى اطلاعى او واطلاع كامل علماى اسلام ازكتب مقدسه وتحريفات واقعه درانها واز تأويلات باطله مأولين كالشمس فى وسط النهار پديدار وآشكار كردد *

﴿ معيار هفتم ﴾

انجيليان برخلاف بشارت واوامر صادره ازجانب مسيحى بعلت غلبهٔ جهل ونادانى در آزمان وسبب بسيارى كدورات در آن اهل همتها بر تغيير بشارتهاى مسيح برظهور امر پيغمبر آخر الزمان كماشتند . وجملهٔ آن بشارتها را اصلا وترجمة ازميان برداشتند . ولى چون حجت خدا بهمه جايى بايد برسد ومخلوق ناتوان امرحق ومقصود الهى را بكلى باطل نتواند كرد ﴿ والله غالب على امره ﴾ اين است كه باهمهٔ دست كاريها كه در انجيل كردند وتحريفها كه اصلا وترجمة وتفسيراً وتأويلا نمودند . شواهد بسيار در بقيهٔ انجيل حاضرباقى ماند . واكرچه در ترجمه ها ازترس اسلاميان بملاحظهٔ اينكه حجت برآنها نشود نياوردند بازآياتى چند كه بجزئى تأمل دلالت آنها بربشارت پيغمبرى ظاهر است در همين ترجمه ها مندرج كرديد . چنانكه بعضى ازآنها راشنيدى ويك جمله ديكررا بزودى در اين نامه خواهى ديد . واين مطلب برهان قوى برآشكارى امر دين اسلام است *

﴿ يريدون ان يطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره ﴾
﴿ ولوكره المشركون ﴾

عيسى عليه السلام نمازى را كه تعليم كرد وما از انجيل در معيار هشتم

از میزان دویم ترجمهٔ آنرا آوردیم شاهد است براینکه عیسی همچنانکه بشارت میداد برظهور شریعت حقه وبطلان امر بت پرستی وشکستن شوکت جهالت وبیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد ۰ وامت را نیز امر نمود که همه اوقات از خدای درخواست کنند که آن ظهور ملکوت خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان گردد ۰ ومقصود مسیح علیه السلام نه تنها درخواست قولی ولفظی بود بل تمامی امت را امر کرد که وصایا وبشارات وتعلیمات آنجناب را حفظ کنند وتوبه نمایند ۰ ومنتظر برظهور ملکوت سموات که آثار توحید وخدا شناسی وهویدا شدن اطوار اسماء وصفات الهیه در بنی آدم بطور اکمل بود بشوند ۰ ومعاونت بصاحب آن ملکوت خدا بسبب ایمان واطاعت خود شان کنند ومقدمات آن ظهور ملکوتی را روز بروز محکم دارند *

در آغاز سخن ﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که یحیی علیه السلام بمردم اندرز میکرد ومیگفت توبه کنید که ملکوت آسمانها نزدیك است *

﴿ در فصل چهارم متی است ﴾ که عیسی از آنروز آغاز به نصیحت دادن نمود وگفت توبه نمایید که ملکوت سموات نزدیك است *

چون بعثت عیسی علیه السلام را برکشند کان خانهٔ اسرائیل میدانی این است که در ﴿ باب دهم ﴾ انجیل متی دوازده کس حواریان خود را مأمور بدعوت فرمود وچنان دستور العمل داد که بسوی گوسفندان گم شدهٔ خانه اسرائیل بروید وچون بآنها رسیدید پند بدهید وبگویید ملکوت آسمانها نزدیك است *

﴿ در فصل نهم انجیل لوقا است ﴾ که عیسی حواریان را جمع کرده وایشانرا قادر وتوانا بر جملهٔ شیطانها نمود وبر دفع امراض مأذون داشت وآنها را برای دعوت وندا بملکوت الهی وشفا دادن

ناخوشیها فرستاد *
﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ که با آنها بکویید ملکوت آسمانها برشماها نزدیك شده است ونیز ﴿ در آیت یازدهم است ﴾ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیك برشماشده است ۰ ومانند این عبارات درهمین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *
اکنون مقصود ازاین بشارت یحیی وعیسی ودوازده نفر حواریان یاهفتاد کس که میکویند ازجانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود ۰ هرکاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود ۰ لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشمندان بآشکاری میفهماند که ملکوت کلیهٔ الهیه را بشارت میدادند ۰ یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مژده میداد واز آمدن بزرکواری که حامل ومظهر ملکوت کلیهٔ الهیه است جهان را آکاه میساخت ۰ وملکوت خداوندی وعزت وسلطنت آسمانی در زمان عیسی وپس ازآن ظاهر نشد مکر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام ۰ که بسبب آن بنیان کفروبت پرستی ازروی زمین برانداخته شد ۰ واساس جهل ونادانی منهدم کردید ۰ توحید حقیق صانع ازل در جهان ظاهر آمد ۰ مدح وحمد خدای متعال بشایستکی آغاز بانتشار در ارکان زمین نهاد ۰ مدارك ومشاعر تغییر یافت ۰ شریعت محکم الاساسی که حاوی برتمامی احکام وحدود الهیه بود مقرر شد ۰ والحاصل ملکوتی که مسیح وتلامیذ آنجناب جهانیان را مبشر بآن میداشتند بجزازظهور امر خاتم انبیا چیز دیکر نتواند بود ۰ وهرچه تأویلات دیکر در این بشارت بیاورند ازروی بی انصافی باشد ۰ این است که عیسی قبول نکردن آنکونه امتان وصایای او را وپنهان کردن ایشان بشارتهای انجنا برا دانست وچنانکه درانجیل متی در ﴿ فصل ۲۱ ﴾ کفته اند بایشان فرمود ۰ بدین جهت است بشما میکویم که ملکوت

الهی ازشما بر داشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه هـای آن باغ را ثمر بیاورند یعنی میوهٔ آن را یانع ورسیده نمایند *
مسیح علیـه السلام برای ملکوت الهیه مثلهـا آورده و بحواریان فرمود . بجز شمـاهـا دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمنـد . ودر ظـاهر سخنی میشنوند وگاهی بحبـه وزرع وکاشتن وبزرك شدن آن تشبیه آورد . وگاهی بباغی تمثیل از آن گفت *

در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید

ذلك مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه
فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزرّاع لیغیظ بهم الکفار

حضـرت نبوی صـاحب الملکوت علیـه الصلوة والسـلام نیز در اشارت بآن ملکوت میفرماید . منم ریشهٔ آن درخت الهی . وتابعـان وپیروان ما برکها وورقهای آن درخت هستند . وعلوم ماثمرهٔ آن شجرهٔ الهیه است *

اما معنی لفظ ملکوت که بجز درحضرت ختمی مآبی وشریعت ودین او مصداقی بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغهٔ فعلوت ازملك است واووتا برملك افزوده شده است وبمعنی عزت وسلطان ومملکت است وملکوت بالا تراز ملك است . وگفته اند که ملکوت بعداز جبروت است وجبروت بعد از لاهوت است *

پس عزت وسلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانکلیون وبشارت حواریان واصحـاب عیسی علیـه السلام وباستجابت دعای ایشـان که در نمـازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی . لکن چه فائده که معلمـان ومأولان راه عیسی را تغییر دادند واوامر اورا مهمل گذاشتند ونگذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر کردد *
نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند کفت واز این همه ظلمات وکدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارات عیسی را و بیرون رفتن آنهـا از طریقهٔ حقیقیه که عیسی با آنهـا امر کرد در روی زمین باقی ماند وشایع شد چگونه عذر خواهند آورد ۰ وازعهـدهٔ وبال کمراه شـدن هزاران هزار بندکان خدا درهر قرن و زمانی بچـه قسم توانند برآمد ۰ تمامی او زار برعهدهٔ معلمان هواپرست وریاست طلب وجاه جوی خدای نشناس است که درهرقرن وزمانی همه فتنهـا ازآنکونه رؤسا ومتبوعان هوا پرست در روی زمین برپاشد۰ وعوام ضعفاء که ازعقل وادراك دور بودند بسخنـان آنهـا فریب یافتند وفردا درمحضر الهی عذری پیدانتوانندکرد وخواهندکفت *
﴿ ربنا انا اطعنا سادتنـا وکبرائنا فاضلونا السبیلا ﴾
الآیه

﴿ معیـار هشتم ﴾

ازبشارات انکلیون درحق ظهور صاحب الملکوت که بچماق آهنین سلطنت الهیه را درزمین ظاهر داشت آیاتی است کـه درانجیل یوحنـا باقی است ۰ واکنـون پس ازدستکاری درترجـه ها نیز اسلامیـان را حجت باهره درالزام خصم است ۰ وآیات مزبوره در ﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلاً ثبت میکنیم وتفـاسیر آنهارا از روی حق وراستی بیان می نمایم *
مسیح علیه السلام درهنکام نزدیکی رفتن خویش ازاین عالم کفت *
اکرمرا دوست میـدارید وصیتهای مراحفظ کنید ۰ ومن ازپدر درخواست میـکنم که پار قلیط را دیکر بسوی شما فرستد که دائمـا درمیان شما باشـد ۰ روح حق راکه جهـان نتواند پذیرفت زیرا که او را نتـواند درك نمود ونتواند دید ۰ ولی شمـا آنرا درصورتی

توانید دید که درنزد شما قائم باشد ودرمیان شما باشد ٠ من شما را بلا عقب نمیکذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد ازچندی از زمان ٠ دیکر جهان مرا نه بیند لکن شما که بزندکی من زنده باشید مرا می بینید آنکاه میدانید که من در پدرم وشما درمن هستید ومن درشما هستم ٠ دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند وحفظ نماید ٠ وکسی که مرا دوست دارد محبوب خدا شود ومن نیز اورا دوست دارم وخود را براو آشکار کنم ٠ یهودا امانه اسخریوطی بوی کفت که ازظاهر کردن خودت برما وظاهر نشدنت برجهان چه میخواهی بکویی ٠ عیسی جواب داد و بوی کفت که اکر کسی مرا دوست دارد کلمات مرا حفظ کند و پدرم او را دوست بدارد ما نیز بسوی او آمده دروی تمکن یابیم ٠ آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند کرد ٠ وسخنی که میشنوید ازمن نیست بل از پدری است که مرا مبعوث کرد ٠ من درحالتیکه درمیان شما بودم اینها را بشما کفتم اما پارقلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که اورا پدر بسمهٔ من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهد آموخت ٠ وجملهٔ آنچه را بشما کفته ام بخاطر شما خواهد آورد ٠ ومن سلام را بشما وامی کذارم ٠ وسلام خودم را بشما میدهم ٠ امانه چنان سلامی که جهان میدهند ٠ دلهای شما باضطراب نیفتد وترسناك نشوید ٠ شنیدید که من بشما چکونه کفتم من میروم ونیز بسوی شما خواهم آمد ٠ اکر شما مرا دوست میداشتید از اینکه کفتم بسوی پدر میروم شادکام میشدید بعلت اینکه پدرم ازمن بزرك است ٠ اکنون من پیش ازآنکه واقع کردد بشما بیان کردم تاآنکه درهنکام واقع شدن ایمان بیاورید ٠ من بعد ازاین باشما سخن زیادی نخواهم کفت زیرا که سلطان این جهان خواهد آمد ٠ وازآنچه او را هست چیزی درمن نیست ٠ ولکن جهان بدانند که من پدررا دوست میدارم وآنکونه که پدر برمن امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را درتبلیغ این بشارت بجای آوردم ﴾

﴿ در آخر فصل (۱۵) یوحنااست ﴾ لکن پارقلیطی که بشما ازجانب پدر فرستاده میشود یعنی درزمانی که روح حق از پدرصدور یابد برای من شهادت خواهدداد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما ازنخست بامن هستید *

﴿ درفصل (۱٦) یوحنا است ﴾ لاجرم بجهة اینکه من این سخنان را بشما کفتم قساوت دلهای شمارا پرکرد . لکن من بشما راستی میکویم و برای شمانیك است که من بروم بعلت اینکه اکر نروم پارقلیط برای شمانخواهدآمد . ولیك چون من بروم او برشمافرستاده شود ودر زمانی که او بیاید جهان را بجهة معصیت وعدالت وحکم الزام نماید . اما کناه بعلت اینکه برمن ایمان نیاوردند . واماعدالت بموجب اینکه من بسوی پدرمیروم وشمادیکرمرانخواهیددید . واماحکم بجهة اینکه سلطان این جهان مدان ﴿ ومحقر ﴾ شده است . سخنهای کفتنی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنکام آمدن آن روح حق او شما را برهمه چیز ارشاد کندو بشما از آینده هاخبردهد واومرا تمجید کند . زیراکه اواز آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

﴿ نیزدر فصل مزبور ﴾ بعد از آنکه سخنان مسیح رادر خصوص غیاب خود وظهورخود بعد ازچندی از زمان شنیدند بهمهمه افتاده معنی آنسخنان را ازهمدیکر میپرسیدند مسیح کفت *

حقا وحقیقة بشما میکویم که شماناله وفریاد میکنید اماجهان مسرور خواهدشد . شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد کردید . زن درهنکام وضع حمل در دناك شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است ازمسرت درد را فراموش کند . اکنون شمانیز غمناك میشوید امامن نیز شمارا خواهم دید ودلهای شما مسرورخواهد شدوآن سرور شمارا کسی از شما دورنتواند کرد *

تمام شد آیاتی که ازانجیل یوحنامیبایستی آورده شود وبدین تفصیل عبارات

آن را آوردم که رشتهٔ سخن مربوط کرددوازهم نکسلد ومنکران روح حق نکویند که پس وپیش آیات شاهد برمطلب دیکراست • وچون این مطلب درمیان علمای اسلام وعیسویان محل اعتنا کردیده انجیلیان نیزدر تأویل وتفسیر کلمات مزبوره قیل وقالها بمیان آورده اند • لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت دراینجا خواهم آورد

﴿ تاسیه روی شود هر که دراوغش باشد ﴾

تعصب ولجاج را ازخود دورکن وباچشم بینا وکوش شنوا ودل آکاه آماده برفهمیدن انجیل باش • وبدان که هرکس این وصایای آخری مسیحی راحفظ نکرد دشمن مسیح ودشمن خدای مسیح است • اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول کفت دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت ازبشارتی است که همواره میکفت ودر تالی این سخن نیز بطور وضوح میکوید *

من ازپدر درخواست میکنم که ﴿ پار قلیط ﴾ را دیکر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شماباشد این درخواست همان مسئلتی است که عیسی وتابعان اودرنماز ها ازخدای میکردند که ملکوت تودر زمین چنان باد که در آن آسمانست وآن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که اورانتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان باآنهاتواندشد • مانندروح من امر الله وروح القدس وروح الامین جبرائیل وروح علی ملائکة الحجب وروح خدایی که از اثرآن درمریم علیهاالسلام ظاهر کردید وفرمودند ﴿ فنفخنا فیهامن روحنا ﴾ وروح الله عیسی وروح نخستین مخلوق خدا وهمچنین ارواح انبیای عظام • که عیسی بیان هادی ونجات دهندهٔ جهان رامیکرد وکفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوایج هدایت ونجات ازخودشان نتوانند دید که ازاو تحصیل حوایج دین واطوار خدا شناسی را نمایند • ولازم است بنحویکه سنة الله برآن

جاری بود وهست هدایت کنندهٔ بشر از نوع بشر باشد *

﴿ وللبسنا علیهم مایلبسون ﴾

بعد از آن کفت اورامی بینید بعلت اینکه در نزد شما ودر میان شما باشد ۰ اما اکر آن روح حق درنزد شما ودرعالم جسم وجسد درمیان شمانباشد چکونه اوراتوانیددیدپس بایداز نسخ بشر پار قلیط بسوی شمابیاید ۰ ومن شمارابلا عقب نمیکذارم یعنی پار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد ۰ یعنی اکر چه آنکه میاید غیرازمن است لکن چون دریك مقامی ازمقامات من واویکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی وفعلی ووصفی بااو داریم *

﴿ متحدجانهای شیران خداست ﴾

در اینجاسخنان باریك ولطیف دارم لکن وقت آن نیست ۰ متن انجیل تنهارا بفهمیم ﴿ ولاتوءتوا السفهاء اموالکم ﴾ دیکر جهان مرانه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرامی بینید وانکاه میفهمید معنی اتحاد مرا باپدر که مرا ببشر خود فرستاده بود واتحاد مرا باشما که حیوة معنویهٔ که مظهریت اسماء واطوار خدایی است وبسبب من درشماظاهر کردیده است شمارابعالم اتحادبامن تواندرسانید ۰ زیرا که حفظ کنندکان وصایای من ازمن کفته اند وبامن کفته اندودرمن کفته اندودر راه من شده اند ۰ ومانند آینه ها که زیدمقابل را نمایند بشارات مرانموده وبهدایت وحیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیراسخریوطی است ازاین سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه کفتند ۰ که دیکران مرانمی بینند لکن شماهامی بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرامیخواهیدبه بینید ۰ وآنرا نتوانید دید ۰ زیرا که آن جسدنیز روحانی خواهدشد ۰ بلکه دوست دارندهٔ من کسی است که کلمات مرایعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند ومن دروی متمکن شوم ۰ وسخنانی را که بشما میکویم ازمن نیست بل ازخدایی است که مرامبعوث کرد ومن درمیان شمابودم مأمور[؟]

آنسخنان را بشما کفتم . لکن ﴿ فارقلیط ﴾ که اورا خدا بهمان نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد . همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تاکنون بیان آن از هیچ کدام از انبیاء و مرسلین نشده است جملهٔ آن چیزها را فارقلیط بشما خواهد آموخت . زیرا که مدینهٔ علمی بجز پار قلیط موعود نیست *

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

آن پار قلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما کفته ام زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما کفته ام ودانا وآکا هست از آنچه جملهٔ انبیا برامتان خود شان کفته اند . و شاهد است بر خلقت آسمان وزمین زیرا که او نخستین موجود درعالم امکان است وتمامی عوالم بوساطت او آفریده شده اند . ودر روز محشر که انبیاو رسل شهادت درحق امتهای خویش دهند آن مالك ملك وملکوت شهادت بر جملهٔ انبیا وتبلیغ وادای رسالت ایشان وجمله معاملات انبیا با امتان خود شان بیاورد *

﴿ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنابك علی هؤلاء شهیدا ﴾

مسیح پس از ادای تبلیغ بشارت خود درخصوص پارقلیت کفت . سلام برخدمت آنحضرت رابشما واکذار میکنم که بدکیید بتوسط اوصیا واوصیای اوصیای من سلام مرا برآنحضرت برسانید . چنانکه در این خصوص از راهبان ومقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است ودر کتب اسلام وتواریخ وسیر مسطور است . که خدمت آنحضرت رسیده وایمان آوردند وسلام مسیح علیه السلام را باآنحضرت تبلیغ کردند . ویکی ازجملهٔ اوصیای اوصیا سلمان فارسی بود که از اصحاب کبار آن پار قلیط موعود کردید *

وسلامی که من بشما برای تبلیغ باآن حضرت در نزد شما ودیعت نهادم وشمارا بسلامت ازعیبها ومعاصی وتغییرات خواندم نه از آن سلامها است که اهل

جهان بیکدیکر دهند بعلت اینکه آن پارقلیط ومن باهم عالمی دیکرد اریم
که خارج از این جهان ظلمانی است

دلهای شما مضطرب وترسناك نشود من باز بسوی شما خواهم آمد ۰ اکر
شمامرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای
من یاآن پارقلیط که مرا پدر حقیقی است از من بزرکتر است ۰ ورفتن
من مقدمهٔ آمدن او است اکر من نروم او نخواهد آمد ۰ زیرا که ازجانب
خود درعالم اجسام مرا حاکم وهادی کرد ۰ ومن ازا وهستم وخود
اوهستم اودر من است ومن دراوهستم ۰ وبابودن من درعالم جسمانی
جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود ومن اکر زمان اورا
دریابم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که او خاتم پیغمبران است وغیر
ازاوو بعدا زاو پیغمبری نخواهد بود *

محال ست سعدی که راه صفا ☆ توان رفت جز در پی مصطفی

این بشارتهارا بشماد ادم وقبل الوقوع بشما کفتم بجهة اینکه
در هنکام واقع شدن ایمان بیاورید ۰ ومن بعد از این باشما کفتکوی
زیادی نمی کنم وزیاده برآنچه کفتم نمیکویم ۰ زیرا که ﴿ سلطان
این جهان ﴾ وصاحب ملکوت زمین وآسمان ورب العزة والسلطان
خواهدآمد ۰ وازآنچه اورادر مقام تفرد واصالت هست ازجهة
ذات چیزی درمن نیست اکر چه من مظهری هستم از مظاهر
کلیهٔ او وظهورات او تماما با من هست ۰ ولی مظهر را درمقام
ذات ظاهرجای نیست وآیینه را ازذات زید نصیبی نی ۰ وبجهة
ظهور امر او واشکاری جلالت شان متبارك اولازم نبود که سخن
زیاد در حق او بکویم ۰ زیرا که او محتاج بتعریف من نیست
وچراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندکی کند ۰ لکن برای این

کنم که بدانید وظیفهٔ خودرا درحق آن پدر اداکردم و محبت اورا ورزیدم وشرط محبت را که امتثال بامر اواست بجای آوردم * پار قلیطی که از جانب آن پدر است و رب النوع انبیا است وحقایق انبیا ازقطرات نور پاك اواست وتجسم اودراین جهان ظهورکلی اواست • وهمچنانکه فاتح است خاتم ومهیمن بر کل است • در زمانی که ظاهر شودوروح الامین جبرائیل ازآن مقام اعلی صادرو با آن جسم پاك وحی الهی رابیاورد بر من شهادت دهد • ومرا قبول کند و بپذیرد • زیرا که من آینهٔ جمال وجلال او بودم واورا براستی ودرستی نمودم • شما نیز بایمان آوردن برآن نور پاك وشهادت دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولاك شهادت بدهید • وبدانید که من شهادت خودرادرحق اوادا کردم زیرا که از روز نخست شما بامن بودید وهمهٔ بشارتها وشهادتهای مرا دربارهٔ او شنیدید * متأثراز رفتن من ازمیان شمانشوید که رفتن من برای شما سودمنداست • واگرمن نروم او یعنی پار قلیط بسوی شمابا بشریت مخصوصهٔ خود نیاید بایدمن بروم وزمانی چند شما تنها بشود • وخبائث وملعنت معلمان در وغگوی بعداز من آشکار شود ودرامتحانات وفتنها بیفتند وجهالت وظلمت جهان را احاطه کند • تاآنکه آن پار قلیط بسوی شما فرستاده گردد وچون بیاید جهان را الزام وتوبیخ وغلبه کند • والزام او بجهة گناه ومخالفت شمایعنی مدعیان عیسی پرستی است که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد • وگناهکار خواهید بودونیز الزام بعدالت واستقامت کند زیرا که من بسوی پدرمیروم وشما مرا نخواهید دید • ومع ذلك برخلاف رضا وامر من تخلف ازاطاعت پارقلیط کنید ومیگویید ماسیح رامیشناسیم وبس • حال آنکه حکم دعوت من باطل شدومن ازاینجهان رفتم وکسی مرا نتواندید مگر بحفظ وصیت من وانتظار وقبول آنکسی که براوشهادت دادم • وشما اورا وخلیفه های اووسرورهای موعود ازاصحاب اورا وحواریان اورا خواهید دید وبدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان برمن نمایید

وفی الحقیقة انکار مرا کرده اید ووصایای مرا متروك داشته اید ۰ بعدالت وحکم شما را الزام ومغلوب سازد و برشما توبیخها وعارها بکذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما کفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد ۰ واکر بکویم یا تحمل نمیشوید ویا آنکه حمل ونقل آن با آن زمان سعادت واهل آن زمان برای شما مقدور نکردد ۰ زیرا که جهل ونادانی جهان را فرا کیرد واوصیای من مخفی وپنهان شوند ومقهور ومظلوم ومقتول کردند ۰ معلمان ومأولان جهان را کمراه کنند وآن سخنان من ازمیان بر داشته شود *

باوجود آمدن پارقلیط وآمدن روح القدس وروح الامین ازجانب خدای بسوی او لازم نیست که بایحال آن سخنان رابشما بیان کنم زیرا که او بهترین بیان کنند کان است واوشما را برهمه چیزی ارشاد کنند واز آینده ها وغیوب تمامی اشیا شما را آکاه سازد *

مرا تمجید کند وطوری بیان حال مرا کنند که باعث عزت ومجد من کردد ۰ نه مانند شما که برخلاف رضا وامر من رفتار کنید وباوهام باطله درحق من سخن کویید که باعث تذلیل من شوید ۰ شراب را که خدا نهی ازآن کرده است خون من مینامید ۰ نانی را که هرحیوانی وهر کافری آنرا میخورد کوشت من میخوانید ۰ ومانند این عقائد باطله درحق من میکویید ۰ وخدای واحد را که من برای اثبات احدیت وصمدیت او مبعوث شده ام مانند مشرکان ثالث ثلثه وصاحب اولادش دانسته ۰ تذلیل احدیت الهی را می کنید ۰ ومرا خوار وذلیل میسازید ۰ ولی تمجید شایستهٔ مرا آن پارقلیط ظاهر کنند ۰ وهرچه درحق من کوید ازروی حق وصدق باشد زیرا که ازآنکه من ازاو اخذ کرده وبشما کفتم اونیز ازآنجا کوید ۰ که مبدء کلی مابجز ازیکی نیست وهردواز جانب خدا کوییم *

تلامیذ عیسی که ازسخنان او درخصوص آمدن خودش بطور

تعميه والغاز كفت به‌همهمه افتادند ومعانی آن كلمات را از همدیكر پرسیدن كرفتند مسیح كفت *
شما غمناك میشوید اما جهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد كشت . وغمهای شما مبدل به‌بهجت وشاد كامی كردد . این جهان را انبیا تربیت كردند وجنین الهی كه میبایست متولد شود در چهار شریعت بتوسط آدم ونوح وابراهیم وموسی بدرجهٔ عظامیت یعنی استخوانی رسید ودر زمان من هنكام اكتساء لحم وولوج روح شد . وآن مولود جان كرفت وبدین موجب من روح الله شدم وزمانم از آن چهار برتری جست . تا آنكه در زمان پار قلیط موعود مولود بوجود آید وانسان حقیقی تولد یابد . وشریعت او بعلت تغییر نیافتن موضوع حكم ابدی ودائمی شود . پس بسبب تولد آن مولود همهٔ غمها یكسو كردد . وجملهٔ تعب ومشقتها كه انبیا واولیا در تربیت آن مولود اعظم كشیدند فراموش آید . شما نیز غمناك نشوید چنان نیست كه من بكلی از میان رفته باشم بلكه همراه پار قلیط خواهم بود وشما را خواهم دید وشما مرا نخواهید دید . دلهای شما بسبب آن مولود پاك مسرور كردد . وآن سرور را كسی از شما دور نتواند كرد كه ارادهٔ الهیه برتولد آن مولود تعلق كرفت . باید بجهان بیاید وبزرك شود وبمرتبهٔ كمال عقل بسبب تربیتهای ظاهر وباطن بااسباب نزدیك ودور جهان را كامل كند . وشایستهٔ این نماید كه عقل عالم اكبر یعنی ﴿ چهار یار گزین ﴾ همراه مسیح كه وزیر او است ونیز جان جهان است در این عالم هویدا كردد . وجملهٔ بشارات كتب مقدسه كه بطور صحیح وبراستی نوشته شده است تمامیت پدید كنند *
این است مجملی از آیات را تفسیر كردیم . وباهمه اجمال سخنان باریك ولطیف از نمونهٔ آن كلمات آورده شد . كه مسیح برای اصحاب خویش بملاحظات چند بیان نفرمود . ووعدهٔ بیان آنها را بپار قلیط داد . ورشحی از رشحات قطرات دریای علوم واسرار

که ازآن مدنیـهٔ علم الهی بواسطهٔ ربانیـان وجانشینان سرور ان دین پاك باشال این عبد ناچیز قلیل‌البضاعه رسیده ۰ این بنده نیز بجهة نداشتن مجال ونیافتن اقبال از جانب دل پرملال کمی از بسیار برای یادآوری برادران روحانی دراین نامه آوردم ۰ واکنون را همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

فارقلیتـا

املای فارقلیتا بفـاوباء فارسی در اول وطـا وتا در آخر جایز است واملای مخصوصی ندارد که معرب شـده ودر عربی فارقلیط است ودرفارسی پارقلیط وپارقلیت میشود *
لفظ فارقلیط معرب ازلفظ یونانی است که بمعنی * احمد ومحمد ومحمود وستوده ومصطفی * وبیك ملاحظه بمعنی تسلی دهنده وامداد کننده ووکیل است *
لفظی که ازعبـارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام دراینمورد صادرشد بلغت عبرانیه اسـت ۰ وعیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیگر نگفت که لسان خود وقوم خود بود ۰ وبعد از عیسی که اختلاف درشمعون الصفـا کردند ۰ واختلافات درمیان فرقه های عیسویه پیداشـد ۰ وهرج ومرج دردین خدای ظـاهر گردید ۰ واصل انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی ازمیان رفت ۰ چهارکس که متی ولوقا ومرقس ویوحنا باشـند درضمن تاریخ بعثت ورفتـار عیسی تاروز رفتن ازمیان آنها کلماتی ازعیسی نقل کردند ۰ که بعضی ازآن کلمات ازبشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضـاءات عالم جسمانی داشت ۰ وبرخی ازجنبهٔ الوهیت که بواسطهٔ روح برآنجناب روح اللهی میرسید ۰ وحقیقت انجیل همان قسم ثانی بود وآن چهار تاریخ بعلاوهٔ نامه هاورساله‌هاوغیرآنها که بحواریان ومعلمان دیگرمنسوب گردیده‌است بمرور زمان درمیـان ملت عیسویه بانجیـل معروف گردید واز راه

مجـازمجموع آنها را انجیل نامیدند وعلامت مجاز صحت سـلب است
بقاعدهٔ اصولیه *
چون یوحنا آنچه درحق بشـارت احمدی صلوات الله علیه ازمسیح
شـنیده بود درانجیل خود درج کرد وپنهـان ننمود . وآن انجیل
بدست جاهلان عیسویان صاحبان هواوشهوات که نام خود شان رامعلم
کذاشته بودند وبدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیـه السلام
آورده بودند افتـاد . وبسبب میولات نفسـانی واسبـاب وعلتها
که بعضی از آنهارا دراین نامه شنیدی بنای هرکونه تغییروتحریف را
کذاشتند . همچنانکه امروزنمونهٔ آن تحریفات را از پروتسـتانها
برأی العین مشـاهده میکنی که باوجود طبع ونشر کتب عهـدین
که بهر زبانی مکررا ترجمه کرده وطبع می نمایند دوترجمه پیدا نتوانی کرد
که باهم مطـابق باشـند . پس درآن زمان کـه مردم نادان
بودند ونسخه های کتب کمیاب بود وکار در دسـت بیکانکان افتاده
بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند . والحاصل دامن این سخن را
برچینیم که ازمطلب بازنمانیم *
لفظ یونانی پارقلیط ﴿ پیرکلوطوس است ﴾ وبمعنی ﴿ احمدومحمد
ومحمود ومصطفی ﴾ می آیدوتحریف کنندکان آنرادر نوشتن ﴿ پارا
کلیطوس ﴾ کردند یعنی تسلی دهنده ومعین ومدد ووکیل وبنابرهردو
معنی مطلب مبرهن است *

﴿ ازالة وهم ﴾

مخاطبات مسیح درآیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب
باشند . دورنیست بعضی ازناقصـان توهم کنند که آن اشخـاص
تازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشـارتها ووصـایای
عیسی بآنحضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحق
درصفحهٔ ﴿ ۱۸۷ ﴾ بیان کرد *

کسی که ادنا شعور وآگاهی داشته باشد وازسبك وحی والهامات وکلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست ۰ که خصوصیت مورد سخن مانع ازعمومیت خطاب نتواند شد ۰ ودر کتب حاضرهٔ سماویه از اینکونه تعبیرات لایعد ولایحصی وارد است ۰ ودر خود همین آیات مسیح میکوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه درآخر الزمان خواهد آمد *

اکرازاشتباهکاریهای صاحب کتاب که درمیزان الحق آورد بخواهیم دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ۰ وپس ازآشکار بودن حقیقت کار ثمری از ذکرآن تفصیلات برای مانیست وهوشمندان جملهٔ آنهارا بادناتأمل دانند *

درصفحهٔ ﴾ ۹۸ ﴿ کتابش آیاتی از زبور بیست ودویم درحق مسیح ذکرکرد ۰ که هرکه زبور رابه بیند خواهد دانست که ظاهرا هیچ ربطی بمسیح ندارد ۰ سخنانی است که داود درمناجات خود کوید ومعانی جداکانه دارد وآیات را محرفا از زبور چنین آورد *

تمامی بینند کانم مرا استهزا میکنند عبوسی بلبها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تاکه او رارهایی دهد ۰ چونکه ازاومحفوظ است ۰ سکان مرا احاطه نمودند ۰ وجماعت اشرار دورمرا کرفتند دستها وپاهایم را سوراخ کردند ۰ اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند ۰ وبجهة لباسم قرعه انداختند ۰ وازاین قبیل درذیل کلمات از زبور آورده وبعیسی توجیه میکند وحال آنکه عیسی درآنزمان نبود وزبور ازربان داود است مکرآنکه بمناسبت پدری وپسری که میان داود وعیسی بود سخنان داود را ازقول عیسی شمارند ۰ یعنی آنچه برپسر میشود بعینه بپدر شده است زیراکه اولاد اجزای آباهستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که درذم کسانی که کفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

﴾ وجعلواله من عباده جزأ ان الانسان لکفورمبین ﴿

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که یك اشارت بزرك ازاین کلام بر واقعهٔ اُحُدْ وشهادت عم شهید او بود . و بدین جهت آنچه زبور ازقول داود درحق مظلومیت خود گفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

ازاین جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهود ان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ماایمان آورده ایم باآنچه برمانازل گردیده است وحال آنکه انجیل را انکار کردندوآیت کریمه نازل شدوفرمودند *

﴿ قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ﴾

ای یهودان اگر شما ایمان آورندگان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران خدا رابقتل رسانیدید . باآنکه یهودان آنزمان پیغمبری رانکشته بودند . وبنابگفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند ودعواچی شوند . که نسبت بیجایی برما دادی وما را قاتلان انبیاء الله خواندی . ولی چون ازموارد سخن بیشترازمؤلف آگاه بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بخطابات پدران وپدران بخطابات اولاد مخاطب میشوند . واین پدری وپسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیراکه ابوت وبنوت معنویه اقوی ومحکمتراست *

پس درمخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندگان باآنجناب مقصوداست . کسانیکه زمان ظهور پار قلیط را دریا بندو یا آنکه به بشارت ونام مبارك اوایمان بیاورند *

ظهور اشتباه ووقوع شك درمدلول لفظ شما درآیات مذکورهٔ یوحنا مرخردمندان را روانخواهد بود . معلوم است مؤلف اسلامیان رابسیار نادان شناخت لکن درغلط بزرك افتاد *

﴿ بیان حقانی ﴾

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمة الله عیسی در انجیل خود آورد
و تمامها عبارات وتفاسیر آنهارا شنیدی واضح وآشکار است ٠
که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم
قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد ٠ زیرا که روح را جسمانیان
نتوانند دید و ازاو نتوانند تعلم جست ٠ که معلم وهادی هر قومی را
از جنس و نوع آنقوم باید باشد ٠ هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند
پیغمبری ازملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند
هدایت کنندهٔ ایشان نیز میبایست بشر باشد *

﴾ قل لوکان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین ﴿
﴾ لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا ﴿

پس بسخن تأویل کنند گان نادان اعتماد نباید جست که خواسته
اند آیات مزبوره رابظهور روح القدس که میگویند دررو زعیدالخمسین
بر حواریان ظاهر شد تأویل کنند ٠ چنانکه در باب دویم از اعمال
حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی وتناقض بابشارت
ازپار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب در صحیفهٔ ﴾ ۱۸٦ ﴿ میگوید که درهیچ
جایی محمد بالفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است ٠ ونمیدانم
مقصودش ازهیچ جاچه چیز است هرگاه دراصطلاح وکتب ومؤلفات
خودشان می گوید ٠ راست است همچنان تعبیر وتسمیه نباید درآنها
باشد ٠ واگر کتب الهیه رابگوید همین آیات یوحنا حاضر است
که آنجناب رابروح القدس نامیدبا آنکه روح القدس مسدد جملهٔ انبیابود
ولی بوجوه ورؤس وبکلیت ظاهر نشد مگر در حضرت خاتم رسل
وصاحب ملکوت الهیه ٠ واگر مقصودش کتب اسلامیان است
که میگوید همچنان سخنی در حق پیغمبر خود شان نگفته اند از راه
بی اطلاعی از کتب وعقائد اسلامیه میگوید ٠ راست است اسلامیان
به تثلیث معتقد نتوانندشد لکن روح القدس خلقی ازروحانیان از یمین
عرش رحمن ومقامی از مقامات حقیقت محمدیه است واز سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

﴾ روح القدس فی جنان الصاقورة ﴿

﴾ اول من ذاق من حدا یقنا الباکورة ﴿

﴾ فائده ﴿

در کتب آسمانی وتعبیرات بزرکان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیزرا بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیزرا جهت اتحاد هست جهت تعدد وافتراق نیز میباشد وکرنه دو چیز نمیشدند ۰ وبدینموجب ناقصان وبی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر تثلیث واتحاد روح القدس بامسیح یا اتحاد آنها باذات واحد ازل تعالی بخطا وغلط افتادند وازجهة فرق وتمیز آن دو چیز که متحدان کفته میشود بی ادراك ماندند *

پس بدانکه دوچیز را که بیکدیکر حمل کنند فرضا کویند زید آهن است یا عمرو آتش است ازجهة جامعهٔ آنها اتحاد ثابت کردد نه اینکه درحقیقت انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را برهشت کونه تقسیم فرموده اند ﴾ جنسی ونوعی وصنفی وشخصی و اشراقی وفعلی ووصفی ﴿ وهر کدام از این اقسام را تفصیلی ازبیان لازم است که این نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی از بعض اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴾ حمل اشراقی ﴿ مانند اتحاد صورت ظ هرهٔ زید در آینه بازید است که صورت را زید خطاب کنیم ﴾ حمل فعلی ﴿ مانند اتحاد وکیل باموکل ویکی بودن صدر اعظم باسلطان است اکر کوییم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی را مقصود نکنیم بلکه افعال وتدبیر ورأی وصوابدید او بلافرق افعال ورأی وتدبیر سلطانی است ۰ واینکونه اتحاد در تعبیرات شایع وذایع است این است که خدا دوستی انبیا واولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت ۰ رضای ایشان را رضای خویش کفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی با ایشان را دشمنی خویش داشت ۰ وهمچنین جملهٔ اعمال

وافعـال که بخدا منسـوب میشود در انبیـا ومقربان الهی کفـته میشـود *

نمیدانم اهل کتاب درهمین بقیهٔ کتب آسمانی معانی اینکونه اتحادات را فهمیده ودانسـته اند که اتحاد فعلی کـدام است واتحـاد ذاتی که مستلزم شرك والحاد است کدام ٠ ومع ذلك در امر تثلیث ومانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند باآنکه این معانی را نفهمیده ازظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *

اما ﴿ حمل وصفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا درصفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد کویند وبیکدیکر حمل شوند ٠ پس اکر عیسی کوید من موسی وابراهیم هستم صحیح کفته است واکر موسی کوید من نوح وآدم هستم راست کفته است که در پیغمبری و تأسیس شریعت وغیر آن متحدند ٠ الحاصل سخن در اتحـاد روح القدس باحضرت خاتم الانبیـا علیه السـلام بود که بدین مقـدمات بوجوه چنـد طریق اتحاد آنجناب باروح القـدس وباعیسی وجـمله انبیـا واضح وآشکار است ٠ وآن حقیقت مقـدسه در عالم اجسام باطوار تعینات ظاهر کردیده ومقام تفرد وکلیت او نیز منزه از تنزل بدرجات نازلهٔ جسمانیان است ٠ ومقـام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالة شبهة ﴾

درخاتمه آیات مزبورهٔ یوحنا که مسیح کفت ﴿ من دیکر باشما کفتکو بسیار نکنم زیرا که سلطـان این جهان می آید ﴾ ومعانی آنهـا را من البدو الی الختم باجمال برای تو کفتیم ودانستی که اهل کتاب از کتب وتفاسـیر کتب خود شان بی خبرند ٠ ومیزان الحق بعادت مستمرهٔ خـود خواست تأویلی دیکر کند وآیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیدهٔ نالایق مأول بدارد ٠ این است که در عبارت سلطان اینجهـان می آید در صفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات در سخن کرده وخواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف وتأویل در فار قلیط مقصود تمام نشدواین عبارت صریح است درآمدن کسی که عیسی امر او راعظیم میشمارد ۰ وچنانکه کفت پار قلیط شمارابهمه چیزی ارشاد وتعلیم وراهنمایی میکند میکوید من دیکر باشما سخن زیاد نمیکویم بعلت اینکه مالك وصاحب ملکوت زمین که صاحب عزت وسلطان است می‌آید۰ لهذا چارهٔ کارخود راچنان دید که این عبارت واضحه در بشارت پیغمبر را بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند ۰ با اینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقیدشد ۰ ودر همین کتاب از کتب آسمانی کوید که عیسی سرمار یعنی شیطانرا خواهد کوبید ۰ وبا اینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند ۰ وبا اینکه شیطان هم درجهان بود وخواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد ۰ والحاصل هیچ صاحب شعور باانصافی عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه وقرینه مقام هرکز تأویل نتواند کرد۰ مکر برادر پسرشیطان باشدو بخواهدتلبیس واشتباهکاری کند یاآنکه خیلی نادان باشد ۰ دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی بر هوشمندان مستقیم الادراك بغایت واضح وآشکار است ۰ وبکمتر تدبری بطلان سخنان بیهودهٔ صاحبان تأویل وتضلیل روشن وهویدا است ۰ واین معیار را در اینجاختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

ازانجیل یوحنا شاهدی دیکر برای منتظر بودن بنی اسرائیل برظهور پیغمبر موعود بیاوریم اکرچه در انجیلهای دیکر نیز همین مطلب موجود است ۰ ولی ترجمهٔ آنهارا آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *
درفصل اول یوحنا است ﴿ ۱۹ ﴾ هنگامیکه یهودان فریسیان ولاویان را نزد یحیی فرستادند که ازاو سؤال کنند که توکیستی شهادت اوچنان شد ﴿ ۲۰ ﴾ اواقرارکرد وانکار نیاورد وگفت من مسیح نیستم ﴿ ۲۱ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس اکنون توکیستی توایلیا هستی گفت نی توآن پیغمبر هستی گفت نی ﴿ ۲۲ ﴾ آنگاه بوی گفتند پس توکیستی که برفرستند گان خویش جواب ببریم درحق خویش چه میگویی ﴿ ۲۵ ﴾ وایشان ازاو سؤال کردند که اکنون اگر تومسیح یاخود ایلیا و یاخود آن پیغمبر نیستی چگونه تعمید میکنی ﴿ ۲۶ ﴾ یحیی بایشان جواب داد وگفت من باآب تعمید میکنم آمادر میان شما کسی قائم خواهد شد که شما او را نخواهید شناخت ﴿ ۲۷ ﴾ آنکسی که بعدازمن خواهد آمد آن است که پیش ازمن شده است من لایق نیستم که بند پاپوش او را باز کنم *
﴿ درفصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری ازجماعت که آن سخن را شنیدند گفتند که تحقیقاً این همان پیغمبر است . دیگران گفتند این مسیح است اما آن جماعت گفتند آیا مسیح از جلیل می آید مگر توریة نگفت که مسیح ازنسل داود و ازقصبهٔ بیت اللحم مسکن داود خواهد آمد . آنگاه درمیان جماعت درخصوص اواختلاف پیداشد *
ازمطالعهٔ فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی اخبارکتب وانبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر ازمسیح بود وآن پیغمبر چنان عظیم ومعروف بود که در اینگونه مقامات محتاج بذکرنام مبارك آن بعلت اشتهار و بجهة تعظیم نبوده بحرف اشارت ازاو تعبیر میکردند . ومیگفتند ای یحیی حال که تومسیح وایلیا وآن پیغمبرنیستی چرا تعمید میکنی . و ﴿ درفصل هفتم ﴾ نیز پس ازآنکه حاضران درانجمن عیسی سخن او را درامر دعوت شنیدند اختلاف کردند دراینکه آیا آنجناب مسیح است ویاخود همان

پیغمبر موعود است ٭ ویحیی درفصل اول تمجید آن پیغمبر عظیم الشان را چنان کرد که اوپیش ازمن موجود شده یعنی اول است وآخر خواهد آمد ومن شایسته بندکی او وبازکردن بند پاپوش اونیستم ٭ واین سخن را درحق عیسی نکفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر بود ویحیی اوراغسل تعمید داده بود ولیاقت بازکردن بند پاپوش او را داشت ٭ سهل است که خود مسیح درحق او چنانکه درفصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتراز یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست امانسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است ازاو بزرکتراست ٭ ونیز یحیی کفت خواهد آمد و بعد ازمن است پس تأویل دیکر در اینجا غلط خواهد بود واین مطلب را درجای دیکر محقق خواهی یافت ٭

﴿ در فصل (٢٤) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت برتمامی جهان وجمله امتان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود وآن زمان آخر خواهد آمد ٭

اکر ازنسخه های قدیمهٔ انجیل درمیان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم ومعلوم میشد که درعبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند ٭

درفصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینهٔ انجیل یوحنا ترجمه را تغییر داده اند ٭

آیت ﴿ ١٩ ﴾ ایشان نیز جواب داده کفتند بعضی تعمید کننده یحیی وجمعی ایلیا ودیکران کفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده‌است یعنی زنده شده است ٭

﴿ حکایت ﴾

درسنهٔ (١٢٨١) یعنی شش سال پیش ازاین درحدود ایران ازجانب

دولت مأموریتی داشتم درقریهٔ دیکاله ازدهات ارومی مهمان قسیسی
ازنصاری شدم وجمعی ازکشیشان ومعلمان ازفرقه های عیسویان
که درآنجاهستند درآن انجمن حاضر بودند ٠ سخن از بشارت
انجیل درحق پیغمبر موعود بعد ازعیسی را بمیان آوردند ونخست
انجیل فارسی را خواستم و باب اول وهفتم آنرا بازکرده ازآنها جواب
طلبیدم تاکار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید ٠
ازعلمای مسیحیه در آن بزم از قاتولیك وارمنی وكالدانی ونسطوری
و پروتستان بودند ٠ وازجمله انجیلیها که آوردیم انجیلی بود
که درپوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی ازجاهای
آن انجیل سقط شده ودرثانی بازدرپوست نوشته شده وتمام کرده
بودند که تاریخ آخر انجیل مزبور که از اوراق تازهٔ او بود نهصد
سال تقریبا پیش ازآن تاریخ بود وعبارت یوحنارا که پیدا کردیم
معلوم شد که نویسندهٔ آن بنکتهٔ سخن برخورده ادات عهدرا
﴿ که درلفظ آن پیغمبر هستی بود ﴾ حذف کرده ونوشته است
﴿ انو به وت ﴾ یعنی پیغمبر نیستی *
درآن بزم یوسف نام راکه ازمعلمان پروتستانی بود وحسن ظنی برادراك
اوداشتم حکم ومنصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که یك رایحهٔ
ازآنچه شما میگویید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بر پیغمبر معهودی
مفهوم میشود لکن من باید دراین مطلب بدوقتور پرکنس امریکایی
که درآنصفحات رئیس پروتستانها بود مراجعت کرده و بشما جواب
بدهم ٠ گفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن را تووهمه
حاضران از روی انصاف برای من بیاورید و پس ازآن تاریخ
بارها بااهل آن مجلس ملاقات کردم وجوابی دراین باب از ایشان
نتوانستم پیدا کنم *

﴿ معیار دهم ﴾

میزان الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب گفت ودرمعیار گذشته ازانجیل آوردیم ۰ که آنجناب گفت بعد ازمن کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش او نیستم واو پیش ازمن است ۰ ودر دیگر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند درصفحهٔ ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنهارا تأویل بعیسی نماید وگفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده وخلاف بیان نموده اند ۰ وپس ازآنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی وتأویلات آنهـا را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی وحکم کلام شمعون پطرس را که در باب سیم نامهٔ دویم خود در خصوص آنگونه تأویل کنند گان دانستی ۰ غلط گویی وغلط کاری را بهر کدام طرف که ادراك وانصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی کهاز انجیل یوحنا بآن تمسك جسته وگفت که بآن دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه گفتیم عبارت مزبوره از الحاقیات در اصل وترجمه ها است ۰ بعلت اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد ودرمیان شما خواهند بود که مطابق بشارت عیسی درحق پار قلیط است ۰ وبقرینهٔ تعمیدیافتن عیسی از یحیی وموجود بودن مسیح درهنگام گفتن یحیی این کلمات را وصاحب وحی جدا گانه بودن یحیی وسایر رفتارهای یحیی در حق عیسی وبقواعد الهیه که مارا در دست است ۰ هیچ اشتباهی در الحاق بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده وخود بجواب خود خویش را ساکت کرده وگفت ۰ اگر کسی گوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیی بچه طریق میتوانست گفت که بعد ازمن خواهد آمد ۰ جواب این است که یحیی این مضمون را در بارهٔ تعلیم دادن مسیح گفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خودرا تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم ومعجزه نمودن شروع ساخت . معلوم است این بیچاره از معنی نبوت ورسالت واز اطوار دعوت وتعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است . نی خطا گفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایهٔ کارشان آن است لکن هدایت وارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب تصرف کنند وکم گذارند و بیفزایند پس از آن ترجمه ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند وآنگاه اگر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند وباهمه اینها در هنگامیکه آنگونه هدایت اقتضا کند کتب مصدقهٔ خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب اورا که برسؤال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست است یحیی صاحب وحی جداگانه بود ومسیح او را بسیار تمجید کرد وخود صاحب دعوت بود وعیسی واسطهٔ دعوت او نبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی باو میرسید . ومع ذلک صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی بآن میکرد و در اینحال بودن چند پیغمبر در یکزمان معمول ومتد اول بوده است وبالعکس هرگاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی در یکزمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود . زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من از میان شما نروم فارقلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ ثانیا ﴾ از جواب او بر اعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی حی بود تعلیم نکرد ودعوت ننمود ومعجزات نیاورد . وحال آنکه این سخن بقاعدهٔ مذکوره غلط است ومؤلف باوصف آگاهی از دعوت ومعجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ که از ابتدای ظهور امر مسیح گرفته

وتعلیمات ودعوتهـا ومواعظ اورا تافصل هفتم بیـان کرده است
* درآیت شانزدهم فصل مزبور کوید * وبرهمه آنهارعب غالب شد
وشکر خدای را بجـای آوردند وکفتند که درمیـان ما پیغمبر بزرکی
ظاهر شده است وخدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت
(۱۷) کفتکوهایی که در این خصوص شـد بولایاتی که در تمامی
یهودا واطراف آن بود منتشر کردید (۱۸) وتلامیـذ یحیی
از جـملهٔ این وقایع با آن جنـاب آکاهی دادند (۱۹) یحیی نیز
دوکس از شاکردان خود را نزد خود خواسته آنهـا را نزد عیسی
فرستاد وکفت بپرسید آن کسی که خواهد آمد توهستی یا آنکه
منتظر یکی دیکر باشیم (۲۰) آن دوکس نزد عیسی آمده
وکفتند که مارا یحیی تعمید کننده بسوی تو فرستاد وکفت آن کسی
که خواهد آمد توهستی یا آنکه انتظار او راداشته باشیم (۲۱) وهمان
در آن ساعت چند کس را از مرض وعلت وارواح شریره شفاداده
وچند کس نابینا رابینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان کفت
بروید وازآنچه دیده وشنیدید یحیی را آکاهی دهید که نابینایان
بینا میشوند . وزمین کیران راه میروند . ومجذومان ازعلت پاك
میکردند . وکران شنوایی میکـیرند ومردکان زندکی میـابند .
وبیچـارکان را انجیل آموخته میشود . یعنی یحیی از این کارهـا
میداند که من دعوی آنچه نبی ندارم وبکار بشـارت وتعلیم پرداخته
مقـدمات کار را ترتیب میدهم . واینهـاهمه از ترجمه هایی است
که پروتستانها کرده ودر اطراف جهان منتشر داشته اند ومع ذلك
میکوید عیسی باوجود یحیی تعلیم نکرد وسخن نکفت ومعجزات ننمود *
پس رای شخص هوشمنـد در الحـاقی بودن فقرات (۲۹)
و (۳۰) فصـل اول انجیل یوحنـا که مؤلف بد آنکونه جواب
ناصواب که منافی با آیات مذکورهٔ انجیل لوقا است میخواهد تأویل
کند شك واشتباهی باقی نماند *
اکـر بخواهیم در جملهٔ سخنان میزان الحق بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستم وسراپای کتاب مذکور از این قماش است که ذکر شد ونمونهٔ آنرا در همین نامهٔ پاك مشاهده کردی *

* در انجیل لوقا * پس از مخابرهٔ یحیی باعیسی که رسولان او بسوی او برکشتند میکوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی وبیان اوصاف ومقامات او ۰ وبقدر هفت وهشت آیت مفصله در آنباب آورد وکفت جملهٔ مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعدالت الهیه کرده بمعمودیت یحیی تعمید کرفتند ۰ وپس از این سخنان باز شروع بتفصیل دعوتها وتعلیمات ومعجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال وحدود سخن وقراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی توسط عیسی بأمر دعوت وتعلیم ومقتضیات نبوت قائم بود ۰ وآنکه بعد از من کفت خواهد آمد غیراز عیسی بود ۰ یا آنکه باز تعصب اعصاب وعروق ترا فرا کرفته بحجج درقبول این سخن داری ۰ ولی ما را بجز ازبیان حقیقت کار تکلیفی نیست ۰ ما براستی نوشتیم وبراستی خواندیم واکر چشم تو نابینا واحول باشد برمن حرجی نیست ۰ عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را بینا کردی وکران را شنوا نمودی انکار وعناد منکران را چاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام درزمان حضرت مسیحی حی وحاضر بود وبامر نبوت ودعوت قائم ودرزبان عیسی ممجد ومعظم کردید ۰ ودرمیان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخابرات واقع شد وعیسی نیز درآن حال دعوت وتعلیم میکرد ۰ ویحیی درآن وقت بشارت ازآمدن بزرکواری میداد چنانکه درمعیار کذشته شنیدی وذیلا عبارت انجیل را نیز تبرکا میشنوی ۰ پس بدرایت وادراك منصفانهٔ خویش مراجعت کن وبه بین که اکر مقصود ازشخص مبشر وموعود که درحق او میکفت من شایسته بربندکی او نیستم بعد از من خواهد آمد وپیش ازمن هست ۰ چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعد از من خواهد آمد را میکفتی با آنکه خود بمسیح غسل تعمید داد و نزد او ایلچی فرستاد ۰ وکذشته از این اکر میدیدی که او همان پیغمبر موعود ومنتظر است التزام خدمت اورا نمیکردی ۰ ودرجرك تلامیذ واصحاب او نمی آمدی ۰ ومردم رابسوی او نمی خواندی ۰ وحضور درخدمت اورا مغتنم نمی شمردی ۰ وخاکپای اورا نمی بوسیدی ۰ چه میکویی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن وسخن را دانسته بیار *

﴿ مزن بی تأمل بکفتاردم * نکو کوی اکر دیر کویی چه غم ﴾

﴿ درآیت هفتم ﴾ از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر وصاحب ملکوت را ازقول یحیی کوید ۰ درهنکام وعظ می کفت که بعد ازمن بسیار توانا تر ازمن کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین اورا باز کنم *

﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت کرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

درخصوص بشارات ازکتب آسمانی درحق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند ۰ واکثر آنهارا بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیت دین خویش بر آنها مطبوع ومنتشر نکرده اند ۰ وآنچه طبع ونشر داشته اند معدودی از آنها است ۰ واکر موازنه بشود بااخباری که انجیلیان از توریت درحق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارات که درحق مسیح از توریة است بشارات توریة وانجیل درخصوص حضرت ختمی ماب خواهد بود ۰ اکنون موازنهٔ حال منکران عیسی بامنکران آنحضرت برعقل دراك هوشمندان باید کرد واز ایشان تصدیق باید خواست *

آنچه این عبد عاجز از بشارات وسایر مطالب در این نامه آوردم

یکی بود از بسیاران ونمونهٔ بودبرای یاد آوری دلهای پاك . بعلت اینکه این نامه را باسلوب دیگر تألیفات ننوشتم . واگر باور کنی بی مسوده نوشتم . وباهمه گرفتاریها وپریشانی که مرا بود قادر برتفصیل نگاری نبودم واز خود ستایی ننگ داشتم . ومع ذلك امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد . ونواقص آنرا بهمه جهت بعین توجه خویش تکمیل نمایند . ومرا بصدق نیت وخلوص عقیدت خود که دارم برحمت یاد کنند *

﴾ مناجات ﴿

﴾ الهی ﴿ آنان که ترایافتندچه کم کردندوآنانکه تراکم کردندچه یافتند *
﴾ الهی ﴿ دین تواستواراست مارا برآن استواری ده وراه تومستقیم است مارا درآن راستکار کن . ﴾ الهی ﴿ دوستان تواز تو گویند وازتوشنوند مارانیز چنان کن که ازایشان شنویم واز ایشان گوییم . ﴾ الهی ﴿ دلهای دوستانت بمشاهدات توخرم است . دلهای مارا بدیدار ایشان خرسند فرمای . ﴾ الهی ﴿ ماخاکیانیم مارا بکرم خویش به بخشای واز این تاریکی مارا بروشنایی ابدی برسان . ﴾ الهی ﴿ تو بخشاینده ومهربانی برما آنچنان کن که درما گفتی *

﴾ چه کنم بامشت خاکی جزآنکه بیامرزم ﴿

ولی چون شه مرا برداشت از خاك ☆ سزد گر بگذرانم سر ز أفلاك

من آن خاکم که أبر نو بهاری ☆ کند از لطف بر من قطره باری

اگر بر روید از من صد زبانم ☆ چو سبزه شکر لطفش کی توانم

﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

﴿ میزان پنجمین ازمیزان الموازین ﴾

مطالعهٔ این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا باینجا رسانیدی · امیدوارم که از روی آگاهی وترك آیین عناد ولجاج وفراموشی ازقواعد انس وعادات تأمل دراین سخنان پاك ازآلایش ناراستی کردی · وحقیقت کار را دریافتی واز زندان تاریکی رهایاب کشتی وراه خدا شناسیرا سراغ کرفتی * ﴿ وعلی الله قصد السبیل ﴾ برای اتمام بیانات مقصوده دراین نامه را بیاری خدا ویاران خدا درخصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش ازقرآن الهی وازسایر اطوار دین مبین اسلام برحسب کنجایش حال وسعت مقدرت ده معیار استوار بیاوریم · واین جملهٔ پنجاه معیار راستین را که درطی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاههٔ ایمانیان دانسته درعید الخمسین خدا شناسی ویکانه پرستی عیشها کنیم وجشنها نمایم وبایرا دران ایمانی بایفای رسم معایده پردازیم *
﴿ اخوانا علی سرر متقابلین ﴾

﴿ معیار نخستین ﴾

میزان الحق پروتستانی از روی آیین خویش در صفحهٔ (٢٢٧) سخن ازاوصاف پیغمبری آورده وچند آیت ازقرآن که هرکز برمدعای اودلالت نتواند داشت ذکر کرده ودر صفحهٔ (٢٢٩) میکوید از این آیات مفهوم میکردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده وبظاهر

ساختن هم قادر نبوده است • ومانخست ازکار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تا بتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پراز معجزه های آن مالك ملك وملكوتست بپرد ازیم • وحقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب دراول کتاب خودکفت که وحی والهام راعلامت چنان است که در مدلولات ومضامین آنکتاب آسمانی اختلاف وتناقض پیدانشود • واختلافات ظاهره ازانجیل وتوریة ایشان را قدری درمیزانهای کذشته بجهة نمونه دانستی • اکنون در خصوص معجزات مسیحی که درتمامی انجیل خود شان نقل کرده اند به بینیم درانجیل چه کفت *

﴿ درفصل شانزدهم انجیل متی ﴾ درآیت چهارم است که بعدازخواستن فریسیان وصادوقیان معجزات وعلامات را از مسیح چنان کفت * نسل شیطان وزنازاده علامت میخواهد امابرای او ﴿ یعنی عیسی ﴾ علامت دیکر بجزازعلامت یونان پیغمبر ﴿ یعنی یونس بن متی ﴾ علامت دیکر داده نخواهد شد *

ازاین عبارات مسیح آشکاراست که کفت من قادر برآوردن علامات ومعجزات نیستم مکر یك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود وباعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند وبقبرم کذارند • وهمچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشدسه روزدرشکم ماهی مبتلا ماند من نیزسه روز در بطن ماهی خاك مانده وآنکاه بیرون آمده سر بافلاك میکشیم • وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عمومیت را کند وبمدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی درتحت انحصار ظهور معجزات را ازخود نفی کرد مکر یك معجزه را که آن هم بعد ازممات بود وآنهم معجزهٔ خود نبوده قدرت نمایی خدا بود وآن هم درصورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع کردید *

﴿ درنهایت فصل سیزدهم متی است ﴾ برای اومعذرت میکشیدند

ولی عیسی بایشان کفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست مکر در وطن خود ودرخانه خود ٠ و بجهة بی ایمان بودن ایشان عیسی چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ❁ درفصل هشتم انجیل مرقس ❁ نوشت که فریسیان معجز آسمانی ازعیسی خواستند واورا امتحان کردند واوآهی ازدل برآورد وکفت چرا این نسل معجزه میخواهند حقاً بشما میکویم که براین نسل معجزه وعلامت ظاهر نخواهد شد * ❁ درچهارمین فصل انجیل مزبور است ❁ آنکاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بصحرا رفت کهازشیطان امتحان کبردچهل شبانه روزی روزه کرفت وانکاه بنهایت کرسنه شد ٠ کراه کننده نزدوی آمد وکفت اکر پسر خدا هستی امر کن این سنکها همه نان شوند ٠ لکن اوجواب داد وکفت نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط باهر کلامی که ازلسان خدا جاری کردد نیز سیرشود ٠ واین فقرات مفصلی است تا آنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی کفت خورت را ازبالای بام بزیر بینداز که نوشته شده است او بملکها امر کند ودربالای دستهای خود شان ترا بردارند و پای تو بسنك نخورد ٠ عیسی باو کفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پرودکار را امتحان نکنی ٠ تا آنکه شیطان اورا بربالای کوه بلندی برده جمله مملکتها وملکوت زمین راباوظاهر کرد و اورا امر بسجدهٔ خودنمود ٠ وعیسی اوراطرد کرده وکفت بخدای پرودکار باید سجده کرد وباوتنها باید عبادت نمود که چنین نوشته شده است ٠ آنکاه شیطان ازوی دست کشیدوملکها آمده خدمت او را میکردند ٠ که این عبارات آخری راملخصا آوردم *

از عبارات مذکوره بندکی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است که محل امتحان یافتن ازشیطان بودی وروزه کرفتی و بشدت کرسنه میشدی وسجده وعبادت خود را برخدای واحد تعالی مخصوص میداشتی وجایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *
چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا واولیا درست تدبر نمای و بقواعد توحیدیه ومقتضیات حدود بندکی و بندکان را ملاحظه کن . وبدان که خدای هیچ کاهی وبهیچ طوری ودرهیچ امری تابع هواها وخواهشهای مخلوقات خود نشود واکر بشود خدا نیست ونیز کارجهان را سراسر تباهی رسد *

﴿ ولوا تبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ﴾

انبیا واولیا که مظاهر ارادات واوامر الهیه هستند واتصاف باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسد، وهواهای نفسانیه از رعیت نشوند که اساس کار خدایی براینکونه کذاشته شده است *

﴿ ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم ﴾

صاحب کتاب رانمی دانم چه چیز واداشت براینکه کلمات صریحهٔ عیسی را که درخصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات کفت تأویل وتوجیه کند . وطوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن آنکونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعدهٔ علم تصدیق نمایند . واز آنطرف درهمچنان مقامی همان تأویل کننده از روی هواپرستی وباتباع ابالسه آیاتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است ونه معنی آنرا دانسته ونه ازمورد آن آکاهی جسته ونه از نکات واشارات آن بویی برده است . راستی از جنس اینکونه جسارتها که در راه کراهی کنند سخت عجیبا یی آید . اینك دو آیتی که صاحب کتاب بر مدعای خویش کواه آورد

﴿ واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها ﴾
﴿ قل انما الآیات عندالله ومایشعرکم انها اذجاءت لایؤمنون * ﴾
﴿ ماعندی ماتستعجلون به ان الحکم الالله یقص الحق وهوخیر ﴾
﴿ الفاصلین قل لوان عندی ماتستعجلون به لقضی الامر بینی وبینکم * ﴾

آیتهای مذکوره برمدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرد هوشمند شهادت دادن آیات‌را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیة الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی‌را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ تأویل میکند براینکه معجز خاصی از او خواستند ومی خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص‌را انکار کرد. وبا اینکه این تأویل‌را که ازمدلول لفظ خارج است در اینجا روا دید. درآیت کریمه لااقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد ازمدلول ظاهر برگردانیده بمقصود خویش تأویل کند *

الحاصل بمدلول قواعد الهیه وکلمات بزرگان واعتراف خود مؤلف انبیا واولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیاورند. وسر وحکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی گفت‌من معجز ندارم نه اینکه تنها نیاورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق معجزه کرد *

اما ﴿آیت نخستین﴾ که درسورهٔ انعام‌است از اول آیات معلوم میشود که درحق مشرکان نازل گردید. ومورد آن چنان است که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان آوریم. وگفتند که اگر کوه صفا را پر از طلای احمر کنی ومرده های مارا زنده نمایی وملائکهٔ آسمان را برما بنمایی برتو ایمان بیاوریم. وبخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی ازاینها بشود البته ایمان‌خواهیم آورد. لهذا فرمود بگوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جملهٔ آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت‌من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست. پس ازآن فرمود آیا شما را آگاه نساخت ازاینکه در هنگام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد ازآن درآیت بعد میفرماید دلها ودیده های آنها را برمیگردانیم همچنانکه در مرهٔ اولی ﴿که معجزه‌ها آوردی وشق القمر کردی

وآنها ﴿ ایمان نیاوردند وآنهـا را در طغیانهای خود شان ترك میئمایم ودر سر کرد کانی طغیان بسر برند *
ودلیل براینکه کفار قریش معجزات مخصوصهٔ مذکوره را خواستند همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *
﴿ ولواننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیئ ﴾
﴿ قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ﴾
واما آیت دویم کـه صدر آن را ترك نموده وآورده است آن نیز درجواب کفار وبت پرستان قریش است . که کفتند اکراو پیغمبری از جانب خدا است عذابی برما نازل کند و دراین باب استعجال میکردند این است که وحی الهی رسید که *
﴿ قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ماعندی ﴾ تاآخر آیه .
وآیات دیکر نیز درهمان صفحه وبعد از آن نقل کرده است که معجزات مخصوصه خواستن کفار ازمتن آیات واضح است وهمان لفظ آیات را در اینجا برای ذکری بیاوریم *
ازآنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود *
﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا . اوتکون لك جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهـار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا اوتأتی بالله والملائکة قبیلا . اویکون لك بیت من زخرف اوترقی فی السمـاء ولن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینـا کتابا نقرؤه . قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا * ﴾
چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطـان ومانند آن بودند باینکونه تعبیرات معجزه هـا خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی فرمود ﴿ سبحـان ربی ﴾ منزه است خدای من از اینکه من او را باملائکه برزمین بیاورم . باآنکه خدا را تابع خیالات وخواهشهای شمـا کنم . یاخـود حبیب او پیرو اوهام وهواهای شمـا کردد . مکرمن بجزاز رسـالت وبشریت اظهـار مدعایی در حق خـود

بشما کردم *

ازآیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند وهمان عبارت ﴿ کمازعمت ﴾ دلیل واضح است براینکه اظهار آنکونه آیات ومعجزات را از کارهای دیکر ومعجزاتی که دیده بودند استدلال کرده بودند که دعوی قدرت براظهار آنهارادارد . وبدین سبب ازروی امتحان ومکابره آن معجزات رادرمقابل تحدی درامر قرآن خواستند . یعنی پس ازآنکه فرمودند اکر تمامی جن وانس یعنی مخلوقات نهانی وآشکاری ووحشی ومدنی وهمین جن وانس معروف از اکنون تاقیام قیامت جمع بشوند . مانند قرآن را نتوانند آورد وآنکاه که عجز خودرا دراین کارمشاهده کردند وخواستند که بمغالطه وخلط مبحث همچنانکه درهرزمانی کفار ومنکران راپیشه وآیین است قوت آن تحدی راکه درخصوص آنمعجزهٔ عظیمه وآیت قدیمه دارد کردید بآنکونه ممتحنان بشکنند آنکونه معجزات خواستن را آغاز کردند . وجواب ردشنیدند چنانکه ازمسیح شنیده بودند *

﴿ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات وامتحانات نتواند بود . وخدا ومقربان خدا که در نزد خدا هستند وجملهٔ آیات وآثارالهیه در نزد ایشان است هرکز بهواها ومیولات نفسانیه که جاهلان ومنکرانراست رفتارنتوانند کرد . این است که بحضرت خاتم رسل ومتبوع جزوکل فرمود ﴿ ولاتتبع اهواءهم ﴾ وآنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی الی ﴾ ودرخاتمهٔ این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت الابشراً رسولا ﴾ منزه است پروردکار من آیامن بجز بشر رسول هستم . ودر آیت دیکر فرمود ﴿ ما کنت بدعا من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح درهنکامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما برسردار برآورده شد یهودان میکفتند ایلیارامی خواند ومیکوید ای ایلیاچرا مراترك نمودی چرامرا نجات نمیدهی به بینیم آیاایلیابفریاد اومیرسد . وعیسی خدا را میخواند واکر میخواست از دست یهودان

استخلاص هم می یافت اوو یامانند اورا بدار نمی توانستند کشید ٠ ودر آن حال نیز قدرت برهر کونه رهایی ازدست آنهـا و بر هـلاك نمودن آنها داشت وتوانا بود ولیك ازجانب خدا مأذون نبود وارادة الله برآن متعلق نشـده بود ٠ پس مانند یهود ان نبـاید کفت که چرا معجزی که مادر نظر داشتیم عیسی یا خاتم انبیا نیـاورد ٠ و چرا کفتند که بجز عـلامت یونس بن متی معجزه برمن داده نشـده است باآنکه آیات ومعجزات درنزد خدا است *

درخصوص معجزات واظهار وعدم اظهـار آن و بیان معجزهٔ حقه که ازجانب خدا است وآنچه بسحر وشعبده و باستعمال علوم چهارکانه که لیمیا وسیمیـا و ریمیا وهیمیـا است آورده میشود ٠ ودر تحقیـق اطوار واوضـاع وحقـایق وصور وظواهر وبواطن این امور که از جانب خدای قادر حکیم در مظاهر نورانیـه وظلمانیه کذاشته شـده است ٠ وهمچنـین اخبـار از مغیبات وتصرف در مکونات که بریاضات حقانیه وباشیطانیه میشود ٠ ودرخصوص سایرمتفرعات براین مطلب بزرك در نزد علماء امت پیغمبر که در حق ایشان فرمودند ﴿علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل﴾ یا ﴿ افضل من انبیاء بنی اسرائیل ﴾ تحقیقات عجیبه و بیانات بسیار بلند توانی یافت ونمونهٔ آن بیانات درکتب ومؤلفـات اسلامیه موجود است وطالبان را طریق رجوع برآنها مفتوح است *

حقایق امور وتحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا واولیا وآنچه مشـابه معجزه وخرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کسی تواند دانست که از اهل وحی وشـهود اخذ کرده وازسر خلقت موجودات آکاه، ومبادی ونهایات مصنوعات رادانسته باشد ٠ ومارا باآینکه دراین مقام دست رسایی نیست واین نامه را اسـاس براختصار است ونیز شرح وبسط آوردن دراین مطلب دربیرون ازموضوع سخن خواهد بود همانا اشارت برتوع سخن بخواجمال برای ارباب الباب کفایت کند *

بر مستمعان خدا جوی وخداشناس که آینه های ادراك ایشان مطالب وبیانات الهیه را باستقامت بینند صاف هو یداست که اهل عناد ولجاج بعلت ناراستی واعوجاج که درمرا یای دلهای ایشان است مطالب صحیحه و بیانات حقه ومعجزات باهرات الهیه را نار است ومعوج بینند *

عیسویان این معنی را در بقیهٔ کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام ومنکران ملل که با انبیاء عظام درقرون ماضیه داشتند توانند فهمید · واز طوایف یهود که در انکار عیسی و بشارتهای عیسی وکرامات ومعجزات عیسی بچه کونه جحود آوردند واصرار کردند وتأویل نمودند نیك توانند دید *

﴿ چشم بداندیش که بر کنده باد * عیب نماید هنرش درنظر ﴾

ازهمین یك سخن صاحب کتاب که درحق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل و بی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب وامثال او وهمچنانکه ازهیچ جای در امر دین خدایی آکاه نیستند · از معنی نبوت ورسالت وازاقتضاءات مقام عبودیت بندکان حقیقی واز اسرار مخاطبات دوستان ویکانکان و ازنکات عالم وصل واتصال نیزبو یی نبرده اند · پس چکونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین کذارند بکدام وحی والهام اتصال آوردند واز کدام روح القدس پرشدند و یا ازپرشد کان بروح القدس فهمیدند *

مأخذ سخنان ناقص وابتر آنها بجز از خیالات وتوهمات خود شان نتواند بود · حال انجیل وتورات ایشان رامعلوم کردی وعدم اتصال سند آنهارا که بقیهٔ ازاحادیث حواریان ویامعلمان مجهول الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی · ومع ذلك بی وجودمبین وتفسیر کنندهٔ که ازجانب خدا مخصوص ومنصوص باشد کلمات الهامی

وکتب آسمانی را صاحبان هوا وشهوات تفسیر نتوانند کرد وتأویل کنند کان که بکفتهٔ شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل و تصرف کنند مسموع القول درامر تأویل وتفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره ازحضرت سرور کائنات در نزد خرد مندان هوشیار بکمتر تدبری معلوم است ۰ و در اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان درخصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم ۰ سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته ومحکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغکوی دست تغییر درکتب و روایات آنها نهاده اند ومتن کتب آنها که بمنزلهٔ کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود ۰ یعنی هرکاه بی تحریف وتغییر باتصال سند بدست ما میرسیدی شاهد بر پریشان کویی ایشان است ۰ واکر انصاف بدهند حقیقت کار را چه درخصوص معجزات باهرات وچه در وقوع بشارات از مسیح واز جملهٔ انبیا درحق پیغمبر آخرا لزمان وچه درظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی وکفر وشرك وجهالت جهان را فراکرفته بود وچه درمقهور داشتن آن صاحب الملك والملکوت بت پرستان وکفار را باظهار معجزات ومعجزهٔ باقیه وقاهرهٔ خود وشکستن شوکت کفر وظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران کذشته ازآن خبرداده بودند وچه درنهادن ناموس بزرك وشریعت استوار در روی زمین وچه درراستی ودرستی او واطوار وآداب آن صاحب خلق عظیم وهمچنین جملهٔ احکام خداشناسی وخداپرستی ویکانکی خدارا از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی ۰ واکر نصاری یعنی عیسویان درانکار این کار لجاج وعناد کنند کار تازهٔ نکرده اند ﴿ ولیست باول قارورة کسرت فی الاسلام ﴾

﴿ فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر ﴾

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند ودر ظلمت بزرك شـدند همواره درتکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریت نوشت *

(نعت محمدی) ﷺ

ای شده در دور لعلت تازه ایام مسیح
زنده گشت از دم جان پرورت نام مسیح

عالم و آدم گرفتار خط سبز تو شد
نه همین زنجیر موسی گشت یا دام مسیح

پای کی بر تارك گردون نهادی از شرف
گر نشد بر بنده گیت ختم انجام مسیح

گر لب او را بدی خاصیّت لعلت چرا
عالم سفلی سلیمان وش نشد رام مسیح

خالدا مردانه از دنیا بر افشان آستین
کز تجرد گشت گردون جای آرام مسیح

معیـاردویم

عبارت بزرکان دین راأثری مخصوص دردل تواند بود .

وفیکم والا فالحدیث مخلق * وعنکم والافالمحدث کاذب

میفرمایند یك شیخ نصرانی کفته است و بتحقیق روح الله عیسی ازاولو الـعزم از پیـغـمـبران مرسل بودی واو رادرنزد خدای شانیست عظیم و قـدری است جلیل و او اشرف انبیا است. پس از چهار کس از اولو الـعزم‌ِ او احیّ و مـوجـوداسـت و از آسمان چهارم بالا رفته در بیت المعمور جای گرفت. و او از حاملان عرش است و از بعض ظهورات او بیـنـا کـردن نـابیـنـایـان و شفا دادن مبر و صین و برانکیزانیدن زمین کیران و زنده کردن مرد کان است. و مقام آنجناب بالا تر

وبزرکتر ازاینها است وبالاترازآن است که نصاری کویند وما کوییم ولیك نصاری بشناسایی شایسته اورانشناختند واورا توصیف بغیرصفت او کردند و بعلامت دیکرعلامت ازا وآوردند کاهی اورابخدایی موصوف داشتند وکاهی ابن الالهش کفتند وکاهی اورایکی از تعینات خدا دانستند . ومانند اینها از سخنان مزخرف درحق اوذکر کردند . مکرکسانیکه تابعان شمعون الصفا شدند وآنجناب رابدینکونه توصیف کردند . که او بندهٔ خدا و رسول خدا وروح خدا است که بمریم آنرا القا کرد ومثال اودرنزد خدای مانندآدم است که آنرا از خاك آفرید واورا کفت ﴿ کن ﴾ واو موجود ومتکون شد واوعلیه السلام درفخر ودرشرف بالاترازآن است که ماکوییم وجمله کویند کان از طبقهٔ رعیت کویند واین امر واضح است وشکی درآن نیست وشبههٔ برآن وارد نیاید . ولکن عیسی استنکاف نمیکند از اینکه نبوت او بثبوت نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود واویکی از رعیتها وامت آنحضرت باشد *

﴿ لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله ﴾

سخن شیخ نصرانی که کفت واما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد . ولکن معجزاتی از او نقل شده است اما چکونه معجزاتی که یا ازقبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیك حیلت که قوهٔ بشر بهازعهدهٔ آن برمی آید ویاآنکه ازچیزهایی بود که شهودحال نداشت ویاآنکه ازاموری بود که محال است آوردن انها وعقل آنهارا بعیدمیداند مانند ﴿ انشقاق قمر ﴾ که حکایت کرده اند وهمهٔ اینها بطوری است که اعتماد بان نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است باطل وسخنی است مجتث وزائل . اما اینکه کفت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیرآمد کدام معجزه است هویدا وآشکارتراز قرآنی که اکرجن وانس برآن اجتماع کنند مانند آن را نتوانند آورد . اکرچه همه آنها معاونت همدیکر را نمایندو کدام معجزه بود عیسی را که تساوی با این معجزه کند کجا مانده که اقوی تر

از آن باشد . پیدا است که ابراء اکمه وابرص را بساهست که راه شبهه بازمیکردد که اطباء ماهر آنرا توانند کرد . مانند احیاء اموات که اتفاق افتاده است ازبعض اطباء که مردهٔ تازه را زنده کرده اند . اکرچه آنچه بمعجزه عیسی اورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برنمی دارد مکر بقراین دیکر بخلاف قرآن که همان حروف والفاظی است که هرکس از عرب آنرا استعمال میکنند وکثیرة الدور است . وچیزی است که برلسان جاری است ماده ومایهٔ آن هوا است وصورت آن تقطیع حروف است وضم بعضی از آنها بربعض دیکر واین سهلترین انچیزها است که برای هرکسی باشد . ومع ذلك کله آورد آن رسول خدای یك تألیف وترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن مانند آن وتحدی کرد برایشان وکفت ﴿ فأتوا بسورة من مثله ﴾ که اکر بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود وحجتش منقطع کردد باوصف این احدی نتوانست یکسوره ازمانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام خودرا برآن مسلك . بعلت اینکه قرآن هرکز شبیه ومانند بکلام مخلوقات نشود . نه بکلام منثور ایشان ونه منظوم ایشان ونه خطب ایشان ونه مانند آنهارا ازاطوار کلامهایی که استعمال میکنند زیرا که قرآن مانند انسان است هرکاه کسی توانست خلقتی مانند انسان بیاورد قادر برآوردن یك سوره ازمثل آن تواندشد . وچون نتوانستند والی الابد نیز قادر برآن نتوانند شد وخدای ایشان را متمکن از این کارنداشت . بعلم یقینی واعتقاد قطعی حقیقی دانستیم وقطع کردیم که قرآن معجزه ایست که جملهٔ معجزها در نزد آن پست شد . واز آوردن مانند آن طبایع وغرائز کنك آمد . واین معجزی است باقی ومستمراست تاروز قیامت . وکدام معجزه از معجزات انبیا است که مستمر وباقی باشد بدوام نبوت او . واین کار بجز در پیغمبرما در هیچکدام از پیغمبران بحصول نیامد . ودراین حال انکار معجز بودن آن یا ازکمال نبودن انصاف ودخول درظلم واعتساف است . ویا آنکه ازکمی ادراك وفهم وضعف معرفت ونادانی برمواقع اشیا

پس هرگاه انکار کنی دیگر معجزات آن حضرت راوسعت نیست
ترا درانکار قرآن ٠ زیرا که آن معجزی است آشکاراتر ٠ واگر مرا دراین
امر تصدیق نکنی پس مانند آن را ویك سوره از مانند آنرا بیار ٠
ویاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس وجن وساحران وکاهنان
واهل جفر جامعه واز هرچیزی که امید واری برای حصول این
مطلب از آن توانی داشت ٠ اگر چنانچه آوردی ماندآن را نبوت
آن پیغمبر راباطل توانی کرد ٠ واگر چنانچه مبنای کار بر پیروی کردن
احتمالات بدینگونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد وهیچ
رسولی راشریعتی برقرار نخواهد گردید ٠ پس مطلق دین را باید
سلام گفت ﴿ ودین ودینداری را بخدای باید سپرد ﴾ واین
امری است واضح وانکار آن مکابره بر ضروریات ومصادمه
بربدیهیات است *
بعد از این بیانات دربیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند
٠ که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه درمیزان گذشته
ازمن شنیدی ﴿ کان همه آوازها از شه بود ﴾ پس از آن میفرمایند
اگر بر پیغمبر ما بر خواستن بشمشیر را عیب جویند هرگاه از جهت
این است که نبوت اینگونه اقتضارا ندارد ٠ پس ازروی تحقیق دانستی
که پس ازاظهار معجز همین ﴿ یعنی حکم جهاد وجنگ با کفار واهل
انکار ﴾ ازمقتضیات نبوت است ٠ وگرنه تمامی حدود وتعزیرات وقصاص
وآنچه بدان ماند باطل میشد وبطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن
احکام مزبوره ﴾ معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت
بدوام آسمان وزمین برقرار خواهد بود ﴾ واگر از جهة این باشد
که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار را کرد ٠ واگر
مبنای کار براین باشد که هرچه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت گردد٠
نبوت جملهٔ انبیا باید باطل شود ٠ بعلت اینکه عیسی زن نیز نبرد وسایر انبیا
ازآدم تا بخاتم همه تزویج کردند٠ وعیسی را اولاد نبود وجمله انبیا را
فرزندان واولاد بودی ٠ وهمچنین است سایر احوال واوضاع ٠

که مر پیغمبر را مناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای بیاورد یا فعل خاصی را ترك نماید زیرا که اقتضاء ات انبیا و مصالح رعیت ومانند آنها باختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت وخرق عادتی که باتحدی مقرون باشد . ولی احکام قتل ونهب واسیر کردن وقصاص واقامهٔ حدود بجههٔ جنایات ومعاصی معلومه وتعزیرات وتمامی این امور ازاقتضاء ات پیغمبری است واز فروع نبوت است که بی آنها بر پانشود وقائم نگردد . وگاهی بعضی ازانبیا برحسب مصالح رعیت خودشان مأمور ومکلف شوند باوردن جملهٔ آن امور همچنانکه ابراهیم وموسی وپیغمبرما علیه وعلیهم السلام کردند . وگاهی مصلحت در آوردن بعضی از آن امور وترك بعض دیگر باشد همچنانکه یحیی وعیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که گفت معجزات پیغمبرما یااز قبیل آن امور بود که بیك حیلتی که قوهٔ بشریه ازعهدهٔ آن توانستی برآید ممکن بودی آورده شود . نمیدانم کدام یك از معجزات رامقصود کرد هرگاه مقصودش قرآن است کدام حیلت درحور بشریت ازعهدهٔ آوردن مانند آن برآید . پس چرا آن حیلت را بکار نبردند ونمیبرند ومانند آن رانیاوردند وخلاصی ازذلت وخواری نجستند وعار وشنار را ازخود برند اشتند . واز دادن جزیه بدست خود بحالت ذلت ﴿ که بطرزی مخصوص که علامت ذلت بودمیدادند ﴾ رهایی نیافتند . واگر ازآن معجزات سایه نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن درآفتاب سایهٔ ازآن جسد انور نیفتادی . یاتسبیح کردن سنگ ریزه دردست مبارك اورا . ویاناله کردن درخت خشك شده ازفراق آنحضرت را . ویا تأثیر کردن پای شریفش درسنگ خاره ونمایندن اثرآن در ریك نرم وخاك وگل را . ویاارتفاع و بلندنمودن آنحضرت را از هر کسی که با اوایستادندی که برحسب انظار واقفان با آنحضرت . آنحضرت بلندتر ازهمه بودند . حتی مرغان هوا ازبالای سرمبارك

ایشان نمیکذشتندی ﴿ زیرا که آن حاکم بر جمله کائنات بهترین آدمیان است که در توریة کفت انسان را بصورت خود بیافرینم که بر جملهٔ طیور وحیوانات وجنبند کان در روی زمین ودریا وهوا حکومت وسلطنت نماید ۰ ورعیت رانمی رسد که برتری برحاکم خویش کیرد ﴿ ومامن دابة فی الارض ولاطائر یطیر بجناحیه الاامم امثالکم ﴾ ویاجوشیدن آب از چاه خشك را که آب آن فرو رفته بود بسبب آب دهان مبارك آنحضرت که با آن چاه انداختند ۰ ویاشکافته شدن ایوان کسری در شب ولادت اورا ۰ ویاخاموش شدن آتشکدهٔ فارس ۰ وفرورفتن دریاچهٔ ساوه رادر آن هنکام ویامانند آنهارا ۰ معجزاتی که هرکز آنها را احصا نتوان کرد واحدی را استقصای آنها ممکن نیست ۰ پس کدام حیلتی است در خور قوهٔ بشریه که دراین امور مذکوره هست ۰ ودر معجزاتی که موسی وعیسی آوردند آن حیلتها نتواند بود *

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴾

تاکی باحق وراستی عنادمیکنید واز حق وراستی دوری میورزید

﴿ کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ﴾

واما سخن شیخ نصرانی ۰ که درخصوص معجزات کفت که ۰ یااز قبیل محال است که عقل آنرا بعید میشمارد مانند ﴿ شق القمر ﴾ کدام محال است درانشقاق قمر وبدونیم شدن آن ۰ هرکاه از جهت این است که خرق والتیام روانیست پس این مطلب را دربسیاری از مباحث خودمان مبرهن داشتیم که این هردو در فلك جائز تواند بود ۰ وبر فرض عدم امکان از انشقاق قمرخرقی والتیامی لازم نخواهد آمد ۰ که ستاره قوهٔ ایست متألف وعارض شده برجسم فلك وتمیز وسواشدن این قوه موجب خرق والتیام نخواهد شد *

واین مطلب را از روی تحقیق دربسیاری از کتب ورساله ها ومباحثات خویش مبین ومبرهن داشته ایم هرکس بخواهد رجوع بانها نماید ۰ که مرا باوجود کثرت اشغالی که دارم وبعلت تبلبل بال

وزحمات سفر بسبب حل وارتحال كه مرا هست زياده بر آنچه آوردم وسعت مقال نيست · ولى در آنچه گفته شد عليل را شفا است وتشنه را سيرابى است *

﴾ والله يقول الحق وهو يهدى السبيل ﴿

واگر از جهت اين است كه نصارى ويهود در كتب خود شان آنرا ننوشتند و در دفترهاى خود درج نكردند · اگرچه اين يكى دليل بر محال بودن مطلب نيست · پس ميگويم كه سابقا براى تو بيان كرديم ايشان محو كردند وبر داشتند از كتب سماويه آنچيزى را كه دلالت بر نبوت پيغمبر ما وجانشينى جانشينان و امت او · ودر اين حال چگونه مينوشتند وثابت ميكردند معجزات وآيات وبينات او را كه هرگز منكر معاند نميگويد وذكر نميكند چيزيرا كه خصم او بسبب آن غالب شود · واما تصديق كنند كان نبوت اوپس حقا نوشتند وگفتند و واضح نمودند · واينك كتب تواريخ مطالعه نماى ونگاه كن تا آنكه عيانا مشاهده كنى · ونيز در قرآن مذكور است واگر وقوع نداشتى پس چرا انكار بر آنحضرت نياوردند ﴾ لا والله ﴿ اگر ميتوانستند انكار ميكردند ولكن بسكه امر ظاهر بود نتوانستند منكر شوند *

چون سخن بدينجا كشيد كلام ديگر از آنجناب را كه در كتاب مذكور درخصوص پيغمبرى راستين ودروغين دستور العمل ادراك وتصديق وتكذيب تواند بود آورده اند درطى معيار ديگر ترجمه كنيم · زيرا كه كلام ملوك ملوك كلام است *

ترسم نرسى بكعبه أى اعرابى ☆ كين ره كه تو ميروى بتركستان است

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هرگاه کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث
از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست . یا این است
که پروردکار خود را توصیف میکند بصفات کمالیه وتنزیه
مینماید او را از اوصاف نقیصهٔ امکانیه . وثابت میکند براو سبحانه
محاسن افعال را وتنزیه میسازد او را از قبایح اعمال . ونیز او خود
از سلسلهٔ شریفهٔ معروفه است ومردی است کریم الاخلاق وطیب
الاعراق . مؤتمر است ﴿ یعنی بجا آورنده أوامر است ﴾
بدآنچه امر میکند . ومنتهی ﴿ وترك کننده است ﴾ چیزهایی را
که از آن نهی میکند . بشریعت خود عامل است . وعابد است
پروردکار خود را وزاهد وتارك است غیراز خدا را . رضای
او را طالب است وبمولای خود راغب . ویا آنکه باین طورها
نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد . واز عیوب
ونقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند براو جهل وکم وکیف
وحدود وقرانات واوضاع واتصال وانفصال وحرکت وسکون ودیکر
صفات امکان را . ونیز خود مؤتمر نیست بدآنچیزی که امر
میکند ومنتهی نیست از آنچه نهی مینماید . پس هرکاه قسم
ثانی است واجب آید تکذیب او اکرچه از خوارق عادات چندان
بیاورد که بجز خدای شمارهٔ آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح
درفصل سیزدهم انجیل مرقس کفت زیراکه مسیحان دروغکوی
وخبر دهندکان کاذب ظاهر خواهند شد وعلامات ومعجزات
خواهند آورد بطوری که اکر ممکن میشد برکزیدکان را نیز کمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما گفتم ﴾ ولازم است حکم کردن براینکه آنکونه خارق عادات سحر است وشعبذه است ومخاریق وحیله‌ها وتمویهات است . کداز استعمال علم سیمیا ولیمیا وریمیا وهیمیا آورده میشود . زیرا که ادعای اودلیل بربطلان اواست . وآنکونه توصیف او پروردکار خود را دلیل بر کذب اواست . بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را وعامل نشدن او برآنچه در شریعت خویش است دلیل است برعدم وثوق او برآن . پس شکی نیست دراینکه اوکذاب وخبیث است . وجایز نیست التفات کردن براو واعتماد آوردن براو وبرسخن او . واعتنا نمودن بچیزی از مرام او . ولازم نکرفته است که این مرد جامع باشد جملهٔ اوصافی را که دروجه ثانی کفتیم . بل هرکاه یك خصلت از آنها دراو باشد در لزوم اجتناب کردن ازاو واعراض جستن ازاو والتفات نکردن براو کفایت کند . زیرا که دعوی او را دلالت مستقله برابطال اوهست . وهرکاه از قسم نخستین باشد پس موجود بودن صفات حسنه دراو وسمات وعلامات حقه برای او در تصدیق نبوت ورسالات او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها ناچار از امتحان واختبار کردن او است باظهار معجزات وآوردن خارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن اومعلوم کردد ودانسته شود که خدا اورا فرستاده است . بعلت اینکه در اخلاق وآداب او وتوصیف او خدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد ودر اینحال واجب است اختبار او باآیات بینات ودلالات ظاهرات . وبمطالبهٔ خرق عادات اکرچه بزرك وعظیم باشد . زیرا که آن را از پیش خود نمی آورد بلکه بقوهٔ الهیه که پروردکار او بوی عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ﴾ چنانکه عیسی کفت که این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است که مرا فرستاد ﴾ وخدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند کرد اکرچه عظیم وجلیل ودشوار باشد . پس هرکاه اقتراح

ومطالبه کنند از او خرق عادتی را و آوردن یکمعجزهٔ را واو بیاورد آن را بی آنکه حیلت وچارهٔ بکار برد یا آنکه تفکر وتدبر وطلب مهلت نماید وبمحض خواستن واقتراح آن را بیاورد ومقرون بتحدی نماید ✤ یعنی بگوید که این برهان پیغمبری من است واگر تصدیق ندارید مانند آن را بیاورید ✤ پس شك وریبی در این نیست که او از جانب خدا است ٠ وکسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است که خدای دروغگوی را تصدیق نکند واغرا بر باطل ننماید ٠ زیرا که هرگاه اواز جانب خدای نباشد ودر آنحال چیزی که دلالت بر بطلان او کند موجود نگردد لازم آید که خدای اغراء بباطل کرده مخلوق خود را مهمل وسر خود گذاشته باشد وآنها را بحیرت انداخته باشد ومر خدا را هرگز این کارها جایز نتواند بود *

واگر گوییم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای ردع ومنع کافی تواند بود ٠ میگوییم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود که این احتمال در هر حال جاری گردد ٠ ولازم آید که خدای سبحانه بندگان خود را در حیرت وگمراهی گذارد ٠ والحاصل هرگاه آن شخص ادعای نبوت را کرد وخارق عادات را آورد وبتحدی مقرونش داشت وکسی بمقام معارضت نتوانست برآید ٠ لازم است که قطع وحکم کرده شود بر اینکه صاحب آن خارق عادت همان پیغمبر خدا است یقینا وبلا شك ٠ وآنچه از خارق عادات آورد بی شبهه سحر وخیانت نیست *

در باب این قاعدهٔ کلیه را وبرخدای شاکر باش ٠ وبسوی راه حق سلوك نمای اگر طالب آن هستی ٠ که بتحقیق برای تو در این مختصر برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها وواضحترین واشکاراترین طرق را ٠ واگر انصاف بدهی وگوش بداری در حالتیکه شاهد وبینا باشی در این مطلب هرگز محتاج بچیز دیگر نخواهی بود ٠ پس نیك بفهم آنچه را که بسوی تو القا کردیم *

آن کس که بیافت دولتی یافت عظیم
و آن کس که نیافت درد نایافت بس است

﴾ معیار چهارم ﴿

مرد هوشیار وخرد مند از مطالعهٔ این دو معیار که از کلمات مقدسهٔ عالم اسلام بترجه آوردیم دستور العمل دین وعقاید خویش را براستی تواند کرفت ٠ وحال انجیل وتوریهٔ حاضر وپریشان کویی آنهـا ونسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت وبندکان خاص وپیغمبران پاك داده اند معلوم کرده عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهی را بادیدهٔ روشن ودل پاك از آلایش مشاهده تواند کرد ٠ وتواند دانست که بجز دین اسلام درنزد خدای دینی نتواند بود *

﴾ ان الدین عندالله الاسلام ﴿

چه فائده وچه چاره که اکر وضع این مختصر اقتضا میداشت ومخاطب من کهیك روی جمعیت پروتستانی باحالت انکاراست کوش شنوامیداشت ٠ ومن کذشته از موانع دیکر ممنوع از بیـان بعضی از مطـالب واسرار دین دراین نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای ازاطوار ظاهر وباطن اسلام وآداب اسلام وشرف اسلام ونتیجهٔ اسلام مجملی در اینجا برای تو بیان میکردم *

﴾ مدح توحیف است بازندانیان * کویم اندر مجمع روحانیـان ﴿

میخواهی ازامر قرآن برای نمونه دراینجا اشارتی بیاوریم ٠ ولیك نه از اطوار فصاحت الفاظ ومعانی وبیان وجزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار درایخصوصها نوشته اند ٠ ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیـان است وکوش

روحانی که منظر توجه روح القدس تواند بود شایستهٔ استماع اسرار کلام الهی خواهد شد پس براستی بشنو تا مستقیم شوی *

﴿ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ﴾

خیال نکنی که ملائکه یاروح القدس تنها بحواریان مسیح وایمان آورندگان باآنجناب نازل میشدند یاآنکه تنها ایشان را تسدید وتأیید میکردند که اگر مراتب خلقت وطبقات سلسله های وجود وتفاوت نبودن در آفرینش خدای وسایر اطوار این مطلب را بنحویکه علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی وبفهمی . خواهی دانست که وجود تو چگونه گوهر گرانبها است که بخاك وگل آلوده اش کردی . ودل تو چگونه آینهٔ جهان نما است که بزنك آلایش جهان مکدرش داشتی . روح القدس وملائکه آسمانها وعلویات ترا احاطه کرده اند وتو ازایشان غافلی . یك گوشه از آینه را پاك از کدورات کن تانمونهٔ جمال پاکان را مشاهده نمایی *

﴿ ان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا ﴾

﴿ حکمت عرشیه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین وتعین اول واسطهٔ کبری ونبی مطلق ومبعوث شده برکافهٔ مخلوقات است . ورحمت کلیهٔ کبری خدا است که خدا باو فرمود ﴿ وما ارسلناك الا رحمة للعالمین ﴾ وچون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنگام هست شدن آن تعین اول که وجودش مقدم بر زمان وزمانیات است نازل برآن وجود مقدس شد . پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانیه را نازل کرد بعالمهای پایین که قدرت خویش را برآنها وازآنها بنماید . واسما وصفات خود وادلهٔ حکمتهای خود را برآنها آشکار کنند . وچون آنهارا هادی وراهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق وصاحب ولایت مطلقه برای بشارت وانذار با ایشان بود آن صاحب الریاستین

که نور الله فی المغربین والمشرقین است والواقف علی الطتنجین . درمنزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل کردید برای ایشان بیان وتعلیم فرمود . وقرآن درآن عالم انوار نوری بود لامع وضیائی بود ساطع . درهیئت انسانی کامل الشخص ودردست خویش عصائی از نور داشت . واهل آن عالم جمله بدینحال وصفت بودند . وقرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم لسان الهی قرآن را وبیان قرآن راشناختند . وفهمیدند بقدریکه استعداد داشتند وبهرکونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس ازآن عالم بعالم ارواح نازل شدند ونبی مطلق وکتاب همین نیز بعالم ارواح آمدند . ونااین عالم معنی آیت کریمهٔ ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحامن امرنا ﴾ برامت مخفی بود . تا آنکه آن روح جملهٔ ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود وبیان کرد وتعلیم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقتی دیکر باآفریدن خدای واحد که بجزاودر وجود مؤثری نیست وبرآن معلم الهی ماخلقت ازخلقت تواند کفت درانسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی وبیان را براو تعلیم ویادمیدادی که انسان را مالك ومملك کرداند ومقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که معجزهٔ آن واسطه نخستین الهی است اکریك نادانی تصور درالفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بکوید . ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشدزیراکه تعلیم قرآن فرع برخلقت انسان است . والحاصل تدبردرمعنی مذکوره نموده بعالم ارواح مناسبت جوی ودرست بفهم که مقصود من از این تفسیر درآیت کریمه چه بود ﴿ وماهوبالهزل ﴾

پس ازآنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خودرا ازعلم کتاب برداشتند . درمنزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح وعالم

دویم آمدند در آنجا نیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای انها بیان فرمود ۰ وقرآن در این عالم نوری بود سبز برنك اهل آن عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی ۰ وپس از اینعالم انسان بکون ناری درمرتبه چهارم نازل کردید وقرآن در آن عالم نور احمر بود ۰ که از شدت صفای حمرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون مائی آمدند وقرآن نیز برنك آنعالم نوری بود لامع تا بعالم خاك وجهان صورت ومثال آمدند ۰ وآن حقایق کامله در این خاك تیره که آخر منازل است مستور ومودوع شدند ۰ وقرآن در این عالم برنك نور اخضر و مایل بسیاهی ظاهر کردید *

* سیاهی کر بدانی نور ذاتست * بتاریکی درون آبحیات است *

وچون هر مرتبه از مراتب راکه قرآن طی میکرد مراتب اولی در باطن میماند ۰ وهمان ظهور آخری پیدا وظاهر بود ۰ این است که قرآن راشش بطن وشش باطن در این مرتبهٔ اخری موجود کردید * چون در آن هنکام کهانسان بعالم ترابی رسید ومعنی آیت کریمهٔ * لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین * تمام شد آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود وکواکب در شرف خود شان بودند ۰ وطالع دنیا سرطان بود ۰ ودر آنوقت آفتاب در وسط السماء بود وهنکام ظهر بود ومقام ظهور الهی بود ۰ وجملهٔ اهل آن عالم در آن محشر حاضر وقائم بودند ۰ تا آنکه بتقدیر عزیز علیم از حرکت افلاك وکردش کواکب وپیشی کرفتن شب ظلمانی بر روز روشن وتحقق اقالیم وحصول بعد کامل از خط استوا ۰ تغیر در خلقت انسانی حاصل آمد ۰ وآن فطرت پاك آلایش پذیرفت ومتبدل شد ۰ ودر او ظاهر کردید اطوار اختلاف وایتلاف وخفا وظهور وقوت وضعف ومرض وصحت ولاغری وفربهی وکوچکی وبزرکی ۰ وهمه اینها بر آن خلقت بسبب مشتهیات وخواهشهای ظاهری آنها راه یافت اکرچه برخلاف خواهشهای حقیقیه آنها بودی ۰ وبدینموجب عرضها را حکم غالبیت در ایشان ظاهر آمد وآنکونه

امراض مختلفه در ایشان متمکن شد ۰ ودرآن حال قرآن عظیم الشان برای هدایت وارشاددر قالب الفاظ وعبارات وحروف وکلمات واوضاع ودلالات چنانکه توان دیدلباس ظهور را پوشید ۰ زیرا که جهانیان را درآن حال آلودکی یارای تحمل از نور را قدس وفیض مقدس لطف الله علی العالمین وخیرة الله فی السموات والارضین علیه الصلوة والسلام نبودی ۰ بعلت اینکه اضمحلال وتباهی درآنصورت بروجود ایشان راه میبافت وممکن نبود که آن نبی مطلق بغیر صورة عالم ایشان ظاهر کردد ۰ زیرا که حکمت الهیه باطل می کردید مانند اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مکر ازپس برده وازوراء حجاب ۰ وبدین جهات آن هادی کل هردو وحی الهی را ازپس پرده بجهانیان میبایستی برساند ۰ این است که قرآن نیز ازپس پرده برحسب اقتضای زمان ومکان متشعب ومتفرع کردید بر ﴾ صحف آدم وصحف نوح وصحف ابراهیم وتوریة موسی وانجیل عیسی ﴿ بطوریکه طبایع اهل هر زمانی دراقتضاءات حال ولسان مقتضی میشد *

تاآنکه نورالهی آشکار شد وظهور حق پدیدار آمد وبنیهٔ جهان نضج کرفت ۰ بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم ونبی اعظم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم را توانستی کرد ۰ وقرآن نیز نازل کردید با اوچنانکه می بینی باالفاظ وعبارات واشارات وتلویحات که برحسب اقتضای عالم قشور وظواهر است ۰ ودراین مقام قرآن را هفت بطن وهفت باطن پیدا کردید *

واما آنچه مفسرین درمیان ظاهر الفاظ ومعانی واطوار فصاحت وموارد کلام وحدود وقرانات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند واز بسیاری آنچه درهمین تفسیر ظاهری است عددآنهابشماره نیاید ۰ پس تمامی آنها بقدر افهام ومدارك خود شان وبرحسب استعدادی که داشته اندبیان کرده اند ۰ وکرنه امر قرآن عظیم است پس قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد ودیکر وجه را

شامل نكردد ويا آنكه اختصاص بقومى تنها داشته باشد . يا آنكه اختصاص بحالتى تنها داشته باشد . ويا آنكه اختصاص بوقت وزمانى يا اهل ومكانى داشته باشد . زيرا كه كلام خداى هميشه زنده است ومانند درخت ميوه دار پاكيزه درهرآن ثمر ميدهد باذن خداى تعالى وسخن خداى را مرك وتباهى روى ندهد *

﴿ لايأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد ﴾

اى برادران من اين سخنان باريك را كه ازقلم من ميخوانيد ازمن نيست بل از مكاشفات اعيانيان وازفيض روح قدسى است كه روشنائى پرتوى ازلمعات انوار الهيه بواسطهٔ ايشانم بغيراستحقاق رسيده است . ومحض اشارت برآن مقامات عاليه نمونهٔ كمى براى شمادراينجا آوردم اكراستعداد داريد وخواهان هستيد اينك كتب ورسائل مقدسه که علمای دین ما نوشتند و بیان میفرمایند. با خصوص مکتوبات امام ربانی مجدد ألف ثانی شیخ احمد فاروقیٔ سرهندی ازین علوم شریفه و اسرار عجیبه مالا مال است [۱]

قرآن يعنى همين الفاظ وآيات پاك نورى بود ازانوار قدس درتحت حجاب واحديت وآن قديم وسر قديم است . واين همان نقطهٔ نورانيهٔ الهيه است كه درجملهٔ عوالم ومقامات ظاهروهويدا كرديد *

﴿ قد طاشت النقطة فى الدائره * ولم تزل فى ذاتها حائره ﴾

﴿ محجوبة الادراك عنها بها * منها لها جارحة ناظره ﴾

﴿ سمت على الأشياء حتى لقد * فوضت الدنيا مع الآخره ﴾

چون اهل اين جهان تاريك بجزاز عالم محسوسات ادراك معنيهاى باريك ولطيف را نتوانند كرد . براى ظهور آن نور قديم الهى درقالب الفاظ مثالى بياوريم كه مطلب رابادراك مانزديك نمايد . نمى بينى درخت ميوه دار بزركى را كه شاخ وبرك وميوه هاى آن ترا بعجب آورد از يك حصهٔ تخم است كه درحال نخستين آن شاخ وبرك وثمر رادرآن نتوانى ديد .

(۱) امام ربانی در سنهٔ ۱۰۳٤ هـ. [۱٦۲٤ م.] در سرهند وفات یافت.

نمی بینی ماست و پنیر وروغن وسرشیر واقسام آنچه از شیر حاصل کردد چکونه درغیب شیر بود ٠ ملاحظه کن پنهان بودن صورت انسانی رادرباطن نباتات واوراق وبرکها ومیوه هاودرختها وحبوبات وطعامهـا ودر آنچه دردهان تو بجهة خوراك است ودر کیلوس وکیموس ودرعروق ورکهـا ودراعضا واجزای تو تا آنکه منی شود ونطفه در رحم مادر کردد ونطفه علقه وعلقه مضغه پس عظام شودپس ازآن بمقـام اکـتساء لحم رسد وآنکاه بعد ازظهور دراین صورتهـای کوناکون آنصورت الهیه پدید آید *

﴾ فتبـارك الله احسن الخالقین ﴿

الحـاصل اکرد راین نامه بخواهیم کمی از اوصـاف ومقامات کلمـات الهیه بیان کنیم نه مارا یارای چنان بیان اسـت ونه زمان را اقتضای آن ونه اهل را استعدادی بدآنکونه مشهود است *

ای کروه پروتستان وای برادران هواهای نفسانی چرا زحمت کشیده بیهوده اتلاف زندکانی را درتألیف کردن آنکونه کتابهـا میکنیـد ٠ پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایید ومجاناً بمردم میدهید٠ واکتفا براینهـا نکرده ضعفـا را تطمیع بمـال دنیوی مینمـایید ٠ معلمان وواعظان دراطراف میکارید بخیـال اینکه یکعوام بیچاره را غرور دهید وکـول بزنید وبطریقهٔ خویش داخل کنید ٠ چرا مینویسیـد وترجمه میکنید اینکونه کتابهـا راکه مایهٔ رسوایی خودتان است ٠ اعتقاد شما مکر این نیست که محمد بن عبـدالله قرآن را خود ساخت وآوردن مانند آن بسی آسان است ٠ ومیدانیـد که اعظم معجزات که اسلامیان بدان توسل جوینـد قرآن است ٠ ومیدانید که اهل این زمان داناتر وعالمتر وبا قدرت تراز قرنهای کذشته است ٠ ومیـدانید که مردم بنـدکان درهم ودینـار هستنـد ٠ ومی بینید که دشمن ملت اسلام غیرازشما همـه جای دنیا را فرا کرفته است ٠

﴾ از بهر شکست دل من بسته صفی * یار از طرفی وروزکار ازطرفی ﴿

بدین همت که شما هستید واکنون درعرض مدت پانصد سال تقریبا

درهمه جای دنیا پروز کرده وبهر ملتی دستی یافته آید ٠ پس چرا انفاق نمیکنید براینکه چاره کار را یکدفعه نمایید ٠ ملتهای مختلفه را جمع آوری کنید واستعانت ازآنها جویید یاری بخواهید ازعرب وازغیرعرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید یك سوره تنها ازمانند قرآن بیاورید ٠ ودروغ آن پیغمبراظاهر سازید وحجت اسلام را باطل دارید ونفس اسلامیان را قطع کنید ٠ ودین محمدی را رسوانمایید ٠ وهمینکه این کار شما صورت کرفت یقین بدانید اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا و بلغا خواهند بود وسایرین بالطبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا یکدفعه بدین راه آسان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را یك کله ویك کله بان نمی سازید ٠ لکن این نکته را هم بشما بکوییم که کله بانها نمی کذارند شما کوسفندان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراك دلیل این کتاب نویس را درابطال امر قرآن به بینید که مینویسد مزدار نام کفته است که ممکن است کسی مانند قرآن کلامی بیاورد ٠ حال آنکه مرتد بودن مزدار واعتقادات سخیفهٔ اورا که میکفته است خدای راد روغکویی وکذب ومانند آن جایزاست خود میداند ٠ ومیداند که این تجویزکذشته ازاینکه مفید بحال اونیست لازم نکرده است که بمزدار نسبت داده شود بل خود او وبرادران اومانند این سخن را نیز توانند کفت ولی کفتن تا کردن دوتااست ٠ ومانند این است که مثل من کسی بکوید من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یاآنکه مانند کلیم چوبی را اژدرها سازم وازسنك خاره چشمه ها جاری سازم لکن کووکی وچکونه ؟ *

میکوید فلان انکلیسی کفته استکه مقامات حریری ومقامات همدانی افصح ازقرآنست ٠ وبمانند این سخنان که هیچ خردمندی درمقام انصاف وحق شناسی تکلم باین کونه سخنان را جایز نتواند

دید خواست درفصاحت واعجاز قرآنی که حال آنرا باجمال دانستی راه ابطال پیدا کنند *

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالاپوش نبوت خاتم الانبیا علیه السلام است ازیکهزار ودویست وهشتاد وهفت سال پیش تاامروز بندای فصیح وآشکار بمسامع جهان وجهانیان میرساند وتحدی میکند . که من برهان محکم ومعجز باهر برآن صاحب ملکوت جهانم که عیسی و یحیی مژدهٔ نزدیکی آن را آوردند . هرگاه انکار ازاین معنی دارید جملهٔ جهانیان ازجنی وانسی واز پیدا وپنهانی اتفاق کنید ومعاونت بهمدیکر نمایید ویك سورهٔ کوچکی ازمانندم بیاورید وچون نتوانستید والی الابد بدوام ملك خدای نیز نخواهید آورد ومقتدر نخواهید شد . پس از پیروی هواها وشهوات نفسانیهٔ خویش اعراض کنید وازبیعت وتبعیت بشر ردوری جویید . وبیایید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه برسانم . وبیایید بسوی شریعت حقه وآیین محکم اسلام وآن اتفاق وزحمات را که درمذاهب مختلفهٔ خویش دارید باتفاق بااسلامیان دردین پاك اسلام تبدیل نمایید . که بسبب این اتفاق شما با ایشان دین خدای قوت گیرد واستحکام پذیرد . ادیان مختلفهٔ بت پرستان ومذاهب متنوعهٔ مشرکان ازروی زمین برداشته شود . بی دینان وملحدان را بازار گمراهی واضلال کساد گردد . جاهلان ونادانان علم دین بیاموزند . وبعلت این همراهی شما بااسلامیان علی التدریج کار توحید وخدا شناسی وخدا پرستی بالا گیرد وعلی التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید . وظلمت وتاریکیها مبدل بروشنایی ونورانیت شود . ملکوت خدای چنانکه درآسمانهااست دراقطارربع مسکون انتشار واشتهار یابد . ومورد تحسین خدای وآفرین مقربان اوشوید . واگر باوصف دانستن شما حقیت دین اسلام وراستی شرع محمدی را ازروی هوا وهوس وبمقتضیات عادات وطبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید واعراض نمایید

وزر و وبال دیگر گراهان جهـان وجمله بت پرستان و بی دینـان وجاهلان براوزار انکار وکفران شما افزوده شود . ومع ذلك ازاین مخالفت وانکار شما واز اصرار شما درعنـاد ولجاج خویش ضرری برحال من و برحال اسلام واسلامیـان و برخـدای اسلامیان نیز متصور نخواهد بود *

﴿ ومن كفر فان الله غنى عن العالمين ﴾

﴿ معیـار پنجم ﴾

اما اینکـه میزان حق پروتسـتانی درتفسیر آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ وغیرآن وقوف واطلاعات خود را بیـان کرد وخواست بگوید که درقرآن ازمعجزات نبویه مذکورنکردیده است واین آیات دلالت بر وقوع معجزات ندارد . پس سخنی است منافی باانصاف وموافق بابی اطلاعی . درصفحهٔ (٢٣٢) شروع بتحقیق کرد ودرتفسیرآیات مذکوره تحقیقـات خودرا بجای آورد . ومزهٔ کار در این است که عبـارت کشاف را بتغییروناتمام ذکر کرد و پنداشت که آنچه در تفسیرانجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم بایدبکار برد . وماعبارت کشاف راتنهادر اینجا نقل کنیم وباقی سخن رابادراك هوشمندان محول داریم که تطویل کلام دراین مقام برای امثال مؤلف زایداست ﴿ ترجمهٔ عبارت زمخشری در کشاف چنان است ﴾ که از بعض مردمان روایت شـده است که معـنی آن چنـان است که ماه در روز قیامت بدونیم شود و قول خدای تعـالی ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولواسحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد وکافی است دررد برآن قرائت حذیفه که وقدانشق القمر گفته است . یعنی ساعت نزدیك شدواز علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق ماه بدونیم شدچنانکه گویی ﴿ اقبل الامیر وقدجاء البشیر بقدومه ﴾ امیرمی آید و بتحقیق مژده دهنده بقدوم اوآمد . واز حذیفه روایت

شد که اودر مداین خطبه خواند وکفت آکاه باشید که قیامت نزدیك
کردید و بدرستی که ماه درعهد پیغمبرشما بدونیم شد ٠ تمام شد ترجمهٔ
زمخشری ٠ اکنون اکر کسی بخواهد رجوع بعبارات میزان
الحق مذکور نماید وبه بیند چه میکوید وبفهمد چه القامیکند *
ترجمهٔ ظاهری وتحت اللفظی آیت کریمه ومابعد آیات آشکار میکوید
که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است
وبهیچ وجه دلالت برانشقاق قمردر روز قیامت نتواند داشت ٠
زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیةً یعرضوا
ویقولوا سحر مستمر ﴾ در روز قیامت اکر ازجانب خدای همچنان
آیتی ظاهرکردد چنان میدانم که اعراض وانکار نتوانند کرد ولب
بکفتار ناصواب نتوانند کشود وخدا را متهم بآوردن سحر مستمر
نتوانند ساخت ٠ نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان رانیزدر
این عقیدت باخودشریك میدانم چنان است ٠ واکر پروتستانها
ورفیقان ایشان برخلاف ماکویند جواب آنها باخدای توانا است
وما را بجزاین نیست کهاین سخن زورایشان را نیزبساز سخنان ایشان
عطف کنیم واین مصراع راکه درغیراین موضعست بخوانیم *

﴿ کاینهم برسرنمازهای لرستان ﴾

بامزه تراین است که میکوید اکر بالفرض قبول کنیم که شق القمر
بوقوع آمده است درآن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بودزیراکه نه در
خودآیت ونه من بعد کفته شده است که این امر بوسیله وجهت
محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش
کفته است *

کاش یکی ازاین مردمی برسید که ترابآیین پروتستانی خودت سوکند
میدهم هرکاه درقرآن میکفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد
وواضح وآشکار این معجزو دیکرمعجزات آنحضرت را بتعداد میاورد
٠ آیانبوت اورا تصدیق مینمودی ومیکفتی که چون صریح کفتند
کهشق القمرومعراج وسایه نداشتن وتأثیرنکردن اثرپای مبارك اودرخاك

وریك وجا کردن آن درسنك خاره ومانند آنها معجزات آنحضرت است وباید قبول کرد . شخص تراکه مؤلف آنکونه میزان الحق هستی نمیدانم لکن ازروی یقین شهادت میدهم بر اینکه کفار بدیدن آن آیات واضحه وبدیدن معجزه بودن خود قرآن جحود وانکار کردند . کفار این زمان بشنیدن سخن از آن معجزات چکونه ایمان آورند مکر آنکه عنایت غیبیه آنهارا هدایت کند . و روح قدسی بدلهای ایشان بدمد و پرده را ازدلهای ایشان بردارد و چشم وکوش ایشان شنوا و بینا کرددپس ازآنکه کور وکر بودند *

﴿ صم بکم عمی فهم لا یرجعون ﴾

درخصوص آیت کریمهٔ ﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾ تفصیل دیکردر ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهراست که ازچنین الفاظ غیر معینه نزد عاقلان وعارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد شد . نهایت بنابر مضمون احادیث مفسرین می نویسند که درغزوهٔ بدر یاحنین محمد یك مشت ریك کرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه چشمهای ایشان ازریك پرشده آنها هزیمت فاش یافته بودند . ومیکویند که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن بااحادیث ماراچه کار مباحثهٔ ماباقرآن است وبیان معجزه باتفصیل وتعیین از قرآن خواسته ایم نه از احادیث . تاآخر سخنان او که براین بنیان سست خویش متفرع ساخته است *

ودرصحیفهٔ (٢٣٣) نیز مانند این سخن را آوردکه میبایست درقرآن یکی یکی معجزات نبویه را بشمارد چنانکه معجزات موسی وعیسی وحواریان وغیرهم در توریة وانجیل بتفصیل بیان شده است *

اکرچه باوجودمعین بودن حال انجیل وتوریة محتاج بتفصیل دادن در این مطلب نیستیم ولی اینقدررا برای برادران ایمانی یادآور شویم . که این بیچاره ازوضع انجیلهای خود شان غافل شده اند وندانسته اند که اکر انجیل حاضر رامعتبر وصحیح توانیم دانست بمنزلهٔ احادیث اسلام

نواند بود • وهمان متن عبارات واسم مؤلفین آنها که با آنهـا یعنی
با انجیلهـا ونامه ها ورساله ها وغیر ذلك است شـاهد صـدق براین
مطلب است • وواضح است که ﴿ متی ولوقا ومرقس ویوحنا ﴾
ودیگران آنهارا در بیان سرکذشت عیسی وتاریخ احوال واطوار آنجناب
نوشته اند • اقلا انجیل مریم وعیسی را که ازجمله هفتاد وهفت انجیـل
منسوبه بآنجناب وحواریان وتلامیذ ودعوت کنـند کان راستین
ودروغین بود ودرمیان این عیسویان بکلی متروك وغیر مصدق است
می آوردند واستشهـاد میکردند بازوجهی در این کـونه اعتراض
میتوانستند داشت *
﴿ درهمین انجیل لوقا درفصل نهم ﴾ نوشته اند که عیسی بدوازده
حواری امر کرد که بدهکده هارفته انجیل را بایشان یاد دهندو تبشیر
نمایند • ونیز هنکامیکه یحیی شاکـردان خودرا نزد مسیح فرستاد
وازحال اوخبر کرفت آنجناب درجواب رسولان یحیی کفت • انجیل را
به بینوایان وعظ میکنیم • ودرجاهای بسیار از انجیل حاضر ازاینمقوله
سخنان وارداست • پس واضح است که انجیل آسمانی وانجیلی که مسیح
آنرا تعلیم میکرد یاشاکردانرا برای تعلیم آن مأمور میداشت غیراین
انجیلها ونامه ها ورساله ها وغیر ذلك است • که بالاتفاق جملهٔ آنها بعد
ازمسیح علیه السـلام نوشـته شـده است • ویقینا درآن انجیل
که عیسی رابود بیان احوالات حاضرهٔ خود مسیح یامعجزات او نبود
مکر بعضی ازخطابات الهیـه ووعـد هایی که درخصوص اوو ایمـان
آورندکان بآنجناب بود • واخبار ازکذشته وآینده وازقصص انبیای
سـلف وانذار از ترك دین وشریعت • ومواعظ ونصـایح وآداب
واحکام ظاهریه وباطنیه • واطوار شریعت وتهذیب نفس ونهی
ازقبایح اعمـال وبیان مشکلات آن قوم • والحاصل جملهٔ آنچیزی
که برحسب اقتضای اهل وزمان ووضع اموراسباب اصلاح امت توانستی
بشـود در انجیل اصل بودی • واین سخن راهیچ منصف آکاهی
انکار نتواند کرد *

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار امم و کتب منزله بر انبیا و رسل آکاهی ندارند که اکر بخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری تاکنون اسامی کتب و پیغمبرانی را که صاحبان کتابها بودند واطوار امتهای ایشان وآنچه را که بسران کتابها آورده اند برای تو بیان کنند *

والحاصل کلیهٔ کتابها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل کردید وبیشتر اشعار بر آنها در مبحث نسخ شریعت کردیم ❋ شش کتاب است ❋ که اینها اصول کتب سماویه است وآنچه بدیکر انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل کردید یکصد وچهارده وبیك روایت یکصد وسیزده کتاب است که نوشته اند. تمامی آنها توابع صحف وکتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان ❋ آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ❋ علینا وعلیهم السلامند وقرآن اصل واس واسطقس است برای صحف وکتب منزبوره چنانکه بیانی ازاین مطلب را شنیدی *

بالجمله سخن دربیان معجزها بود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب کتاب را بشمارد . وهیچ عاقلی این سخن را نمیکوید که پیغمبر حاضر معجزات بیاورد وکتابی که ازجانب خدای یاازجانب پدر یا ومبرسد مشتمل باشد بر بیان همان معجزات که پی در پی ازاو ظاهر میشود . باین معنی که خدا یاپسر خدا بکوید که ای پیغمبر من توفلان روز فلان مرده را باین تفصیل زنده کردی . یاپسر کوید من در فلان وقت ودرفلان مکان فلان نابینارا بینا نمودم . ازاینکونه سخنان مرا حیرت آید ظاهر قالب وقیافت ووضع یال وکوپال ونطق ومقال این طایفه رایعنی منکران دین مبین را که می بینی ومیشنوی وقعی وعظمی در مرحله نخستین ازایشان مشاهده مینمایی . وچون تأمل کنی وتعقل ورزی همانا قالب انسانی را دارند وبس . بعینه حکایت آن نسناس است. کدزیرکانش کلماتی چندیاد دادند ومتاع تاجر بیچاره را بردند وآن حیوان را ترك نمودند . وهرچه تاجر کفت این خدام

توکجا رفتند آنحیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که • ببرند وبه بیند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *

این بیچارکان بهمان تفصیل که مبین کردید کلماتی از کذشتکان بدست آورده ونام آن را انجیل وتوریة کذاشته اند • وبقول خواجه نصرالدین آنقدر کفته اند که کویا برخود شان نیز مشتبه شده است • وهرمطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسك بهمان امام زادهٔ ساخته خود شان میجویند • وبا آن سخنان مجعوله پیشینیان خود شان درمطالب واهیهٔ خویش دلیل میکویند • که درفلان ایهٔ فلان انجیل یافلان ایهٔ فلان نامهٔ فلان معلم عیسوی کفته شده است • که خدا برسه کونه است مثلا • اسم است وفعل است وحرف زیرا که کلمات برسه قسم است • کاهی خدا راجسم کنند کاهی کبوتر سازند کاهی بدار کشند کاهی شراب مینامند ومیخورند وکاهی نان میکنند وهضم میدهند کاهی خدارا پسر یوسف نجارمیسا زند کاهی تواید اورادرآخور میکویند • والحاصل ازپریشانی ایشانم پریشانی پیداشد وپریشان نوشتم وعذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند که آخرشب است واول صبح *

﴿ اطف السراج فقدطلع الصبح ﴾

جان کلام این است که بیرون ماندکان از خانهٔ اسلام درآغازدین وعقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه وتوحید ا وتعالی است درغلط مانده اند • چنانکه دربدایات این نامه اشعار کردیم وچون دربنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که درامر توحید تفکر وتدبر بسیار باید کرد وخدا را باید شناخت • تا آنکه اطوار بعث رسل وانزال کتب واصدار معجزات وجملهٔ اوضاع دین وآیین دانسته شود • وازاین است که بزرکان دین مبین فرمودند *

﴿ اول الدین معرفته وکمال معرفته التوحیدله ﴾

﴿ کلمهٔ توحید ﴾

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل هیئت الهیه برتمامی موجودات حبیب خدا وعبد خدا ۰ جهانیان را دعوت برآن فرمود وبرای اثبات واستقرار آن دعوت هرگونه محنت واذیتهارا از جهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه مقرر بود شمشیر جهاد وقتال را برآنها نهادهمانا کلمهٔ توحید بود که فرمود *

﴿ قولوا لااله الاالله تفلحوا ﴾

کاش معنی همین کلمهٔ طیبه را میفهمیدی و پی بحقایق وارواح میبردی ۰ و بیانات اهل حق را درك مینمودی باجمالت گویم که بیانات دراین کلمهٔ مبارکه ازچند وجه است ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف وکلمات این کلمه است ودر آوردن استثنا وخصوص همین هیئت تألیفیه وتعیین جزء مقدر که آیاموجود است یاممکن ویامستحق للعباده ویاغیر اینها ﴿ دویم ﴾ درخصوص حروف این کلمه است و بیان بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است ﴿ سیم ﴾ در بیان اصول این حروف در این کلمهٔ طیبه است که آن سه حرف است (ل ا ه) وباقی دیگر تکرار آن سه حرف است و بیان اینکه علت آن چیست و وجه آن کدام است وتکرر هرکدام بطور مخصوص از چه راه است ﴿ چهارم ﴾ در بیان فرق مابین لااله الاالله ولااله الاهو ﴿ پنجم ﴾ در بیان باطن وسر این کلمهٔ مقدسه است ﴿ ششم ﴾ در بیان ظاهر ظاهر آن است ﴿ هفتم ﴾ درتأویل آن است ﴿ هشتم ﴾ درباطن باطن وسر سر آن است ﴿ نهم ﴾ درخصوص حقیقت لام وسر آن وحقیقت الف واطوار آن است ﴿ دهم ﴾ دربیان لفظ جلالهٔ الله وآنچه متعلق برآن است وآنچه بدان اضافت داده شود ۰ ودراین کلمهٔ طیبه مباحث دیگر هست که نیز متفرع بربحثهای مذکوره است واین اوراق را گنجایش بیان وتفصیل آنهانیست *

﴿ فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون ﴾

بالجمله معجزات عیسی بجز از واه روایات ازبعضی از اصحاب آنجناب بایتزمان نرسید که حال آنها وحال روایات آنهانیز هنوز موقع صحت نتوانديافت . وسخنان بسیار درخصوص خودایشان وروایتهایی که کرده اندهست . ودر خصوص وسایط وسندهای روایتهای ایشان ازهزار وهشتصد وهفتاد سال پیش از این تا ایتزمان ودر خصوص نسخه های اصلیهٔ آنهـا که هیچکدام ازنوشتجات ایشان دردست نیست . ودر خصوص اصلاحات وتصحیحات که درزمان سلاطین عیسویه درقرنهای نزدیك بعیسی برای برداشتن اختلافات ودیگر مقاصد ومنظورات که داشتند کردند . وهمچنین درباب ترجمه های آنها خصوصا درترجمه های پروتستانها که باتفاق جملهٔ عیسویان واسلامیان محل وثوق واعتماد نتوانند بود . ودر خصوص انجیلهایی که پنهان کرده اندبعلت اینکه اختلافات عظیمه درمیان آنها وباین انجیلها پیدابودودر سایر اطوار واوضاع این انجیلها وفروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را دراین نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو بازاست که یکی ازاین اعتراضات تنها در موثق نبودن آن روایات کافی است . عجب ازاین است که در معجزات عیسی باینگونه روایات در این مدت طولانی باآنهمه انقلابات وباوجود داخل شدن معلمان دروغ گوی ومسیحان کاذب درمیان ملل عیسویه وباوجود دشمنی مانند یهود که غالب وقاهر ومحیل وتباه کنندهٔ دین خدای بودند وبد انگونه اختلال ظاهری وباطنی انداختن را درطریقه وکتب عیسی اقتدار داشتند . چنانکه درحق شخص مسیح ازهرگونه فساد کوتاهی نکردند . باهمه این تفصیل باید اعتماد آورد وخبرهای مرسل ومنقطع السند کذابی را باید قبول کرد . وازاینطرف معجزات باهرات خاتم پیغمبران را که همان آداب وشریعت طاهرهٔ او واطوار توحید وبیانات خدا شناسی . واوامر ونواهی او وبی برهانی ازخارج بزرگترین دلائل وبراهین برحقیت آنحضرت وراستی شریعت

طاهره ومستقیمه وداٸمهٔ اواست ٠ وجملهٔ آن معجزات باتصال سند از ثقات ومعتمدین بدابید در این زمان نزدیك بی وقوع صدمات وانقلابات بدست مارسیده است باید انکار کرد ودلیل بر انکار را چنان باید آورد که چون طاٸفهٔ نو ظهور پروتستانی یامانند آنهـا بعضی از رساٸل مرویه از معلمان مجهول الاحوال یاخود معلوم الاحوال را انجیل نامیده اند ٠ ومعجزات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح ومبین شده است وقرآن اسلامیان که بمنزلهٔ انجیل است مانند انجیل معجزات محمدی را علیه السلام بدانکونه تفصیل بیـان نکرد ٠ پس معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمـانی باید معجزات پیغمـبر صاحب همـان کتاب را باید تعداد نماید چنـانکه انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزورانیها را ونمیفهمی آنچه را که باجمال برای تو میکویم یاآنکه محتـاج بتفصیـل وشرح وبسط هسـتی *

آیات بینات ومعجزات باهرات که از حضرت فخر انبیـا خلاصهٔ موجودات علیه السلام واز خلفـای راشدین وآل طاهرین واصحاب کبار ومؤمنین ومتقیان وعلمـای اعلام ورؤسـای شریعت مقدسه آن قادر ترین مخلوقات ٠ درهر جزء زمان ودر عهد واوان ظـاهر کردید وظـاهر است وظاهر خواهد شد ٠ در نزد اهـل بصیرت وایمـان کالشمس فی رابعة النهار واضح وآشـکار است ٠ واما نسل شریر وزناز ادکان چنانکه مسیح کفت علامات ومعجزات آسمانی را نخواهند دید وقبول نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را در خصوص معجزات عیسی یهودان چه کونه میکویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم کیرد ودر انکار خود بر معجزات پیغمبرما پراطلاعات خویش بیفزاید *

درخصوص معجزات در این مختصر زیاده براین سخن را محتاج نیستیم ٠ در قرآن عظیم الشـان مجملا ومفصلا بعضی از آیات ومعجزات بیـان شد ٠ ودر احادیث کـه بسی معتبر از احادیث انجیلیـان است

بتفصیل آمد . واکر از معجزات دیکر انبیا چیزی باقی نماند مکر روایات وحکایات بحمدالله تعالی اعظم معجزات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام حاضر وموجود وحی وناطق است *

﴿ میفرمایند ﴾

وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین *

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرا *

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

هر که او روی به بهبود نداشت ☆ دیدن روی نبی سود نداشت

﴿ معیار ششم ﴾

پروتستان صاحب کتاب سخنی دیکر درانتقام آورد که ضعفای نادان را بلکه مغرور دارد وحاصل آنکلام چنان است که اخبار قبل الوقوع در قرآن نیست . وتحقیقات غیر منصفانهٔ خود را منتهی میسازد براینکه درهنکام وقوع سستی وضعف درلشکر اسلام در غزوات آیاتی را که دلالت برغلبهٔ اسلامیان میکرد میاوردی که بدآن سبب دل آنهـا را قوی کرداند همچنـانکه هر جنکجوی لشکر کشی ازاین کونه تدبیرها در هنکام قتال وجدال بکار میبرد *

این مطلب نیز راجع بمطلب معجزاتست وندانستن سك دین وکتاب والهامات الهیه ویاخود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن وکفتن این کونه سخنان واداشت. اخبار قبل الوقوع باجمالات وازکارهای عمده درقرآن است . وبتفصیل دراحادیث معتبره وصحیحه که جهة صحت آنها راکفتیم مندرج است . اقتضای حکمت خدا واسرار الهیه ومصالح تکمیلات وسنت امتحان واختبار در تمامی ازمنه واعصار درمخاطبات خدای باپیغمبران خویش چنان بودی . کهاز امور معظمه

ويا ازواقعاتی كه در اظهار آن حكمتی ملحوظ بودی باجمال يا بتفصيلی
كه نيز يكجهة ابهامی داشتی اخبار ميدادند . همچنانكه در تورية
وانجيل حاضر نمونهٔ آنها پيدا است . نه اينكه خدای تعالی جمله
آينده ها ووقايع از منهٔ مستقبله رايكان يكان به تعداد بياورد ومشروح
دارد كه درانيحال حكمت خدای باطل ميشدی وسنت امتحان بندكان
كه بزركترين وسائل برای تكميل انسان است تباه ميكشتی . آيا نمی
بينيد در ميان اقوام وملتها وطوايف اهل اديان ومذاهب چه
قدرها اختلاف وتباين پديد شد. ونبود مكر از تأويلاتی كه در كلمات
والهامات خدای كردند . بسبب اينكه بيانات الهاميه ممكن نيست
بغير آنطورها يعنی غير قابل تأويل بطور مطلق بوده باشد *
ای پروتستان برای تو مثالی ازكلمات انجيل بياورم بلكه از اين نمونه
بويی ازعالم معانی بمشام تو برسد *
﴿ در آخر فصل انجيل يوحنا ﴾ عيسی در حق يوحنا به پطرس
كفت كه اكر من بخواهم كه اوتا آمدن من باقی بماند تو را چه
كار است. اواين سخن را برخلاف مقصود فهميد كه يوحنا نخواهد مرد
آنكاه اين مطلب در ميان برادران شايع كرديد *
﴿ پيلی ﴾ نام پروتستان كتابی درخصوص اسناد نوشته وآنكتاب را
در سنهٔ (١٨٥٠) ميلادی چاپ كرده اند در صفحهٔ (٣٢٣)
ميكويد . غلط دويم كه بقدمای مسيحيه منسوب است اين است: كه آنها
اميدوار بنزديكی قيامت بودند ومن يك نظير ديكر قبل از اعتراض
بياورم وآن اين است كه رب ما در حق يوحنا به پطرس كفت .
تا آخر فقرات انجيل كه درآن كتاب كفته است واثبات سهو وغلط را
بر حواريان وتلاميذ عيسی كرده است *
الحاصل سخن بسيار داريم لكن مقام تنك است واقبال بر سخنكويی
بسبب موانع ومشاغل ناموجود ودر آنچه نوشتيم ارباب الباب را
كفايت خواهد بود *

سخنی را که مکرر کفتیم بیاد دار که ادراك هر چیزی را مدرك یعنی آلت ادراك ازجنس آن مدرك باید باشد٠ کلام الهی را کوش الهی میشنود ودلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ﴾

اما اینکه کفت بجهة قوی داشتن دلها درهنکام جنك آیات آورده میشد این سخن نیز ظاهر البطلانست٠ زیرا که اکر چنانچه پیغمبر برحق مأمور بجهاد وجدال شود ووحی آسمانی وعده فتح ونصرت را براو دهد بجز جاهلان و برادران شریر آن وحی واقع وآن الهام صحیح الوقوع را باید انکونه تأویلات ناشایست وتوجیهات نالایق تأویل نیاورند *

مکر ازتوریة خودتان آکاهی ندارید که در جاهای بسیار از اینکونه اخبار داله برفتح ونصرت داده شد مکر درفصل (۲۶) سفر لاویان به بنی اسرائیل کفته نشد که بردشمنان غلبه خواهید کرد ودر پیشروی شما از شمشیر شما برافتند٠ و پنج کس از شما صد کس از آنها را غلبه کنند وصد کس از شما ده هزار کس از آنهارا مغلوب سازند ٠ و نیز دشمنان شما در مقابل شما ازضرب شمشیر شما برافتند ٠ اکنون اکر کسی بکوید که موسی خود اینهارا ساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد ودر جنك مستقیم شوند ٠ جواب صاحب کتاب چیست هرچه از روی انصاف در جواب کویند همانا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

در مغلوبیت روم وغالب شدن آنها در ثانی که در آیات قرآنیه خبر داده شد میکوید ٠ ازروی خورده بینی یعنی حدسیات بود ٠ جواب این سخن نیز از مراجعت بکتب مصدقهٔ خود شان که از آنکونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد ٠ ازعیسی که معجزات خواستند وکفت ﴿ برمن معجزه داده نشده است مکر علامت ذوالنون یونس ﴾ درآنجا کفت که شما بقراین استدلال برصافی هوا و خوبی آن یا بارندکی خواهید کرد یعنی اکر معجزات بیاورم واز آینده

خبردهم خواهید گفت که از روی خورده بینی وحدسیات است *
ومع ذلك قرآن عظیم الشان ازمغیبات وازوقوعات آینده بنحوی
خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراك آنهارا بر حدسیات محمول
نتواند داشت *
یکی در هنگام فتح مکهٔ معظمه است که یك سال پیش آیت کریمه نازل
شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است
میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاءالله امنین محلقین رؤسکم
ومقصرین لاتخافون ﴾ هرآینه بخواست خدای البته بر مسجدالحرام
داخل میشوید وسر های خودرا میتراشید یعنی اعمال حج را
بجامی آورید وحلق وتقصیر میکنید پس از آنکه درسال اول محروم
شدید *
در آیت دیگر از فتح خیبر خبر داد حال آنکه نظر بظاهر اسباب
فتح خیبر از ممتنعات بودی . وازغنائم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان
رسید وآیت ومعجزه که درآن غزوه برای مؤمنین ظاهر گردید که
عبارت از کیفیت فتح خیبراست پس ازمأیوس شدن اصحاب از تسخیر
آن قلعه های استوار آگاه داشت *
چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است
که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند
﴿ لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله ﴾
ودرآن روز حبیب خدای وحبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه
التحیة والرضوان درآن جای حاضر نبودندی تا آنکه فرداشد *
اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح ونصرت راکدام سعادتمند
حامل خواهد بود . که ناگاه آنحضرت از راه رسیدودرچشم
مبارك ایشان رمدی بود وازآب دهان مقدس نبوی شفایافت وبیرق
اسلام رابر دوش پاك نهاد . وبدان تفصیلی که شنیدهٔ در خیبر را
که عظمت و بزرگی آن رامیدانی ازجای برکند وبرهوا انداخت .
که چون بر زمین آمد قلعه های خیبر بزلزله افتاد . وآنگاه مصراع

باب راآن باب مدينهٔ حکمت وعلم بقوت يداللهی کرفت ودرميان خندق در هوا ايستاد ٠ ولشکر اسلام رابد انسوی کذار داد ٠ اين است آن علامت آسمانی که برکرامت رسول خدای ازآن سرور ظاهر کرديد *

﴿ چنانکه ميفرمايد ﴾

﴿ لقدرضی الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکينة عليهم واثابهم فتحا قريبا ومغانم کثيرة يأخذونها وکان الله عزيزا حکيما وعدکم الله مغانم کثيرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ايدی الناس عنکم ولتکون آية للمؤمنين ويهديکم صراطا مستقيما *

آيات برمؤمنين کموجب هدايت آنها بصراط مستقيم کرديد همان تفصيل فتح است چنانکه اشارت برآن کرديم ٠ واينکه فرمودوکف ايدی الناس عنکم مقصود همسوکندان اهل خيبر است که طايفهٔ بنی غطفان وبنی اسدبودند *

در آيت ديکردر خصوص قافلهٔ شام وحجاز بودکه فرمود ﴿ واذيعدکم الله احدی الطائفتين انها لکم وتودون ان غير ذات الشوکة تکون لکم ويريدالله ان يحق الحق بکلماته ويقطع دابرالکافرين ﴾ کهغيرذات شوکه قافلهٔ شام بودی وآن وعدهٔ الهيه درحق آنها انجاز يافت *

درآيت کريمهٔ ﴿ الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون فی بضع سنين لله الامر من قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء وهوالعزيزالرحيم ﴾ تصريح فرمود براينکه روم درادنای ارض يعنی درزمين عرب مغلوب شدند ٠ وپس ازآن درانداك زمانی برفرس غالب آيند ٠ چون فرس درآن زمان مجوسی بودند ور وميان عيسوی بودندومغلوب شدن اينها بمشرکان بمکهرسيد خوشحالی کرده بمؤمنان کفتند که شماوعيسويان اهل کتاب هستيدوماوفارسيان اميان هستيم وکتاب نداريم وبزودی ما ٠ نيز برشما غالب خواهيم شد چنانکه برادران مابربردران شماغالب آمدند ٠ وآنکاه کهاسلاميان را اندوه

پیداشد آیت کریمه نازل گردید که ﴿ من بعد غلبهم سیغلبون ﴾ تاآنکه فرمود ﴿ و یومئذ یفرح المؤمنون ﴾ وچون آیه نازل شد ابی بن خلف نام که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفهٔ نخستین تعرض جست که این کذب است وبیا باتو گرو کان بندیم . که اگر این کار تا سه سال دیگر واقع شد ده نفر شترماده من بتودهم و گرنه تو بمن عطا کن . صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینگونه گفتگوی گروکان با ابن ابی خلف دارم . فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا نه سال است وبد بموجب آنجناب بریکصد نفر شترماده نه ساله باپسر ابی خلف رهان بست . واو پس از برگشتن از غزوهٔ احد فوت کرد ودرسال هفتم غلبه رومیان بر فارسیان اتفاق افتاد. و صدیق رضی الله عنه از وارثان ابی بن ابی خلف شترانرا گرفت و بامر پیغمبری تصدق کرد.

واز اینگونه آیات که در آن زمان دلالت آنها بر اخبار آتیهٔ قریب الوقوع آشکار بود واکنون نیز در نزد اهل ادراک وآگاهی آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود . وهمچنین از خبرهای کلیه و وقایع عظیمه در آن کلام معجز نظام لایعد ولا یحصی است * ﴿ وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیأ ﴾ *

همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع پیوست وخلیفه‌ها وجانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم وصاحبان ولایت وسلطنت الهیه . وبرقرار واستوار کرد دینی را که مرتضی است برای ایشان تاآخر ترجمهٔ آیات . واگر کسی در خصوص معجزات وآیاتی که دلالت براخبار از امور آینده دارد آگاهی کامل را طالب باشد رجوع بکتابهای مفصله وتواریخ مضبوطه که دربیان معجزات خاتم انبیا وجانشینان آنحضرت است نماید . وعلی الاجمال باید دانست که بجز ازاهل عناد ولجاج احدی ازخرد مندان درحقیت اسلام وکلیهٔ معجزات

حضرت فخر انام عليه الصلوة والسلام نميتواند انكار بياورد *

﴿ قد تبين الرشد من الغى ﴾

هنوز ايوان استغنا بلند است ☆ ترا فكر رسيدن نا پسند است

﴿ معيار هفتم ﴾

ميزان الحق در اواخر سخنان خويش آياتى چند از قرآن كه در خصوص اطوار بهشت ودوزخ ومانند آنها است آورده و كفت كه بهشت محمديان مجازى وجسمانى است . بدان طريق كه هر لذت وعيش وعشرت نفسانى وجسمانى كه قلب انسان ميل بآن كند در آنجا يافت ميشود . و واضح است كه اميد بچنين بهشت دادن آدمى را از تلاش پاكى قلب ونيكى افكار بازداشته بخواهشهاى نفسانى قوت وقدرت ميدهد . واينكونه بهشت لايق تقدس خداوندى نيست . ودر اين مقام شرح وبسط ميدهد سخنان خود را كه محض از روى بى اطلاعى از اطوار الهامات وبيانات الهيه و بى خبرى از موارد كلام ورموز تخاطب ومدلولات ظاهر الفاظ در همان آيات وغفلت ازمعانى حقيقيه وروحانيه آنها آورده است *

وهمچنين در ابطال امر قرآن عظيم الشان در فصل (٢) و (٣) كتاب مزبور عنواناتى چند آورده به بيانات ناقصه ونار است حويش استدلال برمطالب خود مينمايد كه اغلب آنها از قبيل سخنانى است كه بعينها برخود او مردود است *

اكرچه همان بياناتى كه در اين آخرين ميزان در خصوص معجز بودن الفاظ وكلمات قرآنى كه جهان وجهانيان از آوردن مانند آن عاجز هستندو بودند وخواهند بود كفته شد . جواب تمامى اعتراضات اواست وباوصف آن محتاج بهيچ كونه جوابى خاصه برمنكر معاند نتوانيم شد . ولى در بيان اين مطلب كه كفت آيات مزبوره لايق وسزاوار بخدا نيست وتقاضاى دل آدمى را رفع نميسازد وبراى فهميدن كلية مقصود مجملا بقدريكه لازم است در اين معيار بياوريم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یا بعضی از قصه های انبیا که در شریعت اسلام ودر کلام الهی است با کتاب طالموت وکمرا وانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن وقدح بر شریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای میکند نتواند بود ۰ اگر طالموت وکمرا یعنی شرح مسنا ومجموع شرح ومتن یا انجیل عیسی سخنی موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید آنها را بمحض انتساب بطایفهٔ یهودان یا فرقه از عیسویان مردود بداریم که این شیوهٔ حقانیت وشعار اهل شعور نیست *

بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود وشرحهای کتب مقدسه باعتقاد آنهااست که میکویند از جانب خدای در کوه طور توریة بموسی داده شد واین روایات نیز با واعطا کردید ۰ وموسی بهرون تعلیم کرد وبیوشع والیعازار آموخت واز ایشان بانبیا رسید ۰ وبدا ببد رسید بیهودا حق دوش ﴿یعنی مقدس﴾ واو در قرن دویم میلاد مسیح در مدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد کما کنون درنزد یهود معمول ومعظم است ۰ واین کتاب مسنا را دوشرح نوشتند یکی را دربیت المقدس درقرن سیم ودیکری را دربابل درقرن ششم از میلاد عیسی ونام این شرحها را ﴿ کمرا ﴾ نامیدند یعنی کمال که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها وچون متن وشرح دریکجا مجموح ومنضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ کویند *

این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند وعمده سبب در این دشمنی علاوه بردلائلی که در این مطلب دارند این است که شمعون ثانی که میکویند صلیب مسیح را او برداشت وبدست او کرفتار شد درطریق روایت وسلسلهٔ سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است واقع بوده است *

بدین سبب نباید یک کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد ۰ وچون چکونکی بهشت وفرشتکان وسؤال قبر وهفت طبقه بودن جهنم وخبر اعراف وشهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت بر کناهان

بنی آدم وهمچنین آداب غسل وتیمم درجایی که آب نباشد وروزه داری . وتبین خیط ابیض از خیط اسود که برای روزه ونماز صبح وقت قرار داده شده است . وهمچنین بعضی ازحکایات وقصص انبیا که عیسویان بآنها معتقد نیستند ودرقرآن تصریح برآنها شد . ومانند اینها که دراسلام مسلّم شده درکتابهای مذکوره یهودان نیز هست . پس باید قرآن واسلام را انکار کرد بعلت اینکه باخیالات واوهام ماموافقت نکردند وباکتابهای یهودان که مارا باآنها عداوت ودشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیایید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید واز معانی وارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید . همین عناد ولجاج است که هرگونه فساد وتباهی رادرروی زمین ودرهرقرنی ازقرون درمیان طوایف وملل احداث کرد . وهمان استنکار ظلمت مرنوررا موجب ساری بودن کدورتها ونادانیها ومرضهای ظاهری وباطنی درجمله جهانیان شد ودین الهی مستورماند وراه خدا متروک وانبیا واولیا محجوب ومظلوم ومقهورشدند . اگراین گونه عنادها وانکارها نمیبود وپرده های بی انصافی واعتسافرا برچهرهٔ مقصودالهی نمی کشیدند . وکار را بجایی نمیرسانیدند که جهانرا شرک والحاد وجهالت فراگیرد رحمة للعالمین را باشمشیرچه کاربود . به بینید وآگاهی جویید از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند . یهودان آنگونه کتابها را درمقابل عیسویان بااخبار وروایات صحیحه ممزوج کرده موافق اوهام وافکار ناقصهٔ خودشان تألیف کردند . عیسویان ومعلمان دروغگوی وکراه کنند گان بامید ریاسات وبزرگیها علم دعوت را برافراشتند . ودرآن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند . وانجیلها ساختند ونامها نوشتند وهنگامها برپاکردند . مجوسان دراین بین که این اختلاف عظیم را درمیان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند وخشنودیها کردند . وازآنطرف مشرکان وبت پرستان ودیگر طوایف غیر

تا به آنهمه هرج ومرج آنهـا را دیده آیین باطل خویش را استوار داشتنـد . تاکار بجایی رسیـد که ازدین وشریعت بجزا زاسم چیز دیکر باقی نمـاند . وآنکاه هنکام پیداشـدن ملکوت آسمان برحسب بشارت یحیی وعیسی رسید وناچار ازشکستن شوکت باطل بشمشیرشد *

﴿ فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون ﴾

﴿ پطرس وصی عیسـی در رسالهٔ خود میکوید ﴾ همچنـانکه درمیـان قوم پیغمـبران دروغکوی بودند درمیان شمـا نیز معلمـان دروغکوی خواهند بود که حق عیسی را انکار کرده عقاید باطله مستحق برلعنت رابه پنهانی ادخال کنند و برخود شان هلاك عاجل را بیاورند وجمعی پیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند وشما را از روی طمع باسخنان سـاخته خود شان بجای امتعه کذارند *

مبنای کـار اسلام درامر دین بمخاصمه وعناد شخصانی نیست . ومعلومست که درکتب وروایات اهل کتاب بل درکتب دیکر اهل ادیان سخنان حق وصواب هست که موافق باالهامات الهیه است . پس جملهٔ آنها را مصدق ومقبول باید داشت . وآنچه راکه مخالف باآیین توحید حقیق ونالایق بحضرت احدیت ومقربان درکاه الهی است که بهواهای نفسانی وازآثار وحیهای شیاطین است چنانکه میفرمایند ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جملهٔ آنهـا را مردود وغیرمقبول باید دانست *

﴿ کلام ربانی ﴾

لزوم تنـاسب مـدرك رابامدرك اسـاس ادراك خویش کن واز این یك باب هزار درازعلم را بروی خویش کشوده دار *

کلام قـدیم الهی که بتوسط خلیفـة الله علی العـالمین پیغمبر مبعوث برهدایت جملهٔ کائنات درمیان امت ودیعت الهیه است . بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند . واطوار وآداب شریعت مقدسه را

توضیح مینماید وازاطوار دنیا وعقبی وازاوضاع بهشت ودوزخ آکاهی میدهد *

بیك كلمه جامعه سخن میكوید وشنوند كان بلغتهای كوناكون هركسی بلسان خویش معانی آنرادرك نمایند واهل ادراك را دراین معنی عجب افزاید *

آنچه در ﴿ باب دویم ﴾ ازاعمال حواریان ازانجیل درعید الخمسین شنیدی كه روح القدس بواسطهٔ لمعان آتش محبت ازاثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه كرد ۰ وآنهارا پرنمود وبسخن كفتن آغازكردند ۰ وهركس ازحاضران سخنان ایشان را میشنید وحیران وعجبناك میكردید ۰ ودراینباب سخنان می كفتند وبیكانكان استهزا میكردند ونسبت مستی راباایشان میدادند ۰ جملهٔ اینهاظهوری بود ازآیات قرآنی كه درآنزمان بحواریان مسیحی جلوه كرشد *

﴿ هردم بلباس دكرآن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاك روحانی را بازنمی كنید كه حال منكران قرآن را واستهزا كنند كان برآن را مشاهده نماید ۰ وبدانید كه اینان همان استهزا كنندكان بروح القدس وحواریان هستند كه اكنون بلباس دیكر بیرون آمده اند همچنانكه روح القدس وصدای آسمانی بظهور دیكر درآمد *

این است معنی آنچه انجیل كفت كه بسیاری ازپیشی كرفتكان واپس روند وبسی ازعقب ماندكان پیشی كیرند *

﴿ علی رضی الله تعالی عنه میفرماید ﴾

لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدر حتی یصیر اسفلكم اعلاكم واعلاكم اسفلكم ولیسبقن سابقون كانوا قد قصروا ولیقصرن قاصرون كانوا قدسبقوا *

كول نخوری كه اینها عیسی وانجیل وحواریان را بظاهر لفظ تصدیق كردند كه موسائیان نیز بسخن درحق كلیم خدای اذعان

آوردند *

﴿ وكل يدعى وصلا بليلى * وليلى لاتقرلهم بذاكا ﴾

الحاصل چون (ميزان الحق) سخن ازبيانات قرآنيه كه درخصوص بهشت ودوزخ ومانند آنها است بميان آورد ولازم بود ازاطوار معانى كلام الهى شرحى دراين نامه آورده شود . ليكن حيف ازآن معانى است كه بكوش مستمع بى انصاف برسد وموجب مزيد حيرانى وجهالت اوكردد بل برتمسخر خويش بيفزايد . مع هذا براى نمونه تنهابك لغت را درخصوص آيتى ازآن كلام حى وقيوم براى توبيا وريم تاآنكه بدانى روح القدس ازمنطق حواريان چكونه بيانات كوناكون را آشكاركرد *

بيچاره مؤلف ازاسلاميان شنيدكه قرآن هفت ياهفتاد معنى باطنى دارد . وچنان دانست كه اكريك معنى را بكيريم معانى ديكر غير مقصود خواهد بود . وماسابقا اشعارى براين مطلب كرديم واكنون نيز كيفيت ذووجوه بودن آنرا كفتيم . واضح است كه جملهٔ معانى غيرمتناهيهٔ قرآن كه كليات آن برحسب طبقات موجودات هفت وبملاحظهٔ ظهور اطوار عشره درهفت هفتاد شود مقصود است واكراينكونه نباشد كلام حى وقيوم نيست *

اكرچنانچه آيتى درحق يك قوم ويايك امرى نازل كردد وبعدآن قوم بميرد وياآن امر بانجام رسد وآن آيت بسبب تمام شدن آن قوم ياكذشتن آن امر بلامعنى وبلاحكم بماند . قرآن حى وقيوم نخواهدبود . ولكن قرآن حى است وشجرهٔ طيبهٔ الهيه است كه اول آن برآخرآن جارى است *

﴿ تؤتى اكلها كل حين باذن ربها ﴾

درآيت كريمهٔ ﴿ والسماء رفعها ووضع الميزان ﴾ يك معنى ظاهرى تحت اللفظى براى اهل ظاهر است كه آنها بجز ازلفظ رائحى فهمند زيرا كه كفتيم تناسب درميان مدرك بامدرك لازم است ولى درنزد اهل حقيقت وروحانيان قواعدى درتفسير قرآن هست كه آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تاچه رسد بآنانی که از لفظ ولغت وحدود کلمات آن آگاهی ندارند ۰ ونمی دانند اطوار آنرا ازمحکم ومتشابه ومطلق ومقید وخاص وعام ومجمل ومفصل واضمار واظهار وکنایات واشعارات وحقایق ومجازات ومقدمات ومؤخرات ومنقطع ومعطوف وحرفی را که بجای حرف دیگری است والفاظ عمومیهٔ که معانی مخصوصه ازآن مقصود است وبالعکس ۰ ومطالب ومقاصدی را که بعضی از آنها دریك سوره است وبعض دیگر در سورهٔ دیگر ۰ و اطوار ناسخ ومنسوخ وآیاتی که نیمهٔ از آنها منسوخ است وباقی آن غیر منسوخ ۰ وآیاتی که نصف آنهاخطاب بقومی است و نصف دیگر بدیگران ۰ وآیاتی که ازقبیل ایاك اعنی واسمعی یاجارتی است ۰ وآیاتی که لفظ آن برای قومی وارداست ومعنی آن برای اقوام دیگر وآیتهایی که لفظ آنها مفرد ومعنی جمع است وبالعکس ۰ وآیاتی که مخصوصا در حق یك سرور از عشرهٔ مبشره وآیاتی که عمومیت بردیگر جانشینان پیغمبر دارد. وآیاتی که در حق ظالمان و منکران و اطوار آنها تاهنگام ظهور حضرت مهدی و آمدن حضرت عیسی مسیح کلمة الله و مانند آنها که تمامادر ظاهر امور جاری است *

پس نمی دانم بااین حال حقایق وارواح را همچنان کسی باوجود گوش عنادی که همراه او باشد چگونه خواهد فهمید ۰ مگر آنکه گوش حیوانی رافروخته وگوش مناسب بادراك حقایق وارواح الهیه بیاورد *

﴿ والسماء رفعها ﴾ سماء بیك معنی حقیقی آسمان پیغمبری وفلك نبوت مطلقه مخاطب لولاك ۰ واسطهٔ ایجاد افلاك است علیه الصلوة والسلام ۰ خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار واجرای آیین اختبار وامتحان آن آسمان نبوت الهیه را ازمیان مردم برداشت و برتری داد ۰ زیرا که عالم بشری عالم ادنا ومقام نقصان گرفتن آنجناب بود که بجهة تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه یحیی ومسیح مژدهٔ آنرا دادند در عالم بشری ظاهر آمد *

﴿ از بشری رسته بو د باز برای بشد ﴾

﴿ تابکمال آورد پایهٔ نقصان گرفت ﴾

﴿ ووضع المیزان ﴾ دراین جهان میزان دو کفهٔ کتاب‌الله وسنت را گذاشت وبامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بتمسك جستن بر آن میزان و مراجعت کردن بآن فرمود حسین واعظ کاشفی [۱] فرمود بیا فرید یا مُنزَل گردانید ترازو را با الهام داد خلق را بکیفیت ایجاد آن:

چون ترازوی تو کج بود و دغا☆ راست چون جویی ترازوی جزا

مقصود از سنت احادیث نبویّه است چنانکه پیشتر بیان آن راشنیدی. و اگردل آگاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهة نمونه آوردیم واگر مؤلف را استعداد شنیدن بودی درمعنی آیاتی که برای بیان انهار اربعه بهشتی وارد گردیده است بیانات نغزو باریك را میاوردم * ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم *

میگوید این آیات منافی باشان خدایی است وهمه لذائذ جسمانی است که انسانرا از سلوك حقیقی بازمیدارد ﴾ *

کاش این بیچاره اقلاصدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التی وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهر با جسمانیان است باعلا درجهٔ بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند ۰ وپس از آن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ باآنکه دربهشت گناه نیست وبدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند ۰ واگر بخواهیم یکی یکی آیات را دراینجا تفسیر کنیم وظاهر وباطن آنرا بقدر ادراك خود ومستمعان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم ومقدمات چند ترتیب دهیم ۰ وجنت را بدو قسم کرده هم بیان احوال جنت دنیارا که قرارگاه پدرما آدم

(۱) حسین واعظ در سنهٔ ۹۱۰ هـ. [۱۵۰۵ م.] در هرات وفات یافت.

علیه السلام بود چنانکه در باب دویم سفر تکوین درخصوص آن گفت که خدا جنت عدن را در فلان جای کاشت وآدم را که آفریده بود در آنجا کذاشت. ونیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی در انهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران ایمانی مذکورداریم اگرچه بیگانه رانصیبی ازادراك آن معانی نباشت *

﴿ چهار نهر ﴾ درطبق چهار نهر دنیا است که در توریة درذیل ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد *

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی وروحانی ازچهار رکن قبهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجریان روحانی *

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیر آسن ازمیم بسم جاری است ودرزمین بهشت شعبها ازآن منشعب کردیده وحوضها پرشده است *

﴿ نهر دویم ﴾ لبن یعنی شیر کوارا که طعم آن تغییر نیافته است ودر اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

﴿ نهرسیم ﴾ خمراست لذة للشاربین که ازمیم رحمن جاری است *

﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی ازمیم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که برحمانیت خودبرآن استوا واستیلادارد ازچهار نورکه مبدء جملهٔ انوارند ترکیب شده است ﴿ نورابیض ونور اصفرونور احمر ونورا خضر ﴾ که تمامی الوان اصولا وفروعا ازآن چهار حکایت آورند ومظهریت جستند. کلها ورياحين خاکيان راکه درکلستانها وصحراها بینی ازنهایات آثار آن کلهای معنوی است *

﴿ قوس الله ﴾ که درهنکام تصفیهٔ هوا باآمدن باران ومیل آفتاب ازوسط السماء بواسطهٔ انعکاس آفتاب در آینهٔ هوا برحسب موقع ظاهر شود ازهمان چهار رنك که ازعرش باآفتاب رسید ودرشعاع آفتاب غیرمرئی شدد رآن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهارکانهٔ اطوار خلقیه است یعنی ﴿ خلق ورزق وموت وحیوة ﴾ چهارملك است. جبرائیل ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل *

در قبهٔ مقدسهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ سه ملک رئیس است وقبهٔ عرش را که مجمل ومحل اجتماع آثار آن قبهٔ مقدسه است چهار رئیس میباشد بتفصیلی که ذیلا می نکاریم *

﴿ رئیس اول ﴾ روح القدس است که سر وران دین در حق آن فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائقنا الباکوره *

﴿ رئیس ثانی ﴾ روح من امر الله است که در قرآن فرمود ﴿ یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی * ﴾

﴿ رئیس ثالث ﴾ نفس الله است که عیسی کفت ﴿ ولا اعلم مافی نفسك ﴾ هنکامیکه خدای فرمود یاعیسی توکفتی که مرا ومادرم را دوخدای قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی کفت اکر کفته باشم تودانسته باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی ومن دانا نیستم بر چیزی که درنفس تست . وسابقا معنی نفس الله وروح الله وذات الله و بیت الله ومانند آنهارا بیان کرده ایم . واین نفس مقامش بالاتر ازروح است *

﴿ رئیس رابع ﴾ روح اعلی ملائکة الحجب است که بیان این ارکان ورؤسای آنها وشرح اطوار ومناسبات ومقامات آنهادر این مختصر مناسب نیست . ودر کتب علمای اسلام و بزرکان دین مبین مبین است . ومخفی نماند که رئیس کل و زعیم جملهٔ رؤسای اربعهٔ مذکوره روح القدس است که نخستین موجود از روحانیان از یمین عرش است واول کسی است که میوه نورس را ازباغ اولیا در جنان صاقوره یعنی اعلی درجهٔ بهشت چشید *

﴿ چهار نهری ﴾ که خدای بهشت خود رابد آنها مثل داشت درجملهٔ عوالم غیبیه وشهودیه بظهورات مختلفه واطوار غیر متناهیه ظاهر کردید . بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات وعلامات الهیه است که درتمامی موجودات برحسب استعداد مراتب آنها جلوه کر کردید *

﴿ وبمقاماتك وعلاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك ﴾

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ که اسم اعظم الهی است درهرعالمی ازعوالم وجود لفظا ومعنا وذاتا وصفة باطوار کوناکون ظاهر کردد انهار جاریه از کلمات چهار کانهٔ آن نیز بتعدد مراتب موجودات واطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت ۰ وهمین چهار است که سرآن درموجودات واشیاء جاری وبهمه جای ساری کردید *

ارکان عرش وحاملان عرش والوان ارکان عرش که مبدأ جملهٔ انوار وروشنا ییها واصل همهٔ الوان ورنکها است ۰ چهار است *

بیت المعمور که در محاذات عرش رحمانی ومظهر آثار فیوضات ربانیه است ومکان روح الله عیسی است ۰ مربع الارکانست *

خانهٔ کعبه که مطاف آدم ابوالبشر درمحل آن شد وبتعلیم جبرائیل اعمال ومناسک حج را بآداب اسلام درآنجا بجای آورد وآن صفی الله درصفا ومروه درمروه ایستادند ودرعرفات همدیکر را شناختند ۰ وآن خانه بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء والمرسلین واسمعیل پدر پیغمبر آخرالزمان بنا کرده شد ۰ واکنون قبلهٔ اسلامیان ومطاف طوایف ایمانیانست ۰ مربع الارکان است ۰ وآن خانهٔ خدا درمحاذات بیت المعمور است *

اساس دین خدا که اسلام است ۰ کلمات چهارکانه است که از ﴿ تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر ﴾ خدای آکاهی دهد * سبحان الله * والحمدلله * ولااله الاالله * والله اکبر *

ارکان دین وایمان حقیقی است ﴿ توحید * و نبوت ﴾ لااله الا الله . محمد رسول الله . خلفاء رسول الله اولیاء الله . او الی من والوا واعادی من عادوا .

همچنین است اطوار ظاهریه که دراین عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر * وچهار بودن طبایع * وچهار بودن فصول سال * وچهار بودن کلیات ریاح * که صبا وجنوب است ودبور وشمال *

توحید خدای سبحانه برچهار کونه است که ذیلا مینکارم *

﴿ توحید ذات ﴾ ازآیت کریمهٔ ﴿ لا تتخذوا الهین اثنین انما هواله واحد ﴾ *

﴿ توحيد صفات ﴾ ليس كمثله شئ وهوالسميع البصير *
﴿ توحيد افعال ﴾ هوالذی خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم من شئ سبحانه وتعالى عما يشركون *
﴿ توحيد عبادت ﴾ فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولايشرك بعبادة ربه احدا *
راهبی از راهبان نصارای نجران ازيمن باتفاق زن راهبهٔ خدمت ابو ابراهيم موسى كاظم رحمة الله عليه آمد و برای شرفيابی ازحضرت ايشان استيذان كرد وبفردای آنروز رخصت قبول يافت ۰ پس بخدمت آنجناب رسيد وازمسائل ومطالبی كه داشت سؤال كرد وآخر چيزی كه پرسيد اين بود ۰ كه خبرده مرا ازچهار حرفی كه در آسمان است واز تفسير كنندهٔ آنها واز چهار حرفی كه بر زمين نازل شده است ۰ فرمودند چهار حرف اولی ﴿ بقائم بنی محمد ﴾ نازل كردد وتفسير كنندهٔ آنها اواست ونازل شود برا وآنچه بر پيغمبران نازل نكرديد ۰ واما چهار حرف دويمی را برای تو بيان كنم پس ﴿ نخستين آنها ﴾ لااله الاالله است باقيا ﴿ ودويمين آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ وسيمين ازآنها ﴾ خلفا ومذاهب أربعه و اولاد پيغمبراست ﴿ وچهارمين آنها ﴾ تابعان همه اصحاب كرام است. كه ايشان ايمان آوردكان رسول خدا وخدای سبحانه است. پس راهب بهمان چهاركلمه ايمان آورد وشهادت دادودرحق مؤمنان بطهارت و پاكی كواهی كرد وكفت ۰ وانهم المطهرون المستبدلون ولكم عاقبة الله والحمدلله رب العالمين *
پس آنجناب ايمان اورا پذيرفت ويكدست لباس مرآن راهب راخلعت داد ۰ يعنی جبهٔ ازخزباقيمت و پيراهنی ازپارچهٔ قوهی ويك طيلسان ويك چكمه ويك كلاه سر كه درحديث بعبارت قلنسوه وارد است ۰ آنكاه نماز پيشين را بجای آوردند ومرراهب را فرمود ختنه نمای عرض كرد اختتنت فی سابعی ۰ وچون كتاب حديث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما دراینجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم *
وازاین فقره آخری واضح است که امر ختنه درمیان خواص عیسویان معمول بوده است اگرچه بعلت تغیر دادن معلمان دروغگوی که درشر یعت موسی وعیسی بدعتها نهادند متروك شده بود *
الحاصل بیان جملهٔ اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد دراین مختصر نخواهد گنجید ۰ وجملهٔ این انهار درهر مقامی ازمقامات مثالی ازبرای بهشت خدایی است که درحق آن فرمودند *
﴿ فیها مالاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر ﴾
پس بهشت خدارا منحصر بیك گونه بهشت نباید کرد ۰ که هشت درجه بهشت درعالم جسم است ومطابق عالمهای هشتگانه که انسان مختصر ازآن عوالم است وآنها ۰ فؤاد است ۰ وعقل ۰ ونفس ۰ وروح ۰ وطبیعت ۰ وماده ۰ ومثال ۰ وجسم *
چون اهل دوزخ را ازمرتبهٔ فؤاد که آیة الله است نصیبی نیست وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم هفت گونه شد اعاذنا الله منها *
واین تفصیل در سلسلهٔ عرضیه درمقام اجسام است واگرنه ازمراتب سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید ونه بیان آنرا توانیم کرد و بهشت آنجا ازادراك حواس ظاهره و باطنهٔ ماها بالاتر است ۰ بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر ومقام مؤثررا آثار درك نکنند ۰ که میان مدرك ومدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست ۰ وآنچه درعوالم سفلیه دیده شود ازقبیل حکایت ونمونه خواهد بود ۰ وبیان سلسلهٔ طولیه وعرضیه را باجمال در معیار ششم از میزان اول آوردیم ودر کتب مفصلهٔ ایمانیان بتفصیل آن آگاهی توانی یافت ۰ ولکن اینقدر بایددانست که همان انهار اربعه در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی فاقد نتواند شد واین مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هرمقامی ازنسخ آنجااست .
بالجمله معنی آیات زاهر کسی بقـدر ادراك خویش ودر خور تبعیت شریعت محمدیة تواند فهمید . و بلغتهای مختلفه وزبانهای کونا کون سر ملك وملكوت وجبروت را واطوار احكام ناسوت را ازیك كلام بیـان میفرماید ومنكرانش استـهزا میكنند ونسبت صرع ومستی بوی دهند *

﴿ وننزل من القرآن ماهو شفاء و رحمة ﴾
﴿ للمؤمنین و لایزید الظـالمین الاخسارا ﴾

برادر من تو كه ازعالم اجسامی وهنوز تكمیل نشـدی چون خدای بخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجز اینكه ازعالم ادراك تو سخن كوید راهی نیست . واكرغیراین باشـد خلاف حكمت خواهدبود . همانامانند تكلمات پدراست بلاتشبیه كه باطفل خویش كند واو رابزبان او وباندازهٔ ادراك اوتلطیف وتربیت نماید وازعالم اوبا اورفتار وكفتار آورد . چون بخواهد او را رفتـار آموزددست اورا كـرفتـه بلهجه وحالت اوامراورا ﴿ تی تی پایی ﴾ كوید وچون قدری بزرك شدوخواست كهاورا بتعلیم علوم وفنون ترغیب نماید بوعده ها وامید واریها ازعالم او سخن كوید ولباسهای رنكین بوی وعده كند و بوی پوشـاند پول میـدهد وخواهشهـای ناقصـانهٔ اوراتماما اجرامیكند *
طفل شـیرخوارهٔ كه هنوز دندان نیـاورد وقوای اوقوت نكرفت غذاهای لطیفه رانتواند خورد . مادرا وغذاهارا ترجه كند یعنی شیرنموده موافق طبع وقوای اوساز دو بوی دهد *
﴿ كلم الناس علی قدرعقولهم * ومارسلنامن رسول الابلسان قومه ﴾
پیغمبران واولیابمنزلهٔ پدران ومادران جهانند ورفتار ایشان باجهانیان مانند رفتار آباء وامهات ومرضعات بااطفال باشد . این است كهاقوام وامم درفهمـیدن مقصود از بیانات ورفتارهای انبیا واولیـا قاصر ماندند . واهل تلبیس برای ابطال دین وشریعت كه باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی ازآنهارا شنیدی مطلق العنان دراغوا واضلال بودند هرکونه فساد وتباهی را درمیان آن ناقصان شایع وذایع کردند ۰ وآنهارا ضایع وکمراه نمودند وبدین خانهٔ رنکین دنیا آنهارا مغرور داشتند *

همه اندر زمن بتوان است * که توطفلی وخانه رنکین است

پس مرخردمندان را پوشیده نیست که بیانات الهامیهٔ الهیه دراحسن ترتیب واکمل بیان بجز درقرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد ؛ واکر بخواهیم ازسخنان ناشایست ونسبتهای غیرلایق ومجعولاتی که ازروی هواها وشرارتهادر کتب متداوله در دست یهودان وعیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ۰ اکرچه برخی ازآن بیشترمذکور شد ۰ ولی زاید نیست که فقرات دیکررا که اکنون در نظرداریم بنحو اجمال دراینجابیاوریم ۰ تامعلوم کردد که آیا آن کتابها شایستهٔ خدایی خدا هستند ۰ ومناسبت بعالم وحی والهام آسمانی دارند ۰ یا آنکه محض از روی هواها وشرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را با آن قالب ریخته وآورده اند ۰ پس درمعیار دیکرمجملی از آنهارا بنکاریم *

آگه از خویشتن چو نیست چنین☆ چه خبردارد از چنان و چنین

معیار هشتم

درمعیار سیم ازمیزان سیم حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام راباد ختران خود درحالت مستی شدید واولاد آوردن آنهاازپدر خودشان را ازتوریة شنیدی ومیدانیکه ممنوع بودن شراب نیز خصوصا افراط آن در همین انجیل وتوریة مصرح است ولوط راپطرس وصی عیسی در رسالهٔ (۲) خودچنان تمجید کرد ۰ که لوط صالحی که ازمعاشرت شهوتناك فاجران بیزاری جست آن مرد صالح کهدر میان آنها بود وکردارهای حرام آنها را میدید ومی شنیدهمه روزه برخودجفا کشید ۰

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است بر زن اور یا نام وآوردن اورا بخانه اش و زنا کردن با او . و سهل است شوهر اورا بمعرکهٔ جنگ بیك بهانه فرستادن و بسر عسکر در جزو نوشتن که این مرد را بکشتن بده . وکشته شدن آن بیچاره بحیلهٔ داود العیاذ بالله مفصلا در معیار مذکور مذکورشد . نیز در آنجا از توریة حکایت بت پرستی وارتداد سلیمان علیه السلام را ومخالفت اورا بامر خدای وناپاکی دل اورا که باکمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ درفصل نهم سفر تکوین توریة است ﴾ نوح شراب خورد ومست شد ودر چادر خود برهنه خوابید وحام عورتین پدرش را دیده برادرانش کفت سام ویافث پوشاکی برده عقب عقب رفته اورا ستر عورت کردند . نوح ازخمار افاقت یافت وازاین تفصیل آکاهی جست آنکاه کنعان پسر حام را لعنت کرد وکفت اوبندهٔ بندکان برادرانش باد . وسام را دعا کرد وکفت کنعان مر اورا بنده باد ومانند این سخن را درحق یافث کفت این است ملخص آنچه درفصل مزبور آورده اند* عجب است که کناه را حام کرد وکنعان پسر او ملعون ومطرود وبنده شد خوب عدالتی است آفرین بر اینکونه پیغمبر نمیدانم این توریه نویس چرا یك نکته دیکر را علاوهٔ بر مقال نکرد که این دعا ونفرین نوح درحالت خمار بود وکرنه پسر را بکناه پدر نمیکرفتی . واین همان نوح است که در انجیل خودشان از قول پطرس اورا واعظ را ستکاری نامیده است عجب را ستکاری وعدالت است آری شایستهٔ خدایی آنکونه خدایی که ایشان فهمیده اند اینکونه کتابها است وآنچنان پیغمبران است *

﴿ درفصل دوازدهم سفر مذکور است ﴾ که چون ابراهیم علیه السلام نزدیك بمصر شد بزن خود ساره کفت که تو زن خوبروی زیبا هستی ومیدانم اکر مصریان بدانند که تو زن من هستی بطمع تو مرا میکشند تو بکوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند وبپادشاه خبر بردند وساره را پادشاه بحرم سرای خویش برد . وباابراهیم

بخاطر او محبتها کرد وخدا بجهة زن ابراهیم بر پادشاه وخانهٔ او بلاهای بزرك انداخت و پادشاه ازا ودست برداشته باابراهیم تسلیم کرد *
به بینید چه میکویند والهامات الهیــه را چکونه میدانند ، آیامانند این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس وغیرت داشته باشـد میتوان روا دید ، حال آنکه ابراهیم علیــه السلام از پیغمبران اولو العزم است وخلیل خداوند غیور توانا است ، عجب است که ابراهیم ســاره را بدروغکویی امر کرد واونیز دروغ کفت ، ومانند این دروغ را باابراهیم وساره در جای دیکر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور ﴿ درفصل بیستم است ﴾ که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته درمابین سور وقادس سکنا کرد ودرجرار امهمان شد ، ودرحق ساره کفت که این خواهر من است ، ملك جرارا فرستاد وساره را ازاو کرفت ، وشبانکاه خدای درخواب برملك آمد وکفت بجهة این زن که کرفتی خواهی مرد یعنی مرك ترا دریابد زیرا که اوزن شوهردار است ، تا آنکه ساره را باابراهیم پس داد وملك ابراهیم را مخیر کرد که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند ، وبساره کفت اینك هزار مثقال نقره به برادر تو دادم ، و در ضمن این تفصیل است که چون ملك از ابراهیم پرسید چرا دروغ کفتید که این خواهر تست ابراهیم کفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بکیرند این دروغ را کفتیم ونیز این خواهر مادری من است *
حالا خبر ندارید از کتابی که ﴿ ولیم اسمت ﴾ نام پروتستان در شرح احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته ودرسنهٔ (۱۸۴۸)[1] عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است درهندوستان چاپ کرده اند ، وچه مزخرفات درآن کتاب درحق انبیا نوشتــه است که آدم توبه نکرد ، وحال ابراهیم تاهفتاد ســال معلوم نبود بعلت اینکـه درمیان بت پرستــان نشو ونما کرد وزیادی عمر او باآنها کذشت ، ومعلوم میشود که پدر ومادر او خـدای حق را نمی شنـاختند ، و دور نیست که خود اونیز ستـایش بت را میکرد ، تاوقتیکه خدا

(۱) ۱۲٦٥ هـ. [۱۸٤۸ م.] است.

بر او ظاهر شد واورا از ابنای زمان منتخب داشت واورا به بندکی خویش مخصوص داشت *
درفقرهٔ ابراهیم وساره میکوید بساهست که ابراهیم چون در دفعهٔ اولی انکار از زوجهٔ خود کرد در پیش خود کفت که دیکر همچنان کناهی را نخواهم کرد لکن بار دیکر بدام شیطان افتاد بعلت غفلت خود که حاصل داشت *
مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن هاجر کناهکار نباشد ۰ زیرا که اوخوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور واناث آفرید وبدین جهت است که مرد پدر وما در خود را ترك میکند وبزوجهٔ خود التصاق میجوید وهر دو جسد واحد شوند *
این مؤلف فراموش کرد که کناهی دیکر بکردن ابراهیم بکذارد ۰ زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توریة است میدانست ۰ که میکوید ❊ خواهر خودرا خواه از پدرت باشد وخواه ازمادرت درخانهٔ تو متولد باشد یادر خارج بزنی قبول نکن ❊ ونیز میکوید هرکس تزویج کند باخواهر خود که دختر پدرش باشد یاخواهر خویش را که دختر مادرش باشد وعورت آنها را بیند یعنی نزدیکی باآنها کند ۰ پس عاری است بزرك وهردو یعنی مردوزن در پیشروی قوم خود شان باید بقتل رسند ۰ بجههٔ اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس کناه آنها برسر آنها وارد شود *
یعنی کردن هر دو را باید زد وهمچنین موسی کفت ملعون است کسی که باخواهر پدری ویا مادری خود بخوابد ۰ مؤلف مذکور را نمیدانم چرا ازاین کناه فراموشی آورده درآنجا ذکر نکرد ۰ که بکلی جملهٔ پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند ۰ وآیین بی دینی را اساس محکمی بکذارد ۰ این کتابهارا که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرك وکفر وناپاکیهارا

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت در اجرای مقاصد ومفاسد نکرد . گذشتگان بنیان را ساختند وآنقدر یکه توانستند کردند . وایشان اکنون تکمیل آن بنارا می کنند *

﴿ درمیزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را باد ختران خود وتولد مواب را ازدختر بزرك وتولد موابیان . از او وزاییده شدن بن عمی از دختر کوچك وپدر شدن او برعمانیان شنیدی . اکنون در نسب بعضی ازانبیا نظر کنیم وبدانیم که از کتب مقدسه چگونه تقدیس انساب پیغمبران رامیکنند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است . وجدداودرا عوید میشمارد ومادر عوید را عوث موابیه است . پس جدهٔ بزرك داود از آنگونه نسل زنایی که پیغمبری بادختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . ونیز در آن فصل نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را نیز مادر عمانیه بود چنانکه در ﴿ فصل چهاردهم ﴾ سفر ملوك اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دوجهة منتهی باولاد زنا تواند شد . باآنکه موابیان وعمانیان بنص توریة داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استثنا است یعنی توریة مثنی ودر فصل (۲۳) که هرکس عمانی وموابی باشد داخل جماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل بجماعت رب نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم درحق ایشان جاری است . وچون واضح است که درنسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل انساب مادری معتبراست . بعلت اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصال بداود واسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . واز کتب آسمانی برحقیت اواستدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرك عیسویان

درايمقام همين كيفيت ترتيب تناسل آنجناب است ٠ ودر ﴿ فصل اول انجيل متى ﴾ تصريح بآن كرد ٠ وصاحب ميزان الحق در صفحهٔ (١٧٩) و (١٨٠) شرح وبسط دراين مطلب داده وميكويد ٠ خدا بابراهيم كفت كه عهد خودرا بااسحق وذريت اوثابت ميكنم ٠ يعنى آن پيغمبر بزرك و رهانندهٔ موعود از اولاد اسحق ظهور خواهد يافت نه از اولاد اسماعيل ٠ پس انتساب مادرى عيسى بداود واسحق اين همه شرافت را براى او آورد واينكونه انتساب معتبر شد ٠ فعلى هذا موابيان وعمانيان داخل در نسب مسيح شوند وداخل در جماعت رب شوند بطوريكه كفته شد ٠ بلكه داخل در نسب پسران خدا شدند كه داود وسليمان نيز باعتقاد اينها پسران خدا بودند نهايت عيسى ابن الله وحيد است *

سبحان الله چكونه شد كه آنكونه نسل زنا كه توريةالى الابد دخول آنها را درجماعت الهيه انكار كرد داخل بر آن جماعت مقدسه شدند ٠ بلكه پدر جماعت الله شد ٠ بلكه پدر خداى شدند ٠ بلكه خداى خود داخل درآن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالى من هذه العقايد ٠

﴿ درفصل (٢٦) سفر تكوين ﴾ مانند همان نسبتى راكه درحق ابراهيم عليه السلام درفقرهٔ انكار او زوجهٔ خويش را كفت باسحق عليه السلام داد ٠ ووليم اسمت دركتاب خود درشرح اينفقره كويد ٠ ايمان اسحق نيز لغزش وسستى پذيرفت زيراكه زن خود را خواهر خود كفت ٠ پس ازآن كويد افسوس دارم كه اين مقربان در نزد خداى محتاج وعظ ونصيحت بوده اند ٠ ودر آنجاها سخنان شايسته بعالم خود آورده است كه مرا ازذكر آنها شرم آيد *

﴿ درفصل بيست وهفتم تكوين است ﴾ اسحق درحال پيرى ونابينايى عيسو پسر بزرك خودرا خواست وكفت پير شده ام ونميدانم كى خواهم مرد ٠ بصحرا برو وشكار بكن طعامى بدلخواه من ترتيب نماى كه پيش ازمرك بخورم ودرحق تو دعاى خير كنم ٠ مادر يعقوب

اینطلب را شنید واو را فرستاد وازکله دو بزغاله آورد وآنهار اطعامی ترتیب داد وازلباسهای عیسو بیعقوب پوشاند ۰ وچون کردن ودستهای یعقوب برخلاف برادرش موی دار وپشمین نبوداز پوست بزغالهها پوشاند که اسحق را بغلط بیندازد ویعقوب را ازعیسو باز نشناسد ۰ ودعای خیررا که مقصود نبوت ومبارکی وسروری بود درحق او کند ۰ والحاصل اسحق را فریب دادند وآن دعای خیررا از دست او کرفتند وبدان دعا برکت زمین وآسمان ۰ وفراوانی کندم وشراب ومخدومی ومطاعی درمیان طوایف واقوام مر یعقوب را مسلم کردید ۰ وازجمله دعاهای پدرش این بود که تومولای برادرانت باشی ۰ وپسران مادرت برای تورکوع کنند ۰ لعنت کنند کان برتوملعون شوند ومبارك کنند کان تومبارك باشند ۰ تا آنکه عیسو ازشکار باز آمد ودر آنجا شرح وبسط درفریب خوردن اسحق میدهد ۰ وآنکاه بسیار متحیرشد وکفت برادرت بحیلت آن دعارا ازمن کرفت ۰ عیسو التماس کرد که بمن هم دعابکن مکر برای من ازآن دعاچیزی نکاه نداشتی ۰ تا آخر حکایت آنها که درابنجابطورخلاصه آوردیم واکر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکورنماید *

﴿ درفصل بیست ونهم سفرمذکور است ﴾ یعقوب بدختر کوچك لابان پس ازمتحیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار میل کرد وبرای مهریهٔ راحیل که دختر کوچك بود هفت سال اجیر شد ۰ بعلت اینکه لابان بوی کفت که بجههٔ برادری بامن لازم نکرفته است که مجانا برمن خدمت کنی ۰ آنکاه یعقوب بجههٔ محبتی که ﴿ براحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندك زمانی بخدمت بسر آورد ۰ وزوجهٔ خودرا ازلابان خواست عروسی وضیافت کردند وشبانکاه بجای دختر کوچك که خوبروی وزیبابود ﴿ لیا ﴾ دختر بزرك راکه نازیبا بودی وسستی وضعف در چشمان او بود بوی داد ۰ ویعقوب بااوخوابید وچون بامداد شد ودید بجایش کرده اند بلابان کفت این چه کار بود که درحق من کردی ۰

چرا فریبم دادی مکر من بجهة راحیل خدمت نکردم ٠ لابان کفت منافی باقانون مملکت است که دختر بزرك درخانه بماند وکوچك شوهر کند ٠ تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل رانیز کرفت وهردو خواهر را جمع کرد ٠ وحال آنکه جمع بین الاختین بلکه بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیرجایز بودی *

پروتستانها عذر های عجیب ازاین کارها میکویند چنانکه ﴿ ولیم اسمت ﴾ درآنجا کوید که ازاین فقره استدلال برجواز تعدد ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار بامر خداو برضای یعقوب نشد *

﴿ عذربدتر زکناهش نکرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه وازالهامات مقدسهٔ آنها چیزی میفهمی یا آنکه سربرآفرین وتحسین باید جنبانید *

﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾

اکرچه هرکاه بخواهیم اینکونه تفاصیل ناشایسته ومزخرفات ازکلام را یکان یکان بیاوریم ٠ باید کتب عهد عتیق وجدید را بعد ازبیرون آوردن کلمات معدودهٔ بسیار کمی ازآنها را بالتمام نقل کرده عمر عزیز راصرف بیانات آنها کنیم ٠ باآنکه باعتقاد خودشان بعد از اصلاحات وتصحیحات بسیار که دراصلها وترجمه های آنها کرده‌اند باینحال مانده‌است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این کونه کلمات را نام ازالهام و وحی بکذاری ٠ وقرآن بدان جلالت شان وکلامی بدان پاکی وتقدس را مورد طعن وتعرض نالایق بسازی * ازبی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که درمقابل امرخدای استکبار آورد ٠ وباستدلال برخواست ﴿ خلقتنی من نار وخلقته من طین ﴾ کفت واطاعت نکرد ٠ که سخن او بظاهر بسی برتری برسخنان بعضی ازطوایف خدای نشناس تواند داشت *

والحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چنداز کتب مقدسهٔ ایشان بیاوریم تابدانی که تمثیل قرآنی از بهشت بانهار چهارکانهٔ

معلومه شایسته بخدایی خداوندست . یا بیهوده سخنان بدان درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است . پس بگوش انسانی ازخلاصه‌های آیات توریة وانجیل که ازروی ترجمه‌های خود حضرات پروتستانتها و برادران ایشان است مجملی از مفصل وکمی از بسیار را بشنوید *

﴾ در فصل سی و یکم سفر تکوین است ﴿

﴾ راحیل ﴿ درهنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم گوسفندان خویش رفت بتهای پدر خود را دزدید ﴾ ویعقوب ﴿ باهرچه اورا بودی برداشته بی خبراز ﴾ لابان ﴿ فرار کرد وروزسیم لابان فرار کردن او را دانست و برادران خودرا برداشته هفت روزه راه درعقب اوشتافت . وبوی رسید وگفت چه کار بود که توکردی بمن خبرنداده آمدی من که ترابا سرود وسرور ودف وطنبور روانه میکردمی در این کاراحمق کردی . ونگذاشتی من دختران و پسران خودرا ببوسم میتوانم درحق شمابدی کنم لکن خدای پدران شماشب دوشین بمن گفت مبادا سخن خوب وبابد به یعقوب بگویی . چرا خدایان مرا دردیدی ویعقوب نمیدانست که زنش آنهارا دزدیده است پس لابان هرچه درچادرها گشت خداهارا پیدانکرد . بعلت اینکه راحیل آنهارا درزیرخود پنهان کرده بود *

وازمفهوم فقرات ﴾ فصل سی وپنجم ﴿ ازسفرمذکور معلوم است که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام را برای ستایش وعبادت خویش دزدیده بود یعنی علاوه بربت پرستی دروغگوی بودی . وهم یعقوب پیغمبر خدای ازخانهٔ خودنیز خبرنداشت . یا آنکه میدانست برای مصلحت یاخواطر زوجهٔ خویش دروغ گفت *

﴾ درفصل سی ودویم ازسفرخروج توریة است ﴿ هرون امر کرد بحاضر کردن زینت قوم وآنها جملهٔ زینتهارا آوردند وگوساله برای آنهاساخت . بتفصیلی که این حکایت درحق سامری است نسبت آن را بهرون داده اند . باآنکه جلالت شان هرون وصاحب نبوت وولایت

بودن او در جاهای بسیار از کتب سماویهٔ خود شان مصرحست *
﴿ در زبور (۱۰۵) است ﴾ فرستاد بندهٔ خود موسی
و برکزیدهٔ خود هرون را ﴿ و در زبور بعد از آن است ﴾
وهرون قدیس رب ۰ ومخاطبات الهیه در آیات سفر اعداد باهرون
درنزد آکاهان از آنها واضح است *
﴿ در فصل ثانی از سفر خروج است ﴾ غضب موسی برخدای
شدید شد ﴿ تاآنکه کوید ﴾ از پیغمبری استعفا کرد بعد از آن
خدا بروی بشدت غضبناك کردید *
﴿ شمسون ﴾ نام که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی ودرجاهای
چند از توریة از نبوت او خبر داده اند که از جملهٔ آنها
﴿ آیت (٤) و (٥) از فصل (۱۳) سفر القضاة است ﴾
﴿ اکنون حذر کن ازشراب ومسکر نخور وچیز ناپاك نخور زیرا
که اینك بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسر او بخورد
زیرا که او از رحم مادر رسول نذیر خواهد شد واسرائیل را از دست
فلسطیان نجات خواهد داد ﴾ همچنان پیغمبری بروایت توریة
که در فصل شانزدهم همان سفر مذکور است بغزه رفت ۰ ودرآنجا
بایك زن زناکار جمع شد ۰ ونیز در صحرای سوراق زنی بود دلیلا
نام شمسون بوی عاشق شد ۰ ونزد اومیرفت کافران از اهل فلسطین
بدلیلا کفتند از او بپرس که چکونه فلسطیان بروی دست یابند واو را
می بندند بطوریکه نتواند بکشاید ۰ واو را وعدهٔ پول بی اندازه
دادند ۰ شمسون چند بار بدروغی یك چیزی کفت وآنها اورا
بدانکونه بستند واو بقوت خدایی که داشت همه ریسمانها و بندها را
پاره میکرد ۰ تاآنکه رفیقهٔ او دلیلا اصرار کرد واو را بتنك
آورد که تو دعوی محبت بامن داری ودل تو بامن نیست وسه بار
دروغ بمن کفتی وآن زن چند روز اورا آرام نداد ۰ تاآنکه اورا
از آن سر آکاهی بخشید که اکر سر مرا تراشیدند قوت من میرود

ومانند سایر مردمان خواهم بود ۰ آنگاه نزد بزرگان مردم فلسطین خبر فرستاد وآنهارا آگاه ساخت ۰ پس سر شمسون را بربالای زانوی خویش گذاشته اورا خواباند ودلاکی خواست وهفت زلف ازسراورا تراشید ۰ بزرگان فلسطین که نقره ها برای آن فاجره آورده بودند ۰ بیرون آمده واورا بستند درحالتیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست ۰ وچشمان اورا درآورده ودرزندان کردند وبا زنجیرها اورا مغلول داشتند ۰ وچندی گذشت بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحهٔ بزرك قرار دادند وقربانیها کردند وبشکرانه برخواستند ۰ ودر هنگامهٔ شادی ﴿ شمسون پیغمبر ﴾ را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند واورا اززندان آوردند که برای آنها بازی ورقص آورد ۰ تا آنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست وبرآن تکیه کرد ۰ وآن خانه پراز زن ومرد بودی ودربالای بام بقدرسه هزار کس مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند ۰ وموی سراوهم قدری بلند شده بود ازخدا درخواست کرد که ای خدا این یك بارنیز برمن توانایی ده که انتقام دوچشم خویش را ازفلسطیان بخواهم ۰ پس دوستون میانی آن خانه را حرکت داده وگفت ﴿ خدایا غرقش کن من هم بجهنم ﴾ که ستونهارا برانداخت وجمله کسانی که درآن خانه وبالای بام بودند وخود اوهلاك شدند ۰ وشمارهٔ هلاك شدگان درآن روز زیاده برکسانی بود که اودر مدت عمرخود کشته بود ۰ واورا برادران وخویشاوندان وی برداشتند ودرقبرستان منوح پدروی مدفون ساختند واومدت بیست سال در اسرائیل پیغمبری کرد *

کتابیان درحق داود که جدمسیح علیه السلام است قانع نشدند بذکرسخنانی که درسفرتکوین آوردند ۰ وتأکید کردند سخنان نالایق خود شان را بدانچه درفصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفرملوك ثانی نیز نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبر اورا تکدیر وتقبیح نمود ۰ که چرا امر

خدایی را تحقیر وعیبناك کردی ۰ درنظر گاه من کار زشت را ارتکاب
ورزیدی ۰ اوریای حیتانی‌را کشتی و زن اورا گرفتی وزن خویش
نمودی او را بشمشیر عمانیـان کشتی ❊ تا آنکه گفت ❊ بلایی بسر
تو بیاورم ودر پیش چشم تو زنهای ترا گرفته بکس نزدیك تودهم
که دررو شنایی آفتاب بازنهای تو بخوابد ۰ تو پنهانی کردی امامن
این کار را درحضور همهٔ اسرائیلیان درروز روشن خواهم کرد ۰
داود بناثان گفت بخدای گناه کردم ناثان گفت خدا نیز ازگناه
توگذشت وهلاك نشوی ۰ لکن چون دراین کار سبب سب
وشماتت شدی که دشمنـان خدا را دست آویز شماتت گشتی پسرت
که متولد شده است خواهد مرد ❊
گویا ثمرهٔ این لغزشهای داود وخطاب وعتاب الهی است که درسلیمان
نیز ظاهر گردید کهاو زنان ازدختران بت پرستان و زنازادگان ازموابیان
وعمانیان واد ومیـان وصیدانیان وحیتانیـان ۰ وآنانی که خدای
بنی اسرائیل را ازآمیزش با آنها نهی کرده بود ۰ برخـلاف امر
ورضای الهی تزویج کرد ۰ واو را هفتصدزن آزاد وسیصد کنیز
ازآن طـایفه های مردوده بودی ودل او را فریفتند ۰ وسلیمان را
تعلق‌خاطر برآنها حاصل آمد واورا درحق خدایان بیگانهٔ خودشان
گراه کردند ۰ ودل اوناپاك شد وتابع خدایان صیدانیان وعمانیـان
گردید ۰ وبتخانها برای صنم موابی وعمانی در کوه بیت المقـدس
سـاخت ۰ وهمچنین برای زنان دیگر خویش مانند آن کار راکرد ۰
وخدای بروی‌غضبناك شد که چون توعهد مرا باطل کردی واوامر
ووصایای مرا حفظ نمودی عصای ملك وسلطنت ترا درهم شکنم
وآنرا بیکی از بندگان تودهم ❊
تفصیل‌داود ناتمام ماند به‌بینیم العیاذ بالله زد وخورد خدای باوی بکجا
رسید وچگونه انتقام زن اوریارا ازاوکشیدند ❊
❊ درسفر صموئیـل ثانی است ❊ جنون پسر بزرك داود باتامان
خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد ۰ واو بیرون آمـده وفریاد

برآورد وداود شنید وبراو سخت ناکوار آمد ولکن بهیچ کدام متعرض نشد زیرا که آنان‌را دوست میداشت *

﴿ در سفر مذکور درفصل شانزدهم درآیت (۲۲) است ﴾ برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت باپدر داشت چادری درسطح بام برپا کردند وابی شالم داخل شد برزنان پدرش در پیش روی بنی اسرائیل واین کیفیت در روز روشن بود که خدا اینکونه کفت وپس ازآن باپدرش جنك کرد وازبنی اسرائیل بیست هزارکس راکشت واین جنك در فصل هجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونهٔ بیانات از کتب مقدسهٔ اینان همینقدرها برای توکافی است . ویاآنکه این نامهٔ پاك رابزیاد تر ازاین آلایش بیالاییم . اکر شعور باشد تنها یکی ازاین حکایات بس است واکر مزید بصیرت را طالبی اینك کتابهای مقدسهٔ آنها که بهر زبانی ترجمه کرده اند وبخیالات خود شان نشر اسباب هدایت را نموده اند *

پس هر کاه مرد خد اشناس موحد ازروی بصیرت وادراك درکتب عهد عتیق وجدید تأمل کند . وبیانات وعقائد اهل کتاب وپروتستانهارا معلوم نماید در تشخیص دین خدای وتعیین آیین الهی هیچ محتاج بزحمت ازخارج نخواهد بود *

دراثنای بیانات ازاین کتاب مستطاب بعضی آیات ومطالب انجیل را که هرکزشایسته بخداوندی خدای وتوحیدباری تعالی ومناسب حال انبیا وحواریان نتواند بود شنیدی . واکرخود همان انجیل را بخوانی البته آکاهی کامل ازآیین ادراك آنها حاصل توانی کرد . خصوصا درحق بی ادراکی ونقصان حواریان وتلامیذ عیسی سخنانی آورده اند که در قواعد وعقاید اهل توحید هرکز روانتواند بود ﴿ پولوس ﴾ نام که نامه های اورا جزو اعظم انجیل حاضر کرده اندو بقدر ثلث انجیل تقریباً رساله‌های او است واوخود صاحب رأی بود . که بی اذن خدای نیز کاهی درشریعت مداخله داشتی . چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رسالهٔ اولی که بقونسطوسیان نوشت وتصریح کرد که امر از خدا ندارم وحکم نهی از طلا قرا بکمان بیان نمود و کفت که ظن من این است ۰ وهمین ﴿ پولوس ﴾ است که در خصوص ختنه سخن رامشتبه کفت وامت را بغلط انداخت ۰ تا آنکه عهد خدای راباطل شد و بدعت ابدی درجای میثاق ابدی الهی که با ابراهیم واولاد و ذریت او داشت استوار کردید ۰ واین پولوس است مقدس عیسویان و بندهٔ مسیح موهومی ایشان ۰ که درحق وصی نخستین واعلم وافضل درمیان جملهٔ عیسویان تعرضات آورد ۰ ودر نامهٔ خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دویم ﴾ بغلاطیان مینویسد که بجهة استحقاق پطرس یعنی ﴿ شمعون الصفا ﴾ برتکدیر وتوبیخ رو بروی بروی چهره شدم ومقاومت با او کردم ۰ که پیش از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازندیقان معاشرت داشت وچون آنها آمدند ازختنه شدکان ترسیده از زندیقان دوری جست ۰ ودیکر یهودان نیز با او مدارا میکردند ۰ همچنانکه ﴿ برنا باس ﴾ نیز ازمدارای آنها کول خورد ۰ ولی چون باقتضای حقیقت انجیل رفتار ناراست وغیر مستقیمانهٔ آنهارا دیدم در حضور همه به پطرس شمعون کفتم که اکر تو باوصف یهودیت مانند زندیقان رفتار کرده وبآداب یهودان راه نمیروی دیکر چرا زندیقان را مجبور برفتار یهودان میکنی ۰ مابالطبع یهودیان هستیم از کناهکاران زندیقان نیستیم *

﴿ متی درحق پطرس درفصل شانزدهم انجیل خود کوید ﴾ مسیح بوی کفت دورشو ازمن ای شیطان تو اسباب لغزش ومعثرت من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را میفهمی *

این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان پطرس بود ۰ باعتقاد عیسویان وبقول پروتستانی چنانکه درمیزان الحق خودشان نیز نوشتند ودلیلها آوردند پیغمبران بودند ۰ بل افضل از موسی ودیکر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند . و روح القدس وخدا و پسر خدا با ایشان یکی شده بود . چنانکه مکررا عیسی گفت همچنانکه خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید و بقاعدهٔ حکمت نیز چنان است که حال عین محل است *

راستی دیگر کسالت آمد وافسردگی غالب شد . از خدای تعالی درخواست میکنم که مارا . بنگارش و روایت این سخنان نا لایق بمقربان درگاه احدیت وتقدس او نگیرد *

﴿ ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وهب لنا ﴾
﴿ من لدنك رحمةً انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب وبیاناتی که در این نامه پاك آوردیم باندك تأملی واضح شود و بطلان آن سخنان باطل آشکار گردد . نخواستم که بعضی از سخنان او را که در نهایات کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاورم . وهیچ سخنی در کتابها وزبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این مختصر نامه بتصریح یا بتلویح یا باشارت یافت نشود . که این نامه را از آثار الهامات حقیقیهٔ الهیه که بتوسط الهامات ناطقه برما رسیده است نوشتیم والحمد لله المستعان *

در پس آیینه طوطی صفتم داشته اند☆آنچه استاد أزل گفت بگو میگویم

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه و پریشان گویی میزان الحق که از روی بی انصافی وعناد در نهایت آن کتاب گفت . واز احادیث طریقین وفرقه‌های اسلام ومسائل مختلف فیها بیان کرد . وسخنانی را که شایستهٔ براهل علم ودانش ولایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند باادب نیست آورد بهتر این است که باغماض بگذریم ومقابله بمثل نکنیم . بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست . واینك شمشیرما که گردنهای آن سخنان مزور را از پیکر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کنند ۰ اینك عصای موسی که ریسما نهای ساحران را فر وبرد وآنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ابن‌عبدالله ﴾ وخدای جملهٔ پیغمبران نیك ذات ونیك کردار که از همهٔ نقایص پاك بودند ۰ ای ساحران که سخنان مزوررا در نظر جاهلان جلوه دادید درآغاز نامه ۰ برای پذیرفتن خاصه وعامه ۰ برا درانه نصیحتی کردم که برحال ساحران فرعونی اقتدا جو یید ۰ واز تعصب وعناد تبرا کنید وبر خدای سجده آورید *

ای مؤلف تو هنوز در کرداب اختلافات مذاهب عیسویه درشرف هلاکتی ترا با اختلاف اسلامیان چه کار ۰ ترا با اخبار واحادیث ایشان چه رجوع * بجان تو که کوسفندان اسلام وتوحید داخل در کلهٔ شرك وتثلیث وبت پرستی والحاد نشوند ۰ مکر از کوسفندانی که بغلط در میان کلهٔ اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند ودر انجیل بیان لفظ آن را شنیده افتاده باشند *

﴿ تا کریزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف تو هنوز در استخلاص جان خویش از ورطهٔ تحریفات انجیل وتوریة خودت پی خس وخاشاك تأویلات وکتابهای کهنه میکردی ۰ ترابا قرآن واختلاف قرائتهای آن ۰ یاسخن ضعیفی که طایفه از اسلام در کم کردن آن کفتند چه کار ۰ بجان تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اکر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی وچون نیست پس نیست *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

تو هنوز معنی اب وابن را نفهمیده معایب این نسبت را در حق مسیح ودر حق خدای مسیح ندانستی ۰ ترا با امی بودن پیغمبر پیغمبران وواسطهٔ ایجاد لوح وقلم چه کار ۰ اکر عقل وادراکت همراه باشد این سخن را نتوانی کفت ۰ از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که از نقوش وخطوط والسنه ولغات بایستی آکاه نباشد *

﴿ حفظت شيئا وغابت عنك اشياء ﴾

كان اول وموجود نخستين كه فرمود ﴿ كنت نبيا وآدم بين الماء والطين ﴾ درهنكام تولد جسمانى داراى تمامى علوم وخطوط · ومالك ممالك ملك وملكوت · وعالم برتمامى اشياء وكل ذرات بود · چكونه ميشود كه معطى چيزى آنرا فاقد باشد · وچكونه تواند بود كه معلولات از علت پنهان شوند · چكونه ميشود كه روشنايى واشعهٔ سراج ازشعله غائب كردند · از نامهاى آن سوار عقل نخستين كه يوحنا درمكاشفاتش احساس وجود پاك او را كرد · ودر پيراهن خون آلود او كه نام آن را كلام الله كويند نوشته شده است اين اسماء مباركه است *

﴿ انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه وسراجا منيرا ﴾

جهان ايجاد از بعض جود او است · شاهد وجود وآفرينش موجودات وجود مقدس او است · علم لوح وقلم جزوى ازعلوم آن مدينهٔ علم وحكمت خدا است *

﴿ فان من جودك الدنيا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

اينكه شنيدى آنجناب امى بود آنرا معنى چنان است كه نخوانده ميدانست · وننوشته مى خواند · وخداى با آن حبيب خويش عطا فرمود چيزهايى را كه مسيح درهنكام بشارت ازمقدم او كفت · سلطان اين جهان مى آيد ومرا نيست چيزى از آنچه او دارد · وبا اينكه من كلمة الله ام وروح الله ام · ورسول از اولوا العزم وحامل عرش الله اعظم وركن اقوى دراين جهانم · درهنكام موازنهٔ كمالات من با آنجناب مالك بر چيزى نيستم *

آينه كه حكايت از زيد متجلى كند واو را بجمال وكمال نمايد · واضح است كه صورت در آينه را چشم وابرو ودست وپاى وجملهٔ اعضا مانند زيد تواند بود · لكن اكر آن صورت موحد باشد چون از او پرسند كه آيا تو چشم را مالك هستى كويدنى · واكر پرسند كه دست دارى كويد حاشا · كويند چيزى از زيد متجلى در تو هست كويد لا *

﴿ باوجودش زمن آواز نيايد كه منم ﴾

هرگاه آن صورت مشرك شود و بگوید آری من نیز کسی هستم وآنچه اودارد مرانیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنگاه ازو پرسند *
﴿ بانك طاووسان کنی گوید که لا * پس نهٔ طاووس خواجه بوالعلا ﴾
بزبان دیگر گویم · که مالك نبودن زید آینهٔ را درمقام نسبت بذات متجلی بچیزی از ذاتیات زید خارج متجلی درست بفهمی *
قائم بودن هرچیزی باچیز دیگر بیرون از چهار گونه قیام نیست · قیام صدوری است · وقیام ظهوری · وقیام تحقق که رکنی نیز گویند · وقیام عروضی · وسخن دراین قیامات بسیاراست ولی باجمال دراینجا بذکرآن پردازیم *
﴿ قیام صدوری ﴾ درمیان اثرومؤثراست یعنی قائم بودن اثررا بامؤثرصدوری گویندمانندقیام کلام بامتکلم وشعاع بامنیروصورت درآینه باشخص مقابل · ولی چنانکه پیشتر گفته شد اثررا بذات مؤثر نه درصدور ونه درقیام ونه دربقا وثبات بوجهی راهی نیست · پس مؤثر که گوییم اسم فاعل مؤثراست که مؤثر قریب است · اگر دراینحال صورت درآینه دعوی تمامیت واستقلال راکند مؤثر قطع توجه ومواجهه ازوی کند واو فو را معدوم گردد *
﴿ ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك ﴾
﴿ نجزیه جهنم کذلك نجزی الظالمین ﴾
﴿ وقیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی واشراق زید است باصورت درآینه *
﴿ ظهور تو بمن است ووجود من از تو ﴾
﴿ ولست تظهر لولای لم اکن لولاك ﴾
﴿ قیام تحقق ﴾ مانند قائم بودن مرکب است باا جزا چنانکه سکنجبین پیدا نشود ومحقق نگردد مگر بسرکه وانگبین *
﴿ قیام عروضی ﴾ قائم بودن اعراض است باجواهر ومانند قائم بودن الوان است بامحل آنها · درست بفهم چه میگویم واین سخنهای حکمتی را بازیچهٔ اطفال مدان · این سخنان بگوش

هرکسی نرسد . قدر آنهارا بدان وکارهای خدایرا بچشم حقیقت بین دریاب *
کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیکر کفت که بعضی از آیات توریة وانجیل بامضامین آیات قرآنی منافی ومغایر است . اکرچه جواب این کونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة وانجیل ومبحث تحریف ودیکر دلائل عدم صحت آنها بطورکلیت کفته شد . که بنابرآن بیانات توریة وانجیل را یکبار دیکر باید تصحیح واصلاح حسابی کرد . وچون سخن حقیت درمیان قرآن وآن کتابها باقی ماند وحال عدم صحت آنهـا معلوم کردید پس قرآن کلام خدا ووحی خدا است . مع ذلك کله آن آیات را که ازقرآن بلکه ازانجیل آودر. نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد . وآن غلط را منسوب باختلاف درمیان قرآن وانجیل حاضر داشت *
ازآنجمله درمکان تولد عیسی است که میکوید در انجیل نوشته اند دربیت اللحم ودر اصطبل یعنی آخور تولدیافت . وقرآن کفت درزیر درخت خرما بعالم وجود آمد *
به بینیم قرآن وانجیل در اینباب چه کفته اند واین مرد چه فهمیده است قرآن فرمود *

﴿ فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت ﴾
﴿ یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا ﴾

دردهنکام ولادت مریم را ناچار کرد برتکیه کردن بردرخت خرمایی وکفت کاش میردم پیش از این و بکلی از فراموش شد کان میشدم . یعنی چون حال تولید نزدیك شد درزیرآن درخت این سخن را کفت . بعلت اینکه بجهة نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت وسرزنشهـای قوم را وآرزوی مرك راکرد . از کجای این آیت کریمه استدلال بروقوع تولد عیسی درآنجا کردی . اکرچه درواقع مکان ولادت باسعـادت روح اللهی در زیر درخت نیز باشد لکن آیت مذکوره صریحـا دلالت براین مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب درآخور ندارد ۰ وعبارت مذکوره در ﴿ فصل دویم لوقا ﴾ چنان است *
درهنگامیکه آنهـا در بیت اللحم بودند مدت حمل او تمام شـده بود و پسر پیشتر زاییده شـدهٔ خود را بدنیا آورد واورا بقونداغه بسته دراصطبل خواباند که در خانه برای آنهـا جای نبود ۰ پس توانیم کفت که دراین مطلب نیز کتاب نویس انجیل راغلط معنی کرد وقرآن را نفهمید ۰ ودر میان دوغلط اختلاف موهومی درمیـان قرآن وانجیل ثابت نمود کـه اکرآن اختلاف واضحا ثابت کردد نتیجهٔ عمدهٔ نیز ازآن حاصل نخواهد شـد ۰ وهمهٔ اینکونه سخنان وی برای تغلیط افهام ضعفای ناس ومغشوش کردن اذهان مردم عوام ازاسـلام وغیراسلام است *
زیاده برآنچه راکه دراین اوراق مجتمعـاومتفرقا دربیـان احقاق حق وازهاق باطل آورده شد ۰ در تطویل ذیل سخن اقبـال ندارم ۰ وفی الواقع برای مرد بصیر سعادتمند درآنچه نوشتیم کفایت است *

﴿ من همه راست نوشتم تو اکر راست نخوانی ﴾
﴿ جرم لجلاج نبـاشـد که توشـطرنج ندانی ﴾

﴿ معیـار دهم ﴾

معیار آخرین ازجلهٔ پنجاه معیار ﴿ میزان الموازین ﴾ است ۰ ومارا در امروز که روز پنجاهم ایام خمسین ازفصل چهارم سال است عید الخمسـین روحانی تواند بود ۰ اینـک آخر سال عربی وشمسی است امیدوارم که طالبان آکاه پس ازمطالعهٔ معانی لطیفه ومطالب شریفه ۰ که بقدر مقدرت ودر خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم تجـدید سال خویش کنند ۰ وعیسوی خداجوی این عید الخمسین معنوی وروحانی رابجای عید الخمسین جسمانی دانسته ۰ وبدین نجاههٔ حقیقی تمسک جسته ۰ از پنجاههٔ بدعتی فراغت کیرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روزوماه وسال مارا بغفلت وبدبختی نسازد *

﴿ یامحول الحول والأحوال * حول حالنا الی احسن الحال ﴾

برادر روحانی من ازکلمات صحیحهٔ توریة وانجیل . وازبیانات عقلیه . ودلائل فطرتی . وبراهین حکمتی . حال نخستین انسانی رادانستی وفهمیدی که انسان دربدایت حال که برای مقصود بزرك الهی آفریده شده بود بچه مرتبهٔ پاکی ودرچه درجهٔ طهارت وکمال وقدرت بود . وچکونه مظهریت اسماء وصفات ربوبیت راداشت . وقادر برحکومت درعوالم سفلیهٔ ایجادبود . وچون صانع حکیم کامل توانابرای اکمال صنع خویش . واتمام قدرت کامله خود وبرای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش نماید . وهمچنانکه خودرا بوی شناسانید شناسایی آفریدکان رانیز دروی پدید کند . وآنچه راکه دروی بالقوه بود بالفعل نمایداورا ازمقام جبروت وملکوت درمقامات ومراتب سافله تنزل داد . وآن مخلوق مکرم که درصورت خدای یعنی باقتضای قدرت کاملهٔ خدایی تمام وکامل آفریده شده بود درعوالم بسیار سیر کردتابعالم اجسام ومقام نقش وارتسام رسید * پس ای برادرچون ازآن عالم بالاروی باین جهان خاکی آوردی ازبیست منزل عبور کردی . ودرهرکدام ازآن منازل عالیه باقتضای اسباب ومسببات بلطف حکمت سبحانیه توقف وسکنا نمودی . وآیات وعلامات وحکمتها ومصالحی که درآن عوالم بودهمه رایاد کرفتی . تاآنکه منتهی بعنا صرکشتی طبایع چارکانه درتوکارکرد واجزای توبعضی دربعض دیکر مضمحل ودرهم شدواین مقام آخرین مرتبهٔ نزول تودرسفرخویش کردید * ازاین مقام ترا ندای بازکشت رسید . صعود کردی . ودرنبات اسجنان یافتی ودرحبوبات ومیوه ها شدی پس درغذاها آمدی وازهـا ضمه کذشته ازثفل کیلوس وتعفین کیموس صاف وخالص کردیدی . وآنکاه ازصلب پدربیطن مادربیرون آمدی ونطفهٔ توبتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت · ورباح چهارگانه بدستیاری چهار ملك یعنی ❋ دبور وجنوب وصبا وشمال ❋ بتصرف ❋ جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ❋ پرتووزیدن گرفت قوای اربعه از ❋ جاذبه وهاضمه ودافعه وماسکه ❋ که مطابق با ❋ هوا وآتش وآب وخاك ❋ ازجهة طبیعت است برای توحاصل ومقدرشد تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه گانه رسیدی · وناسوتی شدی پس ازآنکه ملکوتی وجبروتی بودی · ودراین مقام که باین دنیای پست رسیدی نسیان ازعوالم علویه آوردی · وفراموش کردی عهود ومواثیق آلهیه را *

❋ عهدها کردهایم باشه خویش * هیچ ازآن عهدها وفانکنیم ❋

❋ بزرگان دین چنان میفرمایند ❋

آنچه را که درعالم ملکوت وجبروت میدانستی یا آنکه یاد گرفته بودی وجملهٔ احوال واوضاع آن عوالم را وهمهٔ علوم ومعارف واسرار وحقایق وانوار را فراموش نمودی · واین فراموشی یابجهة مخالطت اعراض وغرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد · وآنهاهمه ازعالم اجسام وکدورات برتو پیوست · یا آنکه ازصدمات در رحم مادر ویااز راه عدم التفات تو برمراتب عالیهٔ خود ویاخود بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مرآنهارا بود · تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخوارگی وهنگام فطام وایام صباوت تواتمام پذیرد وبحد تمیز ومراهقت برسی *

پس درآن حال بساهست که ازعالم دویم یعنی عالم ملکوت بویی بری وبدآنجا اتصال جویی · ودرآن مقام خدای تعالی انبیاورسل وجانشینان ایشان را محض ازروی رأفت ورحمت خویش بسوی تو فرستد · که ترابسوی عهد نخستین که درعالم اول باوی بستی دعوت کنند · که نظررا ازبیگانه بازگیر · والتفات باین خانهٔ رنگین مکن · وبازگردبسوی خداهمچنانکه ازآنجا آمدی *

❋ فاسربا هلك بقطع من الليل ولايلتفت ❋

❋ منكم احد وامضوا حيث تؤمرون ❋

هرکاه درایحال امر خدای را اجابت آوردی ٠ و پیرو داعی حق شدی واطاعت امرا ورا کردی سعادتمند کشتی *

﴿ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفرلکم ذنوبکم ﴾

﴿ داعی حق ونبی مطلق ﴾ درهر زمانی ازهر زبانی که خواهد میفرماید ٠ اکر خدای را دوست دارید تبعیت ازمن جوید وتابع ومتأسی برمن شوید ٠ تا آنکه خدای شمارادوست ومحبوب دارد ٠ وکناهان شما را که ازعوالم اعراض وجسمانیات همراه دارید بواسطهٔ من بیامرزد ٠ وبرحسناتش تبدیل سازد *

﴿ لقدکان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلت این تأسی کناهان من که شماها واعراض شماهااست بحسنات مبدل شوند ٠ واولادصالح من باشید ٠ که وجودات امت اعمال آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا است چنانکه دراین مقامات بعضی ازبیان رادر این نامه شنیدی ٠ وچون دانستی که درمقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت ظاهریه داده شد ٠ وهرنوری را ظلی است مقابل وهرحقی را باطلی است برآن مماثل ٠ وهر آنچیزی که در خزائن علویة هست در خزائن سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است ٠ ودرمقابل ملائکهٔ مؤکلین بر هدایات وعلوم حقه ٠ شیاطین مؤکلین برخزینه های شرور وتلبیسات هست ٠ ومانند انبیا واولیا وعلماء حقه ٠ رؤسای شرور وابالسه یعنی شیاطین انسی ودعوت کنند کان دروغین چنانکه احوال بعضی ازآنهارا باجمال شنیدی درهر زمانی باتسلط تمام جهانرا فرا کرفته اند ٠ زیرا که اکنون در این عالم ناسوت تایوم موعود وهنکام ظهور ملکوت کلیهٔ خدای بطوراکمل در جملهٔ جهان ٠ سلطنت واستیلای ظاهری رؤسای باطل نیز داده شد ٠ لهذا درامر دین خویش بابصیرت وهوشیاری باش ٠ واهل تلبیس رابشناس ٠ وتدبروتعمق در کاردین وامر بازکشت بسوی رب العالمین بکن ٠ وبرخدای اعتماد بسیار این تن خاکی را زبونی ده ٠ دل خویش را که جایکاه خدااست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾
﴿ کعبهٔ حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته رافراموش نکن * که درامر دین بی راهنمای وراهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید . واین راه باریك را دراین شب ظلمانی تاریك بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد . واین همه زنك آلایش وکدورات عالم ناسوت را بی واسطهٔ شفاعت شفیعی ازآیینهٔ دل خویش نتوانی زدود . وتابطواف خانهٔ مربع الارکان دین مبین اسلام که درقرای مبارکهٔ الهیه است . بتوسط قرای ظاهره که سیرتودرآنها مقرر است فائزنکردی . خدارا زیارت نتوانی کرد . وبخطاب ﴿ سیروافیها لیالی وایاما آمنین ﴾ عامل نتوانی شد . وتادست ارادت بدامان پاکان نرسانی ازمایش جهانت تباه کنند . وابالسه وشیاطین ترا کمراه سازند *

﴿ وزنوا بالقسطاس المستقیم ولاتبخسوا الناس ﴾
﴿ اشیائهم ولاتعثوا فی الارض مفسدین ﴾

دراینجا سخن راباپایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنها است * والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وعلی المؤمنین المسلمین المسلمین الیهم والجارین علی منوالهم * ونتبرء الیهم من اعداء الدین . ومنکری آیات الله فی کل حین . والله حسبنا ونعم الوکیل . ونسئل الله حسن الخاتمة . وشفاعة محمد شفیع المذنبین . والحشر تحت لواء أولیاء الطاهرین آمین *

واتفق الفراغ لمنشیها الحقیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
التبریزی بمحروسة قسطنطینیه . فی الیوم الثامن
والعشرین من شهرذی الحجة الحرام من شهور
سنة (۱۲۸۷) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ والسلام ﴾

قدطبع فی دارالطباعة العامرة فی (۱۲) جمادی الاولی من سنة (۱۲۸۸)

از دیوان مولانا خالد بغدادی

((رحمة الله علیه))

سَرْوَرِ عالَمْ مَن دِلدادَه حَیْرانِ تُوآم
والِهُ و سَرگَشْتَهٔ سَوْدایِ هِجْرانِ تُوام

شاهِ تَختِ قابَ قَوْسَیْنِ تُومَنْ کَمتر گدا
کَیْ بُوَدْ یارایِ آنْ گُویم که مِهْمانِ تُوآم

رَحْمَتِ عامِّ تُوآبِ زِنْدَه گی مَن تَشْنَهٔ
مُژْدَه بَهرِ قَطرَهٔ ازآبِ حَیْوانِ تُوآم

دیگَرانْ بَهْرِ طَوافِ کَعْبَه مِی آیَنْد وُمَنْ
سُوبَسُو اُفتادَهٔ کُوهُ و بَیابانِ تو ام

دُوشِ دَرْخوابَمْ نَهادَنْد اَفْسَرِ شاهی بَسَرْ
گو بِیاپامِی نِهَنْدْ بَرْفَرْقِ دَرْبانِ تُوام

جامِیا اَیْ بُلبلِ دَستانْ سَرایِ نَعْتِ دوست
این سُخَنْ بَسْ حَسْبِحالْ آمَدْ زِدیوانِ تُوآمْ

بَرْلَبْ اُفتادَه زَبانْ گَرْگِینْ سَگِی اَمْ تَشْنَه لَبْ
آرزُومَندِ نَمی اَزْبحر احسانِ تُوام

از دیوان مولانا عبد الرحمن جامی [۱]

«رحمة الله تعالی علیه»

و صلّی الله عُلی نور کزُوشد نُورَها پیدا
زَمینْ از حِلمِ او ساکنْ فلك از عِشقِ او شیْدا

ازو در هر تنی شوقِ ازو در هر دلی ذوقی
ازو در هر زبان ذکری ازو در هر سری سودا

مَنوَّر عالَمْ اَز رویَش معَطَّر خُلدْ از بویَشْ
مُعَنبَرْ هردو گیسویَش دو زُلفَیْنَشْ شبِ یلدا

مُحمدْ احمدُ و محمودْ که وَ یْرا خالقش بستود
ازو شد بُودِ هرموجود ازو شد دید ها بینا

اگرنام محمد را نیاوردی شفیعْ آندم
نه آدمْ یافتی توبَه نه نوحْ ازغرق نجّینا

نه ایوب از بلا راحت نه یوسف حرمت و حشمت
نه عیسی را مسیح آمد نه موسی را یدِ بَیْضَا

دو چشمِ نرگسینش را که ما زاغ البصر خوان
دو زُلفِ عنبرِینَش را که و اللیل اذا یغشی

زسِرِّ سینه اش جامی اَلَم نَشْرح لك بَرْخواند
زِمِعْراجَشْ خبر خواهِی فسبحانَ الذی اَسْرٰی

(۱) مولانا عبد الرحمن جامی در سنهٔ ۸۹۸ هـ. [۱۴۹۲ م.] در هرات وفات یافت.

بسمه تعالی

26-7-86

دام ظلکم العالی

ایها المحبوب غوث زمان استاذنا المعظم و مرشدنا المکرم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

از باری عزوجل امیدوارم که سایهٔ رحمت شما [illegible] بر ما عاصیان سایبان باشد

در خدمت کردن دین متین و تائید اهل سنت والجماعت توفیق عطا بفرماید و ما را هم

توفیق شاگردی جناب عالی عطا بکند که دائم الوقت بمذهب اهل سنت والجماعت

قائم و دائم باشیم کتابهای ارسال کرده بخوشترین اوقات دستیاب واصل شدند

(۱) ریاض الناصحین (۲) الاستاذ المودودی (۳) مکتوب شریف غلام علی شاه صاحب

(۴) مجموعه مشتمله علی ثلاث رسائل استاذنا المعظم شما با خبر هستید که در برادر عربی فرقه باطله

وهابیه و اهل حدیث و ابن تیمیه قابض هستند گاه گاهی مناظره میشود ولیکن دولت

طرف داران فرقه باطله هستند جمیع برادر عربی را حکومت سعودی خراب برباد کرده

~~مراز سعودیه~~ مبعوث هم اینجا برای تبلیغ مذهب باطله خود حقوق از دولت سعودیه

حاصل میکنند ولیکن الحق یعلی لا یعلی پروردگار عالم جمیع مسلمانان را بر طریقهٔ

اهل سنت والجماعت قائم بدارد نرجوا منه لحضرتکم الاقدس

الاجر الجمیل والثواب الجزیل ولکافة المسلمین آمین

بحرمة سید المرسلین و آله و اصحابه اجمعین — یا ابوحنیفه زمان

بوحنیفه بود امام باصفا - آن سراج امت مصطفی

خادمکم الاحقر

محمد احمد رئیسی

M.A. RAISY R.A.K

P.O.B. 214 U.A.E

اسماء الكتب العربية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

دُعَاءُ التَّوْحِيد

يَا اَللهُ يَا اَللهُ لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلآبَاءِ وَاُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلأَبْنَائِي وَبَنَاتِي وَلإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلأَخْوَالِي وَخَالاَتِي وَلأُسْتَاذِي عَبْدِ الْحَكِيمِ الْآرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اَلاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الاسْتِغْفَارِ

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لاَ اِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيَّ الْقَيُّومَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

جناب حسين حلمي ايشيق «رحمة الله عليه»، ناشر نشريات (**حقيقت كتاب أوى**) بوده، در سال ۱۳۲۹ هجرى [۱۹۱۱ م.] در بلدهٔ -**ايوب سلطان در شهر استانبول**- تولد يافته است. (**حقيقت كتاب أوى**)، شصت وسه كتاب عربى، بيست وچهار كتاب فارسى وسه كتاب أردوىى وچهارده كتاب تركى را به نشر سپرده وبا علاوه كتابهاييكه ازين كتابهاى مذكور به زبانهاى فرانسوى، آلمانى، انگليسى، روسى وغيره ترجمه كرده شده است تعداد نشريات آن به يكصد وپنجاه ودو كتاب بالغ ميگردد. همهٔ اين كتابها از طرف (**حقيقت كتاب أوى**) چاپ ميگردد. جناب حسين حلمى ايشيق «رحمة الله عليه»، يک عالِم كامل ومكمل وبا صلاحيت اسلام مى باشد ومرشد ايشان سيد عبدالحكيم ارواسى است كه در علوم دينى عالِم متبحر، در معرفتهاى تصوف نيز كامل ومكمل بوده، صاحب كرامات وخوارق مى باشد. فضيلة مآب حسين حلمى ايشيق «رحمة الله عليه» در شبى كه روز ۲۰۰۱/۱۰/۲۵ (۸ شعبان ۱٤۲۲) را به روز ۲۰۰۱/۱۰/۲٦ (۹ شعبان ۱٤۲۲) وصل مى كند از دنيا رحلت نموده ودر بلده ايوب سلطان كه زادگاهش مى باشد، مدفون گرديده است.